

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۵۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب بیع المشرقین  
مؤلف شیخ نجف لولائی

شماره ثبت کتاب

۹۱۳۲۴

مترجم  
شماره قفسه ۱۵۷۷۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب بیع المشرقین  
مؤلف شیخ نجف لولائی

شماره ثبت کتاب

۹۱۳۲۴

مترجم  
شماره قفسه ۱۵۷۷۸

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: منبع المسترشدین

مؤلف: شیخ نجف لایق

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۷۷۸

شماره ثبت کتاب: ۹۱۳۳۴



منبع المسترشدین

رساله محمیه فارسی  
۱۵۷۷۸  
۹۱۳۳۴

نقشبندی





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی جمیع محمد و آل الطاهرین  
ولعنة الله علی اعدائهم من الان الذین ولید علیهم من بعد الذین کونوا اعداء  
الناس علی اعداء و غیر ذلک من شعبان بن علی الجبلی اصله  
والغزوی مکننا و مدقنا انشاء الله تعالی که این چند سطر وی است  
ضروری مسائل و در احکام طهارة و صلوة و صوم و بعضی عبادات  
دیگر و بعضی معاملات و وسایل اختصار و تذکیر نفسی و غیره  
خواهی المؤمنین و بیان میشود در حق باقیات و غیره و قصد اقامه  
مقدمه در بیان بعضی از مسائل جهاد و تقبیل است و ذکر میکند  
در دو فصل اول در مسائل جهاد و بعد از آنکه کسیکه توان تقبیل  
او نمود باید در او چند شرط باشد اول بلوغ پس صحیح نبوت و  
تقبیل بجهاد صغیر و قدیم عقل پس جا نوبست تقبیل بجهاد  
مادامیکه مجنون است چه مجنون او دائمی باشد یا بعضی اوقات  
و در ایفاء بعد از اخذ احوط و کذا است بلکه رجوع بغير کمال  
کند بطلان او ایفاء و عدل و ستم اسلام پس جا نوبست تقبیل  
کافر هر چند کفر او باریک باشد و باشد نه باشد و نه استعداده

موجود

لا قوی

الا قوی چهارم اثنی عشری باشد پس تقبیل بغير اثنی عشری جایز  
نیست مگر هر چند از سایر فرق شیعه باشد پنجم عادل باشد  
پس جا نوبست تقبیل فاسق هر چند بدلتیم که نقص در عقل  
مات اجنبها و نمیکند و همچنین است مجنون الحال اگر تقبیل  
بجهاد کند یا عتقاد عدل است ان و بعد معلوم شد که فاسق  
بوده و اگر فاسق بان تقبیل میکند بلکه رجوع بجهاد عادل که در احکام  
ایضا و همچنین در اعمال سابقه از جمله حد و بطلان و قضا و اجازت  
و عدل است بجهاد شرعی و رجوع بغير است برای او نه عمل خود بلکه  
حرام است برای او تقبیل بغير کند بلی هو و اینکه او فرج ستم  
مثل قضا و ضبط قیم و سایر امور الهیه و مجانبین و صفات مال اما  
و خواندن نماز جمعه تصدیق کند و انشاء او فرج و مضب نیست  
علا الا قوی ششم مرد باشد پس تقبیل زن و ختنه جایز نیست علی الا قوی  
هفتم ظاهر او ولد باشد یعنی پدر او از طرفی نباشد بلکه از طرف  
و احد ششم آنکه بجهاد مطلق باشد یا بر معنی صاحب قوه  
و بلکه در استیفاء احکام از ماخذ داشته باشد پس جا نوبست  
تقبیل بجهاد نهم آنکه حی باشد پس تقبیل میت جایز نیست  
ابدا و بقاء و تقبیل میت از اجداد جایز است نه واجب علی الا قوی  
و اعلم بودن از حد شرعی بلی نیست علی الا قوی هر چند احوط است  
بدانکه اجزاء و غایت میشود بشماره حد یعنی از اهل غیره یا غایب

علا الا قوی

و اگر مردان از طرفین نظر

اختیار تقبیل او و مدارحافه و موافقه و ایجاب سوال میشود  
اقامه مقاصد مقصد اول در طهارت است و بیان میکنم او را  
در حق چند فصل اول در ادب بیت الخلاء رفتن است  
او واجبات و مستحبات و مکروهات اقامه واجبات فصل اول  
ده چیز است اول پوشانیدن بشرة و لون عورت بانی از هر کسیکه  
نیمه داشته باشد هر چند بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
بشوه و بپوشد که تمام ملک شخصی بوده باشد از او داشته باشد  
و بشوه ندهاده باشد همچنین بپوشد نکرده باشد مزاج او را  
غیر در عهده کسی باشد و عورت در حال تخلی بالنسبه و بپوشد  
چیز است قبل و در وقت پیش و بالنسبه زن و دختر است قبل و  
و ختنه باید بپوشد بپوشد باب الفلله هر دو عورت خود را بپوشد  
و قبله نه نشستن است ستم نیست تقبیل نه نشستن است  
و فرج نیست در این حکم از استقبال و استنبال و استنبال و استنبال  
و بنا علی الا قوی بنا محرم و بانی استقبال و استنبال و استنبال  
ناید استقبال و استنبال و استنبال و استنبال و استنبال و استنبال  
و استنبال و استنبال و استنبال و استنبال و استنبال و استنبال  
و اگر قبل نشسته شود و بپوشد علم ممکن باشد بپوشد علم کند  
اگر بپوشد علم ممکن نباشد اگر بپوشد علم کند احوط است  
واحوط مراعات نمودن استقبال و استنبال و استنبال و استنبال

بهر نیت

و نفی

اختیار



استیجا چهارم نه نشانی در مکان خمر و قتل مسجد و کعبه و غیره  
مشرقی و جنوبی و انبیا و علماء و شهداء پنج نشانی در ملک خمر  
بدون اذن مثل خان خمر و کعبه اندک اثرش نیست باشد و ملک  
اصلا که حق خمر بر او تعلقی گرفته باشد مثل و قضا خاص و عین  
برهون عیا الاقوی ششم نشانی خمر معنادیول غیر طفل  
ذکور شمر خوار و اباب یا که مطلق بدو مرتبه و ستر دفعه احوط  
و افضل است و دست ما لیدن بر خمر لادن نیست مگر  
قطع خمر را داشته باشد و قطع بیافا آن بدین دست لادن  
داشته باشد پس در این وقت دست ما لیدن لازم نیست  
و کسیکه جنبه او نکرده باشد احوط در وقت بول کردن غلظت  
با کندن اگر ممکن باشد اگر نکرده بوسه با لای خمر را در  
مرتبه بشوید علی الاقوی سر شسته را هم بشوید علی الاحوط  
و او را از باطن حساب نکنند در خمر خمر غایب اگر بخاری نکرده  
باشد در محل معناد خمر است یعنی نشانی باب بمقدار یک  
ذوالعین را بشوید یعنی از صغیر تا راحه و لون و بین ذوال  
عین بشوید و کلوخ و رفته و بین بشرط طهارت آنها و اقوی  
کتابه و کثر از شست عدد است و اگر نهدی باشد معنی است  
بلکه نشانی باب بطریقیکه گذشت هفتم پا نکرده خمر غایب  
بسیار کپی اگر چه از حیوان حلال گوشت باشد هشتم پا نکرده

۲ نشانی و دزدی

۲ کرده

نکته

خمر خمرات مثل نان بل سائر مطلقه و مائ علی الاحوط و مثل و ق  
فران و قفسه در آن مکتوب باشد اسما و الله و اسما و انبیا و ائمه  
و حدیث الی غیره و مطالب علیه حقه اگر استیجا کرد بعد کوراث  
در حصول طهارت خلاف است احوط عدم است بلکه استیجا  
نشود باها که گفته میشود بقصد نفی و نفی و بقصد استیفاء  
مثل آب زمزم و آب غرات که بجهاج و زور اخذ میکنند و آب نیسا  
که بقصد استیفاء اخذ کنند بلکه هر یک دعا خوانده شده است  
یا بضایح مقدسه شسته شده است اللهم یا نکرده خمر  
بدستی که در آن انگشت باشد و در آن کلمات غیره باشد از آب  
فران و دعا و اسما و الله و اسما و الله و اسما و الله و اسما و الله  
با استخوان مطم اقامه و هات از آب بسیار است استیفاء  
شمسی و قمری و غایب و نشانی در شوارع و مشاعر و مناظر  
فاقد در طریق مساجد و خانه و دزدی درخت میوه دار و در  
غیر زمان میوه و بول کردن در حرام و در حالت استیفاء  
در زمان میوه و در سوراخ جانوران و در آب جاری و در  
استیجا بدست راست و میخ نگاشتن در حال خطا بدین روش  
و غیر ذلک اما مستحبات اول ازان استیفاء است کلمات ایضا  
در او مختلف است بهتر آن است بعد از آنکه در پیش بول منقطع  
شده خمر غایب داشت پا نکرده او خمر غایب ناخن نکرده

۱۲ آداب

با انگشت وسطی بکشد سه مرتبه و بعد ازان انگشت سیاه و انگشت  
بزرگ و انگشت ابرام بالای کمر بکشد تا سر شسته سه مرتبه  
بعد سه مرتبه شست عدد و فائده استیفاء است که اگر بعد از شست  
دیده بول یا خمری پاکست و اگر بعد از وضو باشد باطل نیست  
و اگر استیفاء نکرده باشد باطنی و طوبی داد بدین حکم بجا است  
و وضو باطل است و این استیفاء در حیوانات که طبع نیست  
حکم طلب مکان بلکه خلا از اعتبار باشد و وضو از مردمان  
سیتم طلب مکان بلند می کنند که ترشح با و بخورد یا در مینی که  
دخوه باشد چه ادم مقدس بداند یا حیوان چه در هنگام دخول  
در بدین احوال و بای و است و او فت خمر عکس مسجد خمر  
پوشانیدن سر را در حال نجس ششم در وقت کشف عورت  
بسم الله بگوید هفتم خواندن دعاها بلکه قبل از استیفاء و بعد  
از استیفاء در کتب مبسوطه مطبوعه است هشتم اعتقاد  
ناید در حال نجس بر پای چه فراموش کرد یا و است افضل دوم  
در وضو است بدینکه حیثیت وضو و شستن و وضو مسکری  
است اما و شستن عبادت است از نشانی و از شستن و وضو  
سرها از خمر و حسب طول و عرض آنجه و اگر خمر را که انگشت ابرام  
وسطی و هر چه از این خارج باشد شستن آن لازم نیست و شستن  
هر دو دست از مرقع تا اسل انگشتان و هر چه که چیزی از مرقع و طول

۲ نایب

نکته

فرنگی شست نشود و مناط در حد و وسعتی مختلفه است  
من باب مقدم علیه ندی بالا تر و سنگاه موی را و ق  
بالا تر و مرقع بشوید تا علم حاصل نشانی و سنگاه و مرقع اما  
دو سه مسح اول مسح سر است بعد از مسح حد طولی و  
عرضی تا با پاها است از سر انگشتان تا نوامد کتف با  
نام فصل است حسب طریقه مسحی که از است حسب عرض و در  
وضو معتبر است چندین اقل نیت و او عبارت است از قصد  
بجا آوردن عمل معلوم بجهت فرمان برداری جل شانہ و کافی است  
در آن داعی یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
عالم باشد وضو را نیت و خطوران در قلب لازم نیست سیاه  
با شستن و وضو سواس باشند یا کار آنها منجر بوضو یا شستن  
نیست که طول و تفصیل بخواند بلکه میگویم عمل بدون نیت با القاء  
از هیچ عاقل ممکن نیست بعضی امور را که بعضی اشخاص در مقام  
نیت دیده میشود ناشی از وسواس که منشاء او خناس است  
و لازم نیست در مقام نیت قصد واجب یا قصد نایب بلکه  
نوازم بگویم که معتبر نیست دانستن وجوب و نایب در حد عمل بعد  
از آنکه عمل بجهت طاعت خویش باشد یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت  
و بی مقام ندارد در مقام صحیح بودن فضا بلکه در آن وضو میگیر  
د دست را حرکت میدهد بجهت شستن و با بجهت مسح کردن و هم

۲ شده



مباح بودن مکان وضو و نه پندۀ عا الا حوط مثل عقیق و فرش و کفش  
و بخوان اگر چه افوی عدم شرطیه با عدم مکان است در وضو یک شستن  
و مسح کردن مثلان بفرقی مکان نیامد بعد از آنکه وضو مباح  
باشد سبب آب وضو مطلق باشد و یا نه و یا نیکند باشد پس  
اگر وضو بکبر یا بوضاف یا بنحس یا باب استنجاء و بشرب طهریکه  
یا کث یا باطل است چه سهوا و چه عمدا و چه جملا یا اضطررا  
یا اختیارا چهار مباح باشد آب وضو پس وضو با نجس  
جملا یا استنجا صحیح است و هم چنین صحیح است باب نهرها و  
چشمها اگر چه معتن دارد و ذاب و در بدن جاری شده  
نیز اگر در در کنار آنها و بر داشتن از آنها و مصرف کردن در  
حاجه اگر چه صاحب وضو رسفید و روان باشد بشرطیکه  
وضو و نه پندۀ غاصب نباشد و نصیحت نکند اما لک منع نخم میخ  
بودن طرفیکه از او وضو بگیرد پس جای نجسیت وضو استعمال  
ظرف نجس و طلاء و نقره چه با احتضار باشد چه با عدم احتضار  
مثل ظرف مباح و یکی ممکن باشد با اگر ممکن باشد بغير واحد و اما  
وضو کند بجنبه یکصد استعمال نکند صحیح است بصورت عدم  
احتضار و اما در صورت احتضار وضو صحیح نیست بجهت نبودن  
آب بر مکان آب داخل نهد بجای دیگر و بعد وضو بگیرد ششم  
نویسنده این اعضا و مقدم داشتن و در آوردن دست و دست

و است بر دست چپ بعد از غسل تقدم مسح سر را بر مسح پا  
و تقدم پا بر پا راست را بر پای چپ حاشا الا حوط لیس اگر خلاف ترتیب  
کند در غسل اعضا و وضوء باطل است و اگر در مسح خلاف ترتیب  
کند با بنی معنی مسح با تقدم کند بر مسح سر باز وضوء باطل است  
و اگر خلاف ترتیب کند در پا و حوط بطران است خواه هر دو پا  
یک دفعه مسح کند یا پای چپ را تقدم کند و اما ملا خطه ترتیب  
در هر یک اعضا و تحلل نقشه نسبت بغسل لازم است یعنی در  
شستن رود دست باید ابتدا با علامت کند زخم تنه ای همان دست  
و اما نشستن مسح مراعات ابتدا کند بر مسح سر بقوی دست بکشد  
و زخم کند بر شلنگه و علی الاحوط احتیاط در این است که دست  
موا لاه است یعنی پیش از شستن اعضا با بنی معنی که هیچ شستن  
و مسح نماید که غسل از شستن و مسح غودن عضو را اعضا و سایر  
از خند نشود شستن اعضا و وضوءش از غسل و مسح باشد از  
هر چنان است چه معقود و غیر معقود اگر کسی یقین داشته  
بود که موضوع وضوء او نجس بوده و لیکن تحلل وضوء کرده  
و بعد از وضوء شک کرد که آیا موضوع وضوء پاک کرده بود  
یا نکرده وضوء او صحیح است و محلل وضوء را ظاهر کند  
نعم ما نفی از استعمال آب نباشد مثل مرض و سایر امور دیگر  
موجب نجس است چنانچه انشاء الله تفصیل ذکر خواهد شد

بدانکه وضوء واجب فی نفس نیست بلکه واجب است برای نماز  
چنانکه نماز میت و در حکم نماز واجب است نماز احتیاط و قضاء  
از نماز وضوء شد در نماز و همچنین سجده سهو بنا بر احتیاط  
و برای طواف واجب در محض حج و عمره نظراً که به شهادت  
افراد علی شریعت است اگر بخواند نماز کند برای نفس کفایت  
فرمان اگر واجب شود بقیه بایستد با بقسم و با جمیع اید  
که در فرمان از نجاست و پاکیزگی از دست کافر و با جمیع  
کردن و اگر متصرف شده باشد اگر حاجت نیست که در باشد  
همچنین مثل اسماء الله و اسماء انبیاء و اسماء ائمه علی الاحوط اگر  
کسی شک کند در شستن یا در مسح نمودن عضو یا از اجزاء  
وضوء و هنوز فارغ نشده باشد از نماز است و اگر دو آن عضو  
نجدد با مسح کند اگر آن شک بعد از فراغ از عمل باشد اعتبار  
نداد اگر همین نظاره داشته باشد شک کند در مسح یا شستن  
بنا بر آنکه در برفاه و طهارت و اگر همین محبت داشته باشد شک  
ناپذیر حدیثاً که اگر عمل از عمل مشروط بحدیث باشد بنا بر آنکه در حدیث  
محبت بود و اگر بعد از فراغ از عمل باشد بنا بر آنکه در حدیث عمل  
کنند شستن و اگر بعد از وضوء بگوید اگر این شک در شستن باشد مثل  
اینکه در شستن و نظیر شک کند در طهارت اقوی بطلان عمل است و وضوء  
بگوید اگر همین مسح بود باشد و لکن شک در شستن بحدیث و طهارت

دشته باشد اگر این شک بعد از فراخ امر عمل باشد بنا بر وجهی محل  
بگذارد و از برای عمل با وضوء بکشد و اگر قبل باشد وضوء بگیرد عا الا  
موی که در آن تارها عمل باشد مثل سابق بطان عمل است وضوء بگیرد  
در هر یک یک بقیاض اظهار ده و ششصد حد ث اعاده وضوء و شروع پند  
مکلف قصد بخدا یا احوال او اگر در موضع وضوء وجوبه باشد  
یعنی غنیمت باشد که شکسته دایمی نباشد از جنه اصلاح  
و قوالیکه در وجوبه و در موضع غسل نشوند مابین دو وجوبه  
برسانند در موضع مسح مسح کند بجز خوف ضرب یا نجاسات را یا  
عذر دیگر لازم است که تمام جبهه را مسح کند اگر چه در موضع  
غسل باشد اگر در موضع مسح باشد کفایت مسح همان مقدار  
دیگر لازم است مسح آن موضع قبل از وجوبه بل لازم نیست مسح  
آن موضع بلکه بعد باشد یا نه باشد مسح آن مثل میان دست  
که بوجوبه میبندند از احوط بلکه خالی از خوف نیست که باین ترتیب عمل  
کنند بعد از اغذ و غسل بشیر و مسح بشیره کنند و بعد از اغذ و غسل  
و مسح آن مسح وجوبه کنند و واجب است در مسح جبهه در موضع  
مسح قصد مسح نمودن و یکصد دست باشد و در مسح موضع شستن  
شرط نیست یکصد دست باشد و لازم است که جبهه در موضع غسل را  
مسح کند مابعد از آن نمیکند نوری دست و وضوء آن مخالف مسح  
موضع مسح که باید بطوریه دست باشد نه باب جد بداند



و هر چه که در وی در وی میگذاردند حکم آنها چنانچه  
 که در وی آنها نماند لکن تحقیق است جواز مسج بهمان که در  
 چهره و چهری از موضع می رسد و مسج نکند مگر آنکه لا بد منه باشد  
 تحقیق مسج بر چهره و کند و هر چه بر آن اگر وی شکستند  
 و در محل چهری نباشد از چهره و کند و در او هم بلکه مشکوک  
 باشد و شستن ضرر ندارد و شستن با شستن بشود اگر شستن  
 باشد مسج کند اگر مسج آن موضع بعد از شستن باشد  
 با نجس باشد کند پاک در آن موضع بکشد و مسج بر وی  
 کند تا بدل اگر آن موضع را با منعت شستن نکند شستن  
 اطراف آن از حوط در مسج مشکوک و نجس در مسج غسل  
 ختم نمی نماید و اگر با منعت غسل در موضع غسل پاکند  
 نکند اگر این را با منعت شستن باشد با منعت شستن کند و حکم  
 وضع غسل حکم موضع وضو دارد و حوط اعاده غسل با وضو  
 چهره است از برای نماز بگو اگر رفع عذر شود و نجس است  
 در شستن غسل وضو و چهره درین دفعه عذر را با حوض ملو  
 و هر چه از آنجا است و در مسج و در مسج اگر استعمال این قریب  
 تمام کند اگر کند پاک با لای چشم بکشد و مسج بر آن کند و  
 مقام وضو با غسل بعد از آن نمی کند موافق احتیاط  
 چنانکه بعضی فتوی داده اند بدانکه با وضو وضو امور می  
 گذارد

مسج

که از او حیاتی هم میگویند و آن در چیز است اول و دوم  
 و قایلین به طریقی آنها از موضع متعارف و معناد مکلف باشد  
 اگر چه معناد غالب مردم نباشد و اب و مال و دیگر معمله و غنم  
 و اند و شایان و حیوان اگر خارج شود و الاوده بیا بیا باشد  
 بوضو نداشت و در وضو وضو هم نیست سیم خواجه غالب شود  
 بدل و کوش و چشم و ذائقه فری میانه شود و شستن  
 و حواس معطل شود و بیکی باعث وضو نمیشود و چهارم هر  
 چیز بکشد بر بل غسل باشد سیم استحاضه قبل و همچنین منوطه  
 برای غیر از نماز وضو و استحاضه کثرت برای عصر و غشاء اما منوطه  
 برای مسج و کثرت برای ظهر و مغرب وضو باعث وضو و غسل  
 هر دو میباشد شستن مستحب است هفتم حیض هفتم نفاس  
 که اینها ناقض وضو هستند و موجب وضو و غسل هر دو میباشد  
 شستن و طویله مشبه ببول اگر خارج شود از مکلف قبل از اسیر  
 در مسج بر آن وضو باید که از موضع معناد خارج شود و شستن  
 طهر که از بعد از آنجا بود با صلا خواه بعد از وضو یا از  
 از وضو زن باید که مرد اعتبار ندارد اما چنانچه با وضو وضو  
 لکن موجب غسل است نه وضو و وضو مری عصب شسته  
 و ملا عینه پیش از وضو مری و وضو بدل از مسج که خارج میشود  
 بعد از وضو مری و وضو بدل از مسج که خارج میشود بعد از وضو

در غسل چند امر اول نیت باید مفاد آن باشد با اول خبر از غسل  
 که شستن فصل اول در وضو و در وضو و در وضو و در وضو  
 و مطلق بودن آب بوضو و در وضو و در وضو و در وضو  
 اعضا غسل از نجاست خفیه قبل از غسل بلکه نجس را از نجاست  
 نماید از نجس اعضا غسل و بعد شروع بغسل نماید چنانچه در مسج  
 بودن مکان غسل کننده و در آنجا می باشد اینک نفس القای  
 تصرف در عصبیت غسل باطل است بخلاف در نجس و در نجس  
 اگر مکان غسل کنند عصب باشد در وضو و آن غسل مستلزم  
 تصرف در عصبیت که دلیل از لوازم جسم است نباشد آن غسل  
 صحیح است سیم نیت در وضو و نیت پس از آنکه غسل کند  
 طل است و مواکب در وضو و نیت پس از آنکه غسل کند  
 مثلاً و بعد از آنکه در وضو و نیت پس از آنکه غسل کند  
 بشود عصبی ندارد بل بعضی اوقات بجهت احتیاط مثل وضو و غسل  
 شدن حدیث درین واجب میشود شستن دفع موانع  
 از بدن کند تا آب به پیشه برسد هفتم مباح بودن طریقه  
 در آن آب است با از آن طریقه که آب می بیند بطنه که در وضو  
 که شستن مستلزم استعمال مضر نباشد از خمر و مریض و غیره  
 بوضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو  
 بعد از وضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو و در وضو  
 در جانب چپ الثقات با نیت شستن نمیکند با الاثری بخلاف وضو

ضیق

دخول

در وضو







پس روز پابله کفایت نمیکند سه روز در صفتی ده روز و پابله  
سه روز تا مباد شود و لو تلفی مثل آنکه بختی و خون دید باید  
ان خون منوالان معنی که باشد فاطمه روز بختی و خون دید باید  
عاده لاجال است حاضی باذوالعاده است با مضطرب  
اما ذوالعاده اگر صاحب عاده در پابله باشد و با صاحب عاده  
شد بعد عاده حاضی است اگر بخلاف نکند خون از عاده و اگر  
نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
حکم او خواهد آمد احتیاط کند بجهت عمل شخصی از خواندن و صلی  
و رکعتی و روزه بعد از غسل و نوازش باغی از دخول مساجد و مسکن  
فران و غیره و اگر نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
استغاضا است و اگر بعد عاده خون دید و پابله و نجا و اگر  
دید بعد منقطع شد و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
ده روز حاضی است از ایام دم و غیره و اما مضطرب یعنی در یک  
روز و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
است حاضی است یعنی خون در یک روز و اگر عاده و نجا و اگر  
خواهد اول باشد و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
است با استغاضا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
ده اهل عمل افقوی و طبیعی عمل کند و نجا و اگر عاده و نجا  
سه روز و ماهی دیگر ده روز حاضی در پابله و ماهی شش  
حضی

بهر

دو هفته

بهر

بهر

بهر

بهر

حضی و نجا و پابله و پابله و پابله و پابله و پابله و پابله  
یعنی استغاضا بهتر است احتیاط کند و پابله و پابله و پابله  
اگر ضعیف صاحب مزاج دارد باشد احتیاط کند و پابله و پابله  
و روزی صاحب مزاج و طبیعت احتیاط کند و پابله و پابله  
و اگر متوسط است احتیاط کند سه روز و ده روز و اما  
مبطل یعنی زنی که تازه خون دیده است اگر عاده و نجا و اگر  
نگذارد و حاضی است و اگر نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
میکند هر قدر واحد اوصاف و غیره باشد و آن دو شرط یک  
گذشت حاضی است و اما استغاضا و اگر نجا و اگر عاده و نجا  
شد رجوع کند بعاده اهل خود از نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
شد رجوع با غلب کند و اگر نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
و عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
مثل مضطرب گذشت نقیض آن قیمة در بیان چند امر است اول  
الک صاحب عاده عدل و وقایع و وقایع اگر خون دید در  
ایام عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
قبل از عاده یک روز و دو روز و نجا و اگر عاده و نجا و اگر  
بر حاضی بودن سوا آنکه بوده باشد خون ضعیف حاضی باشد  
و عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا و اگر عاده و نجا  
یک روز یا دو روز و اما نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
در حکم بختی و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا

بهر

دو هفته

بهر

بهر

بهر

بهر

نباشد احتیاط کند در مقام عمل بفعل عاده و نجا و نجا و نجا  
حرام است و در بیان نیز بصفات و نجا و نجا و نجا و نجا  
و ضعیف یا صاحب مزاج و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
لکن مشهور است بان احتیاط اعتبار شده است بلون پس سپاه  
فوی سرخ است و سرخ شد بل فوی سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
ضعیف و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
پس صاحب مزاج و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
با داشته باشد لکن که باشد و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
است اگر این اوصاف افتاد عمل کند بختی و نجا و نجا و نجا و نجا  
در عاده و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
بکمرانده و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
بر او است و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
کند و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
بختی و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
و اگر نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
مصادف با واقع باشد مگر بختی شود که نجا و نجا و نجا و نجا  
و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
در هر عادی که مشروط بشود مثل نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
قبل از حاضی و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا

بهر

بهر

بهر

اگر طبعی حاضی کند زوج واجب است بر او احتیاط و نجا و نجا  
اگر عاده و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
مسکون که عاده و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
که نه نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
طلا و مسکون و بعد نیست کفایت قیمة طلا و در مقام نجا و نجا  
مصرف و فقر و مسکون و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
شد از نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
ناید و اگر عاده و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
جاری آنکه نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
حرام است بر حاضی مسکون نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
بختی و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
احتیاط و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
حکم صاحب است در وضو و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
بعد از انقطاع دم و قبل از غسل با کراهت وضو و نجا و نجا  
وضو نماز و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
مطلوبه و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا  
حاصل میشود بنام شدن و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا و نجا

بهر

بهر

بهر



بعد از غسل آبها را در خافات الاسباب مثل ناز و زلزه و زدن  
 با دغا و غیره متعارف که اغلب ناسی بر سر اند و احوط قضاء نماز نیست  
 که نیت در سینه نهد و کوف و خوف واجب شده و یا شد و  
 است برای او آنچه که در رفت ناز و وضو بکشد در هر وضو پاکر باد  
 مکان ناز و وضو بکشد و بنشیند و مشغول بیک شمع و زلزل شود  
 و مکره است برای او خضاب بکردن و قران همراه داشتن و کثرت  
 مجامعت و زنا و بپاشیدن و از مسجد عبور کردن و اقامه غسل استحاضه  
 بدن و کثرت غسل استحاضه و غیره است که بعد از ناز و زلزه مقرر و باید از  
 ده روز که اگر چیزی است یا باشد و یا نباشد این وضو و خون قضا باشد  
 یا باشد بیک ناز و ده روز که اگر طهر است و از برای او اکثر از صحت  
 حسب ایام نیست در غالب اوقات تا سه روز و در بعضی مصاف  
 و بعضی و سنگینی خارج میشود بدون سوزش و او سه قسم است  
 قلیل و متوسط و کثیر و غیر این اقسام با این طور میشود که بنشیند  
 بقیه و متعارف بر داند و روی کهنه بگذارد و به بند بر روی  
 پنج بخوری که مانع از نفوذ خون نماند باشد و بعد از غسل و متعارف  
 صبر کند و بعد بر داند و ملاحظه کند اگر خون بر پیشه و پساید و  
 سوراخ نکند و نه و اقل است اگر سوراخ کرده است متوسط  
 است و اگر نفوذ کرده است از پیشه و کهنه و سیمین و کثیر است  
 اما قلیل حکم آن این است در صورت متصل بودن خروج خون بلکه  
 معکم لغیرین و شستن ظاهر هیچ وضو و کثرت از برای هر نازی  
 از نازها

واجب و در حال وضو و نماز هیچ را حکم نمیداد و بعد از وضو  
 بلا تأمل ناز کند و از برای ناز احتیاط حد سه رکعت و اگر شوی  
 شد و سجده سه و وضو و عله و پنج و اهدا و از برای نازهای  
 ستنجی چه نافه و سینه برای هر دو رکعتی یک وضو و یک رکعتی نافه و سینه  
 هر آن جنبه ها یک وضو و یک رکعتی که در پنج یا دو وضو و عله و هم  
 غسل برای ناز هیچ مجاور و اگر پیش از صبح این خون متوسط را  
 دیده باشد و هرگاه بعد از عصر متوسط شود برای مغرب و عشاء  
 غسل کند و ترک نکند عا الا حوط اگر غسل نکرد برای این نازها از  
 برای ناز هیچ غسل کند و لازم نیست خون و وقت صلوات و اقامه کثیره  
 میکند همه آنچه ها بیک در سینه یک رکعت عله و غیر کهنه و سیمین  
 اگر هلوث شده باشد و سه غسل میابد بیک برای ظهر و عصر  
 و بیک برای مغرب و عشاء و بیک دیگر برای صبح در وقتیکه با صله  
 عرقه میان دو ناز نشود و اگر با صله عرقه نشود برای هر نازی  
 واجب است غسل کند و جمع بین صلوات این به یک غسل در  
 صورت عدم فصل عصر و غیره با وضو است مانند محل  
 نامل است و غیره اختلاف جواز غسل است برای هر ناز یا بعد  
 فصل و عدم جواز اگر ضعیف بعد از غسل و قبل از ناز یا قبل از ناز  
 که خون در ظاهر یا باطن قطع شده یا عاده غسل کند بعد از رفع  
 حدث استحاضه زیرا اینکه غسل اول بقصد استیاضه بوده و ترک  
 حدث در سابق بیان کردیم که تحفظ ضعیف خود را در حال وضو

یعنی اگر در وقت  
 ۴ که خون قلیل باشد  
 ۲ در عصر و مغرب  
 و عشاء و صبح و ظهر  
 منبسط ۲ و هرگاه  
 بعد از ناز هیچ متوسط  
 شود برای ظهر و عصر  
 غسل کند و هرگاه

و غسل ناز واجب است بچندیکه خون از او خارج نشود و اگر ناز غصه  
 کرد و بعد از وضو از او خارج شد در ثانی ناز عاده ناز ناید  
 بلکه وضو و غسل و اگر تحفظ کرد و مع ذلک خون خارج شود بچند  
 غلبه و زباده و ضرر ناز و هرگاه در بین ناز قلیل متوسط شود  
 ناز باطل و غسل کند وضو بسیار و اما غسل که سبب و نقاس است  
 و نقاس خون و لاده است خواه با طفل باشد یا بعد از تولد  
 طفل باشد بچندیکه اگر ده روز یا کمتر از ده روز از زائیدن گذشت  
 عا الا فری پس اگر زاید از ده روز شد نقاس نیست هر چند احوط یا نشسته  
 بر بیدار و سجده روز احتیاط کند جمع بین عبادات از صوم و صلوات و غیره  
 آنچه بیک روحانی حرام است خواه نام الحلقه باشد یا نباشد و ضعیف یا  
 عله و اعیان و خروج لثقه نیست پس اگر خون قبل از زائیدن باشد استحاضه  
 است مگر بوضو و اول آنکه سه روز متصل باشد و بیک آنکه بان این  
 خون و نقاس اقل از فصل شود و اگر بعد از ده روز خون در نقاس نیست  
 چنانچه گذشت و اگر بعد از زائیدن خون نماند الا در روز و هم همان  
 نقاس است اگر چه لحظه باشد زیرا که ناز برای قلیل احوط نیست و  
 اکثر و اگر چه غسل است عا الا فری چنانچه گذشت هرگاه خون نقاس  
 از ده روز ضعیف صاحب عاده باشد بعد عاده و نقاس فراموش  
 همد روز بدو استحاضه و اگر عاده نباشد در هر چه ده روز نقاس  
 است عا الا فری استحاضه و احتیاط در دنیا بیدار الا بعد از روز طریقی  
 است بان طریقی مکرر شود و اگر بخاور نکند و آنده همان روز

نیز سینه

فصلی

نقاس است خواه ذوالعاده باشد در هر چه چنان باشد هرگاه ضعیف  
 زائید و طفل و فصل هر طفل بان دیگر شده روز نقاس نیست و در  
 و اقل طهر بین نقاسین معنی نیست چنانچه در هر چه معنی است و اقل  
 ده روز از نقاس بعد از تولد طفل است نه از قبل از وضع اگر چه بعضی  
 ولد خارج شده باشد اگر چه بطول انجامیده باشد لازم است  
 نقاس و استبراء و احتیاط لفظی دم در باطن بخوبی که کن شد و غسل  
 بعد از لفظی و ضعیف و حرام است و از آنچه بجا بفرام است  
 و هرگاه است آنچه روحانی که هر دار و مسجد است آنچه  
 برای حالتی مسجد بوده که گذشت همه آنها را اگر در آنجا  
 غیر چنانچه حد تا صغر واقع شود احتیاطا یا غیر احتیاطا احوط است  
 غسل است وضو هم باز و اگر غسل تمام کند و بعد از آن  
 غسل کند وضو بسیار و حال احتیاط است و اگر بعد از غسل و قبل  
 از وضو حدث واقع شود احتیاطا یا غیر احتیاطا یا احوط است  
 فصل است و اگر حدث تا اگر چه در زمان حدث یا پیش از آن  
 مثل آنکه غسل برای استحاضه بکشد میگوید در ثانی او عاده وضو شد  
 با متوسط و ضعیف در تحفظ نکند و وضو در سجده و نام غسل هم  
 نکرده عاده نکند غسل و اینکه اگر غسل کرده باشد و آنچه در ناز  
 نکرده باشد و تحفظ هم کرده باشد عاده غسل لازم نیست ملحق  
 است اگر چه وضو را پیش از ناز نکرده باشد و اگر غسل کرده باشد مثل وضو  
 مثبت خود یا جاذبه و بی ادب یا لا فز او یا باشد مثل غسل و وضو

۲ در نیت

۲ و نقاس کند

۲ مابین



میکرد و ضرر که شد عاده غسل کند و یا نکند و اما غسل  
 مستحب است اگر واجب است بسبب منعی از اعضا  
 زنده بعضی از اعضا مردادی غیر شهادت چند معصوم  
 بعد از مردن بدن و قبل از غسل خواه منی اختیار باشد یا  
 بدون اختیار غسل باشد مستحب یا کافر علی الاحوط و در حکم متناهی  
 است منی جز جدا شده از انسان از کوفت یا بخوان و منی  
 استخوان بدون کوفت احوط غسل است و منی پیش از کوفت اگر  
 با دونه باشد شستن در حقه غسل و اگر در طوف شد چوبیست  
 اگر منی شود منی که عرض غسل قیام دادند او را احوط و غسل  
 است و اگر منی منی که او را غسل اضطراری دادند یعنی بواسطه طوف  
 شد و کافور غسل دادند با آب فراغ آخری عدم وجوب غسل و اگر  
 غسل کردند است و منی منی نافذ و منی است اما غسل مستحب است  
 است غایب است از حال **احکام متعلقه عیبت و بیان اورد**  
 چند میست است اول در حکم احتضار است بدانکه واجب است  
 علی الاحوط مختصر اول حال در وضو بخوابند و بیک اگر  
 بنشیند و بیک بپوشد و مستحب است تلقین نمایند و شهادتین  
 و آخر را بعد از شستن کلان فرج را و جنبه های او را و هم گذاردن  
 و حقیقت کردن جنبه بعد از خروج روح و اعلام کنند و منی را  
 برای تنبیس و شجیل کنند و چند چیز دیگر است که با شستن و شست  
 ناخیز کند است با بپوشیدن و مکرر است که عیبت و جنب در

در کوفت

حرکت

در احوال حاضر باشد و در غسل دادن میت است بدانکه اگر او را  
 غسل واجب گفتار است بانی معنی و غیر مکلفاتی واجب است این  
 فعل و بانی یا بانی واحد اذا آنها تکلیف از دیگران ساقط می شود و وجوب  
 غسل منقطع است با فکر غسل باشد یا در حکم غسل اطفال و حیوان  
 او مسلمانی و مراد غسل کسی است که اظهار شهادتین کند بی کافر و غالی  
 و قاصی و غایب غسل آنها لازم نیست و ولد از نساء اگر قبل از مادام  
 در حکم مسلم است در وجود غسل و بعد از طبع اگر از طهارت اسلام  
 است و الا کافر است و آنکه شهید نباشد بی شهید در جهاد کفار  
 با اذن امام بر با نایب خاص یا افضل که در کتاب جهاد مذکور است  
 غسل بر او لازم نیست بلکه در غیر میت و در غسل و غسل اگر کشتار  
 عیبت و قاصی واجب نشده باشد بر کسی که نخواهند بکشند و غسل  
 و با حذر از هر یک که را بیک غسل کند بر کافور و با حذر از هر یک  
 کند و کف بر پیشانی بعد از کشتن دیگر غسل نخواهد و بیک اگر غسل  
 دادن بدن او مثل شستن شود بر کسی که غسل دادن مثل شستن  
 مثل **مختص** غسل ساقط است و در غیر میت و در غسل لازم است  
 و آنکه از جهاد ماه نباشد پس اگر از جهاد غسل واجب نیست  
 بلکه بیکه می بیند و در غیر میت و در کف غسل است بدانکه  
 میت را با دست غسل داد اول باب مسدود و بیک کافور و بیک  
 باب خالی و ثانی غسل با حذر از هر یک که کشتار لازم است و هم  
 چنین و بیک بانی اعضا لازم است اول شستن سر و گردن و در

میت و در غیر میت

طرف راست سیم طرف چپ حال این غسل منقطع است چنانچه است  
 و باید مسدود و کافور و از آن باشد که آب را مضاف نکند و کافور  
 است صلیت عمره در آنها و باید بدن میت را قبل از غسل از آله  
 کند از اجناس غرض غیر طوف و غافل فصل در میت در غسل دادن  
 داشته باشد بخوبی که کشتن در وضو اگر وضو را با وضو اجرة  
 داشته باشد باطل است اگر وضو را در آله بخاسته و سایر  
 امور بیکه خارج از غسل است داشته باشد منقطع غسل ندارد و بیک  
 در حقیقت آن وجه از برای احوال از اشکال نیست بلکه هر چند او  
 بعد نیست و کافور است فیه واحد در سال ثلاثه بانی معنی  
 که غسل میباید این میت را با آب مسدود و کافور و با آب خالی فرجه را  
 الا احوط آنکه از برای هر غسل فیه علامه کتلا اگر غسل دهند  
 متعدد شد و در فیه این هانت غسل کنند اگر شرکت در اعضا  
 داشت باشد اگر هر یک غسل در یک غسل شدند همان کسی  
 نباشد و اگر یکی آب بریزد و دیگری فیه و انصباب کند هر دو فیه  
 کنند چهارم معتبر است مانند بانی غسل و مغسول در انوشه  
 و کوفت بر سر و نمی تواند غسل دهد زن را و زن مرد را و مرد  
 چنانچه وضع اول زن و شوهر که با او است هر یک دیگری را  
 دهد و زن از آن باشد با کتیر معقود و بیکه و او را باشد  
 با منقطع فیه است که در حالت اختیار هم با او غسل ندهند  
 در حال غسل فیه بپوشیدن کنند و مطلق و جنب در حکم میت

میت

مادامیکه در هر یک است بلکه بعضی فرمودند که زن بعد  
 عده وفات میت را اند شوهر غسل دهد اگر شوهرش  
 بمقتضای نده باشد اگر چه شوهر کرده باشد و در میت  
 جا و است که میت را غسل دهد و قاتل و کافر و بعضی  
 فرمودند که اگر میت را غسل دادند و کافر را که میت را  
 بکشت و لاوت و شستن و کافور اجنبی سیم آنکه غسل دهند و هم  
 باشد پس هر چه از مردن میت را بپوشد و کافور را غسل دهند  
 از او و ثواب علی الاحوط بلکه قوی است چه میت به نسبت  
 باشد چه به سبب چهارم و در هر یک سال و در هر یک سال که  
 جا و است مرد بیکانه در هر یک سال را غسل دهد و کافور  
 اجنبی بیکه سال را غسل دهد اگر چه مکشوف العود باشد  
 و خشی مشکلی اگر چه با حذر دارد و غسل او لازم است و الا ساقط است  
 طهارة از بدن انسان پیدا شد و معلوم نشد که از زن است یا  
 از مرد غسل او هم ساقط و بیکه و میشود بپوشیدن و در غیر میت  
 بیکه در جنوط است بدانکه واجب است بعد از غسل جنوط اگر  
 میت را بشوید بمواقع هفت کانه سجود پیش از کف و شهادت  
 نوبت و آنکه بزرگ یاها و در غیر این مواقع واجب نیست و  
 بیکه از آن مخلوط کند بکافور و بیکه بپوشیدن سبیل الشهادت  
 له الفله و با نایب در این مواقع عیبت یاها شستن در کف  
 است و واجب آن سکه وصل است اول شستن دوم بپوشیدن و

میت



واجب این خصوصیت عرفه است وحد اقل از فاضل است فاضل  
از فاضل و فاضل از فاضل آن است که سینه و هر دو ساق را بپوشاند  
و نه در پستان آن است که نصف شانه را نصف ساق را بلکه در  
دو پا بپوشاند سیم سراسر که لقا فیه میگویند که باید در  
بدن میت بپوشاند از طول او عرض او و نه از طول او است  
که در طول بچند باشد که از طرف سر و پای میت گرفته شود  
و در عرضش بچند باشد که در جانب او بچند بپوشد و در  
پوشاندن این بار چهار خوب است که ذکر کردیم و صحیح است  
نهادن تمامه سران پنج بلباس بر سر و زیاد دفعه و بچند  
باز و ن باید این بار چهار مباح باشد و در مخوف نباشد و طلا  
باف نباشد و چند میت زن باشد و پاک باشد و پوش  
چون غیرها اقل کم نباشد و از قبیل نباتات مثل زنبیل و حبیب  
نباشد مگر در حال خورث بلکه از شمش و عود که در حیوان مذ  
ماند از اعم الا حوط نباشد پس در حال اختیار کفن بقال خوب  
و عیان نکند طلا و بار چهار واجب باید ناز و حاکم بدن نبات  
هضم نماز و کفن است بدن را که خوب نماز مشروط است با کفن  
مسلم و مومن و غیر از شش سال نباشد تمام باشد یا بعضی که  
او واجب باشد و کفن نماز آن است اقل نیت کند که نماز  
میت حاضر بجا میآورد و غیره الا الله و کفر گوید و بعد از کفن  
اشهد ان لا اله الا الله و صد لا شریک له القیامه اصد

۴ قسمت ۱۰ بند



فرجاً فبما قد ما دامنا بالبر ولم نجد صاحبه ولا دلاً واشهدان  
محمد اعيده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق يظهره على  
الذي بكه ولو كره المشركون وبعد تكبير دومه والكبيره يكونيد اللهم  
صل على محمد وآل محمد كما فعلت ما صليت وباركت ورحمت وتحت  
على الراعيه الف جليل محمد وعل على جميع الانبياء والمرسلين بس  
تكبيرهم والكبيره يكونيد اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين  
والمسلمات الاحياء منهم والاموات فاع اللهم بلغنا ويلهم ربنا  
انك عاقل شفيق ذكي تكبرهم وارحمهم ان هذا المستحق ان يعبدك  
واخي عبدك ابني اعني محمد بن علي و انت خير منزل بك اللهم لا تعصيه  
لا خير و انت اعلم به اللهم ان كان حسناً فزده احسان وان كان  
مبتدأ فزده وعنده ليعصيه مع من يشاء من الامنه الطاهر بن علي  
على اهله الطاهرين وادعوا باننا وحمك بارحم الرحمن وتكبر  
يكونيد وصحت است در تكبيرهم يكونيد و انت افنا في الله  
بنا حسنه وفي الاخره حسنه وفنا على الله حسنه يكونيد  
باشد بجاي عبدك الله يكونيد ويجاي اخي ابنه يكونيد  
وضمير هاما ذكر مؤنت ما ورد واكرميت ~~محمدا~~ الا  
بان باشد بجاي محمد بن علي حق و باطل بن زده الله انا حق مؤنت  
داشت باشد باطل و ادشتمن عبدك جواد يكونيد اللهم  
اغفر للذي فاجولوا شعوا اسيدك و فرم خدا اب الحبيب و اكبر  
محبوب الاله بان باشد يكونيد ان كان محب الخير و اهل العفوه

ابن سنی

اشك

تم فصل

واردند و بخوابیدند و اگر طفل یا شد بگوید اللهم اجعل له  
به ولدا سلفا و فرطا و احبا و دیگر بخوابد بگوید مستحب است  
میت مرد یا شد مصلی مقابل کبریا نذر اگر نیت باشد مقابل کبریا  
یا پسند هشتم در حقن است بدانکه واجب است که میت را بشویند  
کنند در زمین و بر وجهیک جدا او محفوظ بماند از جانوردها و  
او بر زمین یا بر تنه واجب است که میت را در برهوی راست  
در میان قبر بخواباند و چو کردی میت قبله باشد و  
نفاوت ندارد در چو کبر صغیر حتی طفل یک چهار ماهه او نام  
شده باشد و اگر کمتر از چهار ماه باشد احوط این است که  
در حقن بچیده باشد و دفن کنند و واجب است میاح  
بودن او در مکان دفن در زمین حصی و یا در زمین  
و فقی غیر بر سران مثل مسجد و مدرسه یا باغی و یا  
فیریکه در او دفن شده باشد میت دیگر بطریق شرع و  
میت اگر دارد یارده شده باشد مراعات قبله شود مگر  
قطعه گوشت باشد که احوط مراعات است و اگر در حقن  
بهم چیده باشد از همه یک جدا نکنند بیکر و قبله دفن  
کنند از دیگری ساقط است و اگر نیت زمین از مسلم حمله  
باشد و بجهت نیت زن و ایجا بقصد کند یا دای طفل یا  
قبله شود اگر کسی مرد یا بجهت اگر ممکن باشد که خشکی رسد  
دفن کند واجب است و اگر نه در شد طفل خشکی واجب است  
در حقن

۲۳۰۰

33-34

در این صورت بعد از غسل و کفن و نماز و ادر خمره سنگینی کند  
و سر او را بجا بردند و با آنکه سنگی و با این هنی بپای او میزدند  
و در دیوار پیدا زدن و مراعات شود نبودن جانوران با کفن  
بودن تا آنکه بدن محفوظ باشد اگر ممکن شود تقسم اول با حی  
که ذکر شد و او غیرت میت است یعنی باید امور حق کوف  
از تو به میت بسوی قعد و غسل و کفن و نماز و دفن مباشرت اول  
یا درت و مباشرت باشد و با اذن او باشد و منافات ندارد  
واجب بودن آنها بر عامه مسلمانی با مشروط بودن باذن  
اولیا و فقیه بلکه اذن اولیا شرط وجود است نه شرط  
وجوب و مشروط حق اولی بر خود از جمیع آثار و ارجام  
چه اولاد و چه ابا و بعد از او و بعد مقدم است بر همه لکن  
با وجود حقد اذن از هر دو کره شده شود و اگر دل اکر باشد با  
انها از هر یک احوط اذن گرفتن است اول یا درت حسب طایفه  
مقدم است بر طایفه بعد اگر در مقام وصیت تعیین کند کفن  
بجمله این امور و کلاً با بیضا در حاجه داشتن باذن و درت  
و دفن شدن محل خلاف است احوط اذن گرفتن اگر مستحضر  
صدقه و غسل است از آن منجول و لا یموت و الا اصل وصیت لغو  
خاتم در احوط مستحب است و او سکه حق میشود اول زنا  
که شرافت دهان پاک کند دیگر باعث مشر و حبه او شده است  
و ارجیه است ذکر میکند بعضی از آنها را اول غسل حقه که مستحب است

عماد الحسنی

مستحق

ازین داند و اگر ازین  
نماید و در دنیا و آخرت  
علی و فاطمه و حسن و حسین  
و اهل بیت خود



علاوه بر این استحباب است در حق مرد و زن و از آن جهت  
 بشرط از آن اصول مسافر حاضر و غایب از آنجا و طلوع و غروب  
 در آن است تا از آن نیکو احوط آن است که بعد از ظهر تا غروب  
 قضاء داده و قضاء و تکلیف و حاکم نیست مقدم داشتن غسل جمعه را  
 مگر آنکه در هر یک بختی خور داشته باشد از نبودن آب در وقت  
 جمعه از برای غسل که در آن وقت جایز است غسل هم و نیت و آن  
 شد و است به بعضی غسل هم آن در شب جمعه یا تدریج آن  
 در روز جمعه ضعیف است من حیث الماخلاق حدث بعد  
 غسل از مطلقا غسل جمعه بخوانند و در وقت قضا و عمدت  
 انبعاث از ظهر جمعه تا غروب شبیه و آن حضرت صادق علیه السلام  
 که غسل جمعه کند بگوید اشهد ان لا اله الا الله و صله  
 شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد  
 و علی آله و سلم و انما ابی و اجدلی من المنظرین فی ان غسل جمعه  
 با آنکه بکند و از آن جهت دیگر در وقت غسل در ماه رمضان و قبل  
 در ایام طایف آن جمعه استحباب است و در جملش از آن جهت است  
 و در شب نیست و در وقت و از آن جهت دیگر در وقت شب و در  
 آخر شب جمعه تا شب بخت که آن غسل را بعد از مغرب بخواند  
 آورد و در چند روزی است که غسل شبها و ماه رمضان را در آن  
 سقوط فرضی و آن جهت دیگر آن است که در آن ماه و در آن وقت  
 فداش سر معلوم نیست و غسل جمعه در وقت و در آن وقت  
 جمعه اجزاء این دو شب غسل استحباب است چهار و در وقت و در وقت

خبر

مطر و عید و یان و استحباب این دو غسل و آنکه است بجز غسل روز  
 و در وقت که غسل در وقت باشد ششم غسل روز و غروب که هم در وقت باشد  
 هفتم غسل در وقت و بعد از آن که هم در وقت باشد و هفتم غسل  
 میانه و یا مشهور نیست چهارم در وقت باشد و غسل آن زمانه  
 باید از آنکه است هر که خواهد جمع کند غسل آن استحباب  
 در وقت و غسل آنکه در وقت باشد که میانه باشد که شرافت مکان باعث  
 مشرب و عید و سبب استحباب آن شده است مثل دخول مکه  
 و مدینه و دخول خانه کعبه و دخول مسجد الحرام و مسجد النبی و دخول  
 مشاهد مشرفه و دخول خلخال در این موارد جایز است و است  
 از آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 در بعضی موارد غسل کردن برای کثرت و دفع کثرت است و غسل  
 برای تقوی است که در وقت بعد از غسل او و غسل توبه از معاصی و خصوص  
 کبر و در بعضی موارد غسل فعل مستحب است مثل غسل کردن از  
 برای و خوف بمرگ و خوف مشر و از برای طواف و از برای راه  
 حج و عمره و از برای فدا و پیغمبر و از برای هدیه و از برای طهر و زهرا و  
 غسل فلیه و از برای بخت و از آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است  
 رساله است و سبب مقام ذکر است آنکه است و آنکه است  
 برای فدا و برای و برای آن غسل را است و اما دیگر آن غسل را با  
 و در آن است و بجز و با کتب اگر در آن روز با اول شب غسل کرد

احدی

باشد و با یک روز و شب که نیست چهار و سبب است که بعضی در وقت  
 و اگر آن غسل را بخواند و است و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 دیگر که غسل اول یا در وقت یا در وقت یا در وقت یا در وقت  
 مبطل غسل نیست بلکه عاده مستحب است هر که صادر شود یکی  
 از او فرض و صورت و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 با اختیار جایز نیست و آن زمان و آن زمان مگر غسل جمعه و آن جهت  
 دیگر آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 احوط با اختیار عدا تقدم احوط است و اما غسل و اما غسل  
 مکانی پس باید قبل از دخول در مکان باشد اگر چه بعضی در وقت  
 کرد و غسل را بعد از دخول در آن مکان و توبه کرد و آنکه است  
 خالی از ضعف نیست و اما غسل فعلیه و آن جهت دیگر آنکه است  
 تابع موارد است و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 مقام زمانیه و مکانیه و فعلیه و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است  
 محتاج میباشد در دفع حدث اصغر و وضو و در وقت آن با آن  
 آن که تمامه اگر غسل واجب کند جمعه قبل مستحب و در وقت  
 ما دامیکه وضو عدم آن و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 ضرورت و یا وضو عدم آن و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 محل نام است فصل چهارم در نیت و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است  
 صورت عدم نیت آن وضو و غسل و عدم نیت آن را نمی شود  
 جمعه امور چند که بیان میام از آن است آن در وقت نماز

چند

هر چند در خارج وقت نماز با فایز شود و آنکه است و آنکه است  
 در نماز آن اب و آن سفر و حضر و طاعت و معصیه و قدم  
 نرسیدن بآب بجهت خوف و ترس از درنده و در وقت و آنکه است  
 با نیت آن که آن و عرض چه شبیه خود باشد و آن جهت دیگر آنکه است  
 محل نام است اگر چه بعضی در وقت نیت است و آن جهت دیگر آنکه است  
 سبب آن با بجهت ترس و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 آنکه ناخوش است و کسی نیست که با او با برساند با معصیه  
 نبودن رفتن بجای و نبودن آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 شال و کلاه و آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 حوادث شدن مرض یا زیاد شدن آن با طول کشیدن آن  
 و صدق خوف باطن اشکال نیست و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است  
 بجز محل نام است و آنکه است و آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 طلب مسوغ نیت میشود ما دامیکه در وقت و آن جهت دیگر آنکه است  
 و اگر در وقت باشد که غسل را با نیت است و آن جهت دیگر آنکه است  
 و اگر در وقت باشد که غسل را با نیت است و آن جهت دیگر آنکه است  
 لازم باشد احوط جمع این وضو و نیت و آن جهت دیگر آنکه است  
 و اگر در وقت باشد که غسل را با نیت است و آن جهت دیگر آنکه است  
 اب نیت و نیت و آن جهت دیگر آنکه است و آنکه است و آنکه است  
 نفع و ضرر مساوی باشند جمع نماید میان وضو و نیت و آن جهت دیگر آنکه است  
 اعتقاد کند بضرر داشتن اب و نیت کرد و بعد از آن وضو

مغنی

نکته بر آن

چهارم خوف

محل



شد که آب وضو نبوده نماز و صبح است و اما احکام آن که  
 ابی که در باغها و اندک وضو نیست و نماز کرد و بعد معلوم شد  
 که وضو نبوده و مسئله محل خلاف است احتیاطا با عاده وضو  
 در خارج وقت معینی نکرده اند اگر وضو با وضو باشد و اگر جنب شود  
 با علم به نبودن آب و یا وضو داشتن استعمال آب نمیکنند نماز  
 است و غسل بر او واجب نیست اگر چه بعضی خود ندانند نجس  
 مبستر نبودن از بابت نجس شدن و اگر چه ملابصا با غسل کردن  
 آب محتاج بمقدار از بول باشد که بدل آن مقدار وضو بمجال او باشد  
 فعلا با مالک در این فرض جایز است و اگر چه وضو که بدل میگیرد و بول  
 هزار تومان ضرر بمجال او ندارد نه فعلا و نه مالک واجب است ندان  
 کند وضو بجا آورد و غسل کند منطوق در کمالی در مقام بدل  
 ضرر حال است ششم خوف نشستن باشد یا شک باشد که بسکون او  
 هستند مثل اولاد و عیال و عیال اما با آنکه از اصداف و قفا  
 سفر هستند بچندینک امر سفر کردن او انجام نمیکند در این فرض  
 بالمخصوصی خوف بانی نفسی چنانچه وضو نباشد مثل کافر جری  
 که در سفر است که بدل او سفر نشاید و اگر چه در سفر است  
 لکن از ضرری یا دارد نمیشاید در این وقت تفصیل است بین وضو  
 و غیره و احتیاطا در این است و با خوف و حیوان دانسته  
 مثل آنکه بول را در وضو نهد دارد نیز حفظ لازم است و با خوف  
 و بلوغ نطف بر حیوان ماکول اللحم مثل کوسه و کوا که غسل  
 نمیکند

۲ تبسم

۲ بر فردا بر غیر فردا

۲ و اگر خوف نشستن باشد بر نرسد و سفر داشته باشد

۱۷ از نطف

نمیکنند که جائز است و نمیکنند حفظ آب نماید برای او غسل  
 در بعضی از موارد حفظ آب واجب است و وضو و غسل جایز  
 نیست بلکه نمیکنند مثل خوف بخود و مضطربان خود و یا غیر مضطربان  
 خود از نفوس و غیره اما با عیال و غیره از انسان در وضو که از  
 نطف او وضو را بدید باید و یا نفسی چنانچه وضو را حیوان که معنادار است  
 چون دواب و در بعضی از موارد حفظ آب جایز است و جایز است  
 نیز مثل خوف نطف بر حیوان ماکول اللحم و در بعضی از موارد حفظ  
 آب حرام است و واجب است وضو و غسل کند مثل خوف نطف  
 نفس غیر چنانچه حیوان باشد و حیوان مثل کبک و عقور و غیره  
 پس معلوم شد که در بعضی از موارد خوف غریبه است و در بعضی  
 موارد خوف رخصه است هفتم آنکه در استعمال در وضو و غسل  
 عارض شود که نجس عاده شود آن محل او شد یا آنکه در وضو  
 یا سر در وضو را بکجاوه در آن نباشد که معندل شود و  
 خائف باشد از سر در کجایی یا در آن حد عرض مرضی در آن  
 صورت الم لازم است و از قبیل اخبار است که استعمال آب سبب  
 توکدیل پوست و خایج شدن خون شود و یا سبب درشت شدن  
 آن شود بخوبی که فیح المظهر شود که بدیداد می افتد بدن او  
 هشتم آنکه بدیداد آب محتاج باشد بدن و خاری که مبتلا  
 حال شخصی نباشد در این صورت نیز جایز است و اگر چه بدیداد  
 خا و یا محل کند و محصل آب کند انوقت وضو و غسل واجب است

در وضو که از نطف  
 آن قریب بر او  
 نباشد و اگر چه  
 شرت نطفه هم

و نیز واجب نیست تمام آنکه وقت کمالش وضو با غسل نماز اولو  
 عباد دیگر وقت باشد نماز و بجزند دور بودن آب عیالی اگر چه  
 وقت نماز آنها منبرود و با آنکه از خواب بیدار شده و اگر وضو  
 بکند و با غسل کند وقت نماز خارج میشود و در این وقت نیز میباید  
 بلکه بعضی فرمودند اگر چه در آن شود باین ادراک تمام نماز و وقت  
 باقیمانده و اگر در آن نماز در وقت باطلها و با آنکه نایاب میفکند  
 است نماز باطلها باشد لکن نقیض بر میسر در صورت دوری آن  
 نامل است اگر چه بکند وضو و بکند و با غسل کند به نیت همین  
 نماز آن وضو و غسل باطل است و اگر وضو بکند و با غسل کند آن  
 برای غایت دیگر از غایات در حقه وضو دان محل خلاف است و  
 اشکال است احتیاطا لازم است و عاده و هم آنکه در آن شود  
 باین نیت ظهر بخاست از بدن و شوی و باین نیت از بدن  
 بداند ظهر بخاست از وضو و وضو و غسل و نمیکنند اگر چه در آن  
 باشد و این نمیکنند و اگر وضو و با غسل بجا آورد نماز با نجاست  
 کند و اگر چه در آن شود باین نیت شرب و یا مسکون و یا غایت  
 بیکه کند و باین نیت حفظ آب بخوبی از برای شرب در مقام حاجت  
 این است نمیکنند و آب نجس نخورد بداند آنکه در شرب نجس و در غسل  
 ماء بعد از وضو با غسل است اگر چه وضو است و اگر وضو با غسل  
 هم را باشد بعد از وضو شستن و اگر چه وضو را باشد بعد از آنکه  
 با نیت نجس کند با نیت بودن آب در حیوان چنانکه اگر بعضی جانب  
 میگرد

۲ مگر وضو و بکند

۲ مقام

۲ فقد از نطفه

هموار باشد و بعضی دیگر نه هموار و هر جانب حکم او ایجاد کند و اگر از  
 جانب بعضی او هموار باشد و بعضی دیگر نه هموار احتیاطا کند با نیت  
 کردن او را و باین هموار و اگر نه نجس کرد و باین سعه وضو و احتمال  
 وجود آب باطل است هر چند عارضه شده عدم آب را و اگر چه  
 شخص کرد وضو و وقت و مصداق هم شده عدم آب را و نمیکنند  
 و نماز را و اگر چه جماعتی فرمودند نیت صلوات و هر چند کلاه  
 کار است بچند عدم طلب احتیاطا صلوات است در خارج  
 وقت باطلها و ما به تکلیف شخص با احتیاطا وجود آب است  
 هرگاه احتیاطا نهد وضو را با صلوات و در بعضی جوان تکلیف  
 آن ساقط است حکم یا در آن بعضی یا با خود مکلف میباشد شرب  
 و یا نمک و اگر عدم بکن شد نایب عادل مقتدر است با عدم  
 عدالت غیر عادل و کفایت میکند در حصول پاس اخبار عد  
 لاین و در عدل واحد نامل است اگر چه در موضع وضو و غسل  
 لفظ جلوا یا یا از اذان قبل از باشد اگر وضو و غسل ممکن باشد  
 بدون مسخ آن همان متعین است و اگر وضو و غسل ممکن باشد  
 بدون مسخ اگر معین یا از غیر آن دست باشد یا غایت از اجزاء  
 آب نماید بان موضع اگر چه مسکون باشد و امکان نجس شدن  
 باشد بعضی احتیاطا دارد و بداند باین شخص فاعل الطهور باین مجزئه میسر  
 نبودن نمیکنند و احتیاطا داده و وضو و غسل را با ستمانه شخصی  
 که مظهر باشد در سایندن آب را بان موضع و احتیاطا داده وضو

۱۷ از نطف



و فصل چیه و را که چیزی بالای آن نقش نگذارند روی او امسح کنرو یا  
عده امکان وضع شود و ماعلا یان نقش راکن اوی جزو امسح  
انست در مقام وضو و فصل نیز بلکه منع از امسح حالت اختیار است  
نه اضطرار اما اکتفا به نجس حجب عده ضربیه و مثله اشکال از وضو است  
بعضی نال میهند بکتابت ضربیه واحد چه در غیر بدو وضو چه در  
بدو وضو و بعضی نال میهند بعد از وضو و نشسته دارند شده به نجس  
تفصیل بکتابت نه وعده در وضو و نیز نه بعد از وضو لکن مقتضی احتیاط  
مطمع است باین آئین بدو ضربیه و چینی و در سهوا و باین آئین  
ضربه بگو ای چه و چینی و دیگری وای در سهوا و نال شود مطمئنه در  
بدو وضو و بعد از بدو وضو واجب است بود سهوا یا هم بدو  
دفعه وضوئی نالند بر وضو کنده نه بخوبی نالند نالند باطن نیست  
باشد در حالت اختیار نه بظواهر و واجب است در مسح کردن پیشانی  
اندرا و کند از سهوا موی سر یا بطرف بالای پیشانی و چینی یا  
هم داخل کند و مسح و لحوطه را در خود نال و و هاست در  
مسح کردن و در مسح و سهوا باشد کند از نه و ختم کند مسح  
انگشتها باطنی که دست چپ مسح کند ظاهر دست راست  
یا بر طرفی که دست چپ مسح کند ظاهر دست راست مسح کند  
دست چپ یا بخوبی ذکر شده معتدل است در قیاسه بر طرف  
در حالت رختن دست و زمانه اقل افعال قیاسه است نه مسح چپ  
حکایت شده از علامه قدس در بعضی از کتب او پس اگر چه

بعد از زدن عارض شود باطل می شود و بنده دفع حدت نکند عا  
الاحوط بلکه بنده با احد صلوات کند و ضد باقی کند <sup>در هر روز</sup> و وضو  
در هر روز وضو و بیلته نکند <sup>در هر روز</sup> و غسل و با احد مکان ضرب  
و کما <sup>در هر روز</sup> در آن خال است و با احد ضای که در آن قضاء دست <sup>در هر روز</sup>  
باسع منانند و بیل باطن اعضا سفید می شود و جبین <sup>در هر روز</sup> بر صبح  
دست ها و قدیم دست راست و چپ <sup>در هر روز</sup> پس اگر خال در پیشانی  
علما با احد گرد یا ضرا از اعصاب باطل کند و نقد <sup>در هر روز</sup> و علم  
و الا <sup>در هر روز</sup> اعاد کند و هو <sup>در هر روز</sup> اک بعضی نکند اما <sup>در هر روز</sup> را بیجا آورد و بیکه  
عرق دفع شود و در کردن خبر که مانع باشد از صبح <sup>در هر روز</sup> شود  
در موضع <sup>در هر روز</sup> پیشانی نکند و بخوان اگرمان <sup>در هر روز</sup> جدید باشد ضرب نذر آورد  
در نشانی <sup>در هر روز</sup> جسم و دانسته شود اعاده <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> نوز نکند و خود مکلف  
مباشه باشند افعال <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> یا امکان و یا عدم امکان میان میکنند  
حکایت <sup>در هر روز</sup> انشاء الله تعالی اما کلام <sup>در هر روز</sup> در چیزی مانع باید شود پس  
میگویم <sup>در هر روز</sup> افریجوا <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> است بر هر چیزی که صدق و از حد حق  
دقیق <sup>در هر روز</sup> که و احکام <sup>در هر روز</sup> غلبه کنند شدن <sup>در هر روز</sup> با احوط با بودن <sup>در هر روز</sup> خال <sup>در هر روز</sup> غلبه  
خال نکند و جاتو <sup>در هر روز</sup> بیلته و معاد <sup>در هر روز</sup> و خاک <sup>در هر روز</sup> از جویب <sup>در هر روز</sup> سوخته <sup>در هر روز</sup> خا  
الاحوط <sup>در هر روز</sup> و اگر <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> حکمی <sup>در هر روز</sup> نشد <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> باید <sup>در هر روز</sup> بخیر <sup>در هر روز</sup> یک <sup>در هر روز</sup> صاحب <sup>در هر روز</sup> عباد <sup>در هر روز</sup> باشند  
ازضا <sup>در هر روز</sup> فصاح <sup>در هر روز</sup> باشند <sup>در هر روز</sup> از خاک <sup>در هر روز</sup> اگر <sup>در هر روز</sup> مکن <sup>در هر روز</sup> شود <sup>در هر روز</sup> شود <sup>در هر روز</sup> عدا <sup>در هر روز</sup> افکار  
میکنند <sup>در هر روز</sup> از <sup>در هر روز</sup> کثرت <sup>در هر روز</sup> اشباح <sup>در هر روز</sup> عباد <sup>در هر روز</sup> راحل <sup>در هر روز</sup> جمع <sup>در هر روز</sup> شود <sup>در هر روز</sup> بخوبی <sup>در هر روز</sup> که <sup>در هر روز</sup> غلبه <sup>در هر روز</sup> خاک <sup>در هر روز</sup> انکار  
شبه <sup>در هر روز</sup> نیست <sup>در هر روز</sup> در <sup>در هر روز</sup> مقدم <sup>در هر روز</sup> بودن <sup>در هر روز</sup> از <sup>در هر روز</sup> قیما <sup>در هر روز</sup> و <sup>در هر روز</sup> عباد <sup>در هر روز</sup> اگر <sup>در هر روز</sup> انکار <sup>در هر روز</sup> کنند

۲۰ ملک اترک و سوفه

جمع عباد یا بنی اخلاصه شود هر یک باشند است و تیمم با و کردن آنکه  
نگاه میدن و تیمم با و اگر عباد ممکن نشود تیمم با دیگر یکی ما را می کشد  
کردن ممکن باشد بخوبی انجام و بعد تیمم کند با وضو هم است و یکی  
خسالت کردن و اگر بنی ممکن نشود مثل دیگر بنی وقت و بیج است و یکی  
هم باشد اب کرده و او با ما لین او محمل وضو و غسل با اندازه  
که مستحق شستن برسد و کند با دیگر و او حکم فاذا نظرت فی احوط فضا  
ان نماز است نموده در هر حال است معلق با وضو و تیمم با و  
اگر در زدن هر دو دست بهم خلع باشد معاین لازم است اصل معاین  
بیج با با عین و اگر زدن هر دو ممکن نباشد یعنی با معاین افضا و کند  
زردن یکی و دیگر بر وضو کند و اگر زدن هیچ یک اند سنها در زدن معین  
ممکن نباشد در وقت امر شود بنی اصل معاین در زدن و بنی وضع  
انها بوضو است مطلقا و مباشرة و معاین از آخر امر با و شود بنی غیره  
اولی از واجب که وضو باشد با معاین و بنی مرتبه تا خبر از واجب  
که وضو باشد است مطلقا و مباشرة و بعد بنی مرتبه بعد مطلق  
باشد بر مرتبه اولی و لیکن احوط جمع است بین مرتبه اولی تا بنی دیگر  
اگر باطن دست ممکن نباشد زدن آنها بر ارض اگر هیچ ممکن نباشد  
اگنفا کند فطاهر بنی در زدن و اگر یکی زدن بی باطن ممکن باشد  
اگنفا کردن احوط با هر دوست دیگر و اگر امر او شود بنی وضع باطن  
بنی بنی بخانه زدن ظاهر آنها بخانه احوط جمع است بین مرتبه اولی  
و تیمم ظاهر تا اندازه آنکه باطن هر دو دست و اعضا و تیمم ظاهر را

[illegible]











و ره داشتن دنیا اینکه خون در جوف زالمثل خون در شیشه حجام  
و جن بدن او نشده است و از قبیل افعال است اینک مجروح شده  
بدرخت و درخت بدست او در درختی آنها داخل شود و درخت  
از صدمه و خیارش بپاشد شود و آب نجس طاهر شود و آنها هضم  
اسلامه و آن پاک کنند بدن کافر و طوایف متعلقه بکافران  
قبیل اب دماغ و آب دهن و نخود و لاله و نجس متصل بدن او است  
از مردن آن و اما لباس و ظرف و زین و زین و زین و زین  
بطهاره آنها هم نجس و نجس نیست لکن احوط اجتناب است و نجس  
نبشت در ظرف بودن اسلامه باین اشخاص کفار و زنجی و مسلمان  
و در احوط از کفر و پاختی مشکل باشد این اظهار  
نویس و اسلامه محکوم بظهاره است و اگر مرد باشد در قبول تولد  
و قبول اسلامه و حمل کلام است اینچنینها بد قبول تولد و احوط  
عدم قبول ظهاره پس محکوم بجهالت است علاوه از احکام و تلافی  
انکه مثل و پیوند و پیوند او از او عدله و وفای کفران و  
اموال او بر کفر و هشتاد نفوس و آن مطهر است در جهاد  
بعد از فتح مقدسات بحال احوط با نجاسه که او مذهب  
و لکن نجاسه او حسب نظر احوط در جهاد اشکال است بدو نجس  
لکن ذهاب فتنه شرط حدیث شرب او است و احوط در جهاد  
با دشمن است در جهاد و طهاره اگر کسی نجس قبل از جهاد فتنه  
شود چنانچه بعضی از علماء دانکوار و او را در فتنه شهادت شرعی  
صالح

ملان

[illegible]

ولیک لحوط ان است اگر از آنجا سفت عیبی میبت نمود باشد  
روی خفته بعد از بای شدن بدن میبت ان خسته را نظهر میباشند  
کنند و از خصل و کل فرم که میبت میباشد و در ان فصل میبت  
و کل دست غسال و یک دانه و ووفی سدر و خوان که اول و در  
است که در پیش با هوای سیه میبت باغ میاند یک حکم معینه حادث  
هرچا که سیه قطعیه باشد و ان بازده هم است و ان مطهر  
رطوبه و شبنم است بعد از ان و از ان مطهر چنان است بعد از  
شدن یعنی بول و کشت و ان بعد از است و با و  
و قطعیه ان در حال خود مذکور است و است و بول و مطهر  
شبنم بعد از انی است با انی معنی ان رطوبه و میبت غسال  
دوازده هم عیبی یعنی غائب شدن منصف روی ان و  
ماند که نظهر بخیر در ان زمان ممکن بود با انی باشد که  
میبت و بطهارة لحوط انصار است در حال بطهارة با کاف  
بجاست و کل شستن نماز ممکن باشد نظهر استعمال و  
بطهارة استعمال یک کاف هر طهارة باشد که هر قصور  
با انی بود و اعناء بجایه ساقه نشود و شست بدل است  
نشود و انیک طهارة نظهر ان است سبز و هم عیب  
مطهر بدن او سست که من و باعث چیزی نشود و خصل  
عسل و انیم بدل استعمال در وقت بعد از اب مطهر بدن  
خال از عیب نیست بلکه خال از عیب است اگر احتیاط از آن شود







[illegible]



ساعت باشد بشرط اینکه باب ساعت جلد باشد فصل  
و هم چنین فلان و دوران مرکب و خوانی از جنس یک طرف  
بر او صادر باشد و لغت علی الاصول مکرر و هر دو  
نوع باشد و در دوا اما اتخاذ طرف طلا و نقره و احتیاط از  
و هم چنین احتیاط شود و بیع و شریعت احد اجرت در ساختن  
نگاه داشتن و تجرید بنیت و عقد کردن از اول و نقره و هر دو  
ساعت طلا و نقره و طلا و نقره و طلا و نقره و طلا و نقره  
طرف یک مرکب باشد و طلا و نقره که مخلوط بمس باشد چنانکه  
لغت صفت عرق بیرون نقره و نظیر فرض بحر و فیاس است و هم  
کنند احتیاطی که نام آب طلا و نقره باشد و از سر فلان طلا  
و نقره در و فیکه نام او حتی جای آتش و نقره و طلا و نقره  
و اما مبادی فلان و نقره فلان اگر طلا و نقره باشد در نذر  
و اگر در مجلسی نقره ناه و طلا ناه و آورد و نکرند و حمل  
نمایند مگر چنین کند یا حد هر دو و سفید طلا و نقره  
ندارد در مثل نقره طلا و نقره طلا احتیاط نماید مردان  
نزدان و الله اعلم بحقا بقا احکامه و الله اعلم و الله اعلم  
الله علی محمد و آله الطاهین و لغت الله علی علم من کان الله  
بسم الله الرحمن الرحیم  
که با احتیاط و بیان او  
در کفایت و چند مفصل است مفصل در نهادهای

و ان شش است اقل نماز یومیه و از حد آن نماز جمعه است  
دفع نماز بعد بنی در وقت اجتماع شرایط سیم نماز ایات چهار  
نماز طواف پنج نماز یک واجب شود با مساجد مقل نذر هر عهد  
و استیجار و عاقل بدین بر و نماز احتیاط از برای شک ششم  
نماز هیت و نماز یومیه از برای حاضر غیر خائف و عده رکعت  
است و از برای مسافر خائف حاضر یا رده و رکعت است  
هر یک از ظهر و عصر و عشاء دو رکعت که میشود مقصد از  
در اوقات نماز یومیه است بلکه ایندء وقت نماز ظهر و ا  
اقاب است از برای نصف النهار وقت او عمد است فا  
اینکه بانه یا ندر غیر بمقدار اداء کردن عصر آن وقت بعد  
اداء و ظهر حسب حال مکلف از حاضر و مسافر و کند خواندن  
قرآن و قتل خواندن و واحد ما بودن و بنود شخصی  
بطهر است و هم چنین از آخر وقت مقدر اداء و عصر  
بطهر است هرگاه مکلف در وقت شخصی غیر آن نماز بخواند  
عمدا و سهوا یا طل است اعاده در وقت و قضاء در خارج  
لازم است و میانه این دو وقت مشرک است بنظر  
و عصر اگر مکلف در وقت مشرک بقدر کند عصر او بطهر  
سهوا نماز صحیح است و ظهر بخواند و حاجه بخواند عصر نیست  
و اگر هیچ رکعت از آخر وقت مانند باشد هر دو نماز اینجا  
آورده بقصد اداء و این وقت صحرا است چنانچه اعتقاد کرد

بل خور وقت و داخل در نماز شد بگو گفت یا ضرائد معلوم شد  
و بخور وقت بلکه معلوم شد که سلام واجب در وقت واقع شد  
نماز صحیح است حالا کافی وقت فضیله ظهر آن است که سابق  
بعد از آن اشها نقصان در اکثر بلاد و بعد از تمام شدن در بعضی بلاد  
و در بعضی آیام بعد از شام شود و بعد از دو شاخص شدن در بعضی  
فضیلت عصر است و بعد از آن آخر وقت فضیلت ظهر اندک  
حدوث سابقه باز یاد شدن آن است و اشها بعد از شام شدن  
است و بعد از آن مقدار اندک و فضیلت عصر است و اشها و  
بعد از شام شدن آن است پس معلوم شد که صحیح  
که برای هر یک از اوقات فضیلت و وقت فضیلت و وقت فضیلت  
وقت اجزاء است اگر اعتقاد میا بود آن برای هر دو نماز ظهر  
کرد و بعد معلوم شد همان وقت عصر را بخور هر دو نماز و فضیلت  
و اگر اعتقاد کرد به بقاء وقت از برای عصر و نماز عصر را بخور و بعد  
معلوم شد که وقت و ساعت هر دو را است و نماز ظهر را بخور و بعد  
ساعت مضاعف داد و نشود و بعد از وقت نماز عصر بخور و بعد  
افتاب است و نماز می شود و غروب و افق برآورد از سمت  
مشرق ناحیه بالا که سر جمیل شدن در هر وقت انشعاب شود و  
اشک که با نماز بخور شب بعد از گرفتن نماز عشاء و وقت نماز  
عشاء بعد از آن را و نماز عصر می باشد و نصف شب چه  
مختار باشد چه مضطر به چند خواب یا نماز می باشد یا نه  
اگر نصف شب گذشت در حق مضطر نیز قضاء است بنابر

لکن بجهت آنکه متعوض از او و قضای بعد از نصف نشود اگر چه  
اینان تا قبل از طلوع قمر صادق باشد و ابتدا ی وقت خارج  
زمان ظاهر شدن سپیدی است مثل ظهر در اقیانان از  
جانب مشرق و اشیای آن طلوع آنها آب است و کفایه میکند  
ظن در خوار وقت بدون علم از اعداد و کافا است شها  
بهتدر خوار وقت کافا است ظن و شبهه متعین باشد  
مثل محوس و در اول حوط ناخبر از آن است در این محکم از اول  
وقت در وقت رفیع جای آن است نافله گذاردن هر چند نافله  
غیر یومیه باشد و هم چنین جای آن است اشتغال بنافله باشد  
حقه رفیع هر چند اول حوط نافله است در وقت رفیع و با  
اشتغال از رفیع رفیع مقصد قدیم در فیه است بدل آنکه واجب  
در نماز استغفار قبله و آن عبارت از شش بار گفتن در آن جا  
کمید از آنکه شرع از خود ناسا و از بحث نافع التوبه و ذکر  
و مکلف در حال صلوة توجه بان بخوی که صدق کند زعم دارد  
بکعبه ناذر کرد و شش در صدق نیست با مشاهده و اما کسی  
تکلیف نیست برای او مشاهده و جهه کعبه قبله او است یعنی باید  
توجه کند سمتی که کعبه از آن خارج نیست بعبادت او وضع یعنی اگر کعبه  
حجاب شود مصلی و مواج کعبه بوده باشد یا بی آن و بیشتر  
همه است در صف مستطیل بواسطه اشاع جهه از جهه در کعبه  
کعبه مغنیه پس معلوم شد قبله نفس نیست اما قبله آب

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



و معنی در علم است یعنی تحصیل علم کند با امکان بقدر  
 مسلمین و مساجد ایشان و خصوص جایی که بخلف منکب این  
 واقع تا بمحاذی گوش است برای اهل محل مثل کوفه و نحو  
 آن بمنزله علم است و اگر ممکن نشود علم اکتفاء بخل کند و سبب  
 ظن هر چه باشد اگر بعد از آن ظاهر شود که نازل نیست بقدر  
 بود اعماده در وقت و فضا در خارج وقت لازم است  
 و همچنین اگر ظاهر شد اسناد یا در آفتاب و اگر معلوم شد  
 که آن خلاف از قبل بوده بخود و پس از اعاده لازم است در  
 وقت و فضا لازم نیست در خارج وقت و اگر نازل شود  
 میان این و قبله و پس از قبله و چیزی نیست و استقبالی قبله  
 در نوافل واجب نشده باشد نیز و غیره و شهادت واجب  
 نیست مگر در بعد از آنکه شرط آن در احوط است و اگر  
 بجا آورد مثل حال سواری در راه و قنای اقامت اگر بیان کند حال  
 استقبالی را احوط است و بعد از آنکه در جهت وضع  
 استقبالی قبله یا بدین جهت اول نماز مضربه و دوم دفعه نافله  
 حال استقبالی را احوط است سیم سجده سهو یا احوط در  
 چهارم احوط یا احوط پنجم نماز جنازه ششم دفن میت  
 هفتم برنج حیوان هشتم فضا و اجزاء فراموش شده اگر  
 قبله متغییه شود بجهت و طرف نماز کند اگر وقت سه ساعه گذشته  
 باشد و الا ایضا و بعد از آنکه وسعت دارد و بهتر در کیفیت

خواندن

میشود

خواندن نماز در چهار سمت آن است اولاً نماز در چهار  
 سمت بخواند بعد از عصر شروع کند هر چند بجا است  
 در هر سمت نماز ظهر و عصر یا هر یک از او و قول صاحب خانه  
 اصل نماز قبله و بیامان و بیاسرجه است در صورتیکه تحصیل علم  
 و باطنی ممکن نباشد و اگر شکی در قبله و غیر نماز باشد مثل  
 ذبح و نحو احتیاط و دفن و وجوب استقبالی ساقط است  
 مقصد سیم در مکان معصی است و در آن دو امر واجب است  
 اول اباحه مکان باطنی معنی که نماز کردن در او جایز باشد  
 سبب جواز میشود با آنکه بودن آن مکان عیناً و منفعاً و با  
 منفعاً مثل احوط و یا آنکه آنجا مثل احوط عامه مثل کاروان  
 و مدارس و عمارت هم از این قبیل است و ملاحظه کردن آن  
 مالک باذن صریح و یا باذن محمول مثلاً بنکد مالک میگوید با  
 دفن اگر بدی بکری بخشی و ضمیمه نماز کردن را بطرفی او را  
 ضعیف است و یا باذن شاهد حال مثل میهمان اگر نماز کند در  
 منزل میهمان از این صریح لازم نیست و مثل نماز خواندن در کعبه  
 و قبله در شرف باذن باشد و بطلان و روشی باشد بخوان آنجا  
 که بعد از غسل نماز جایز است و حاجت باذن صریح ندارد  
 مگر نفی صریح کند مالک و هم چنین جایز است نماز در منزل  
 صحابی سیمه ملوک و ادعای ملوک و سیمه که عاده خطا  
 و منع از عیوض و نشر در آنجا منخورها لکن این نیست بلکه این

میشود

قسم از اشاعات مثل نماز خواندن در راه و دفن و نشستن و غیره  
 مطلق جواز است قطعیاً مستخرج در احوط و اصدار بر این قسم  
 از اشاعات جاری و لو مالک آنرا صغیر و محزون و سقیم باشد  
 اگر مکان عقیب باشد یا منقلب حق نماز باشد مثل آنکه در هر  
 جای نیست نماز در آن علم و عامه اگر چه نماز باشد یا نشاءا که معتد  
 است و حاجت با عاده ندارد در وقت و فضا در خارج وقت  
 بعد از آنکه بجهت معصیت باشد عقیبت را و یا جاهل بجهت عقیب  
 معصیت و نیست و اگر حق از قبل سبق باشد بطلان نماز مسبوق بجهت  
 عدم فضا یا سابق محل ناقص است بلکه عوی معصیت نماز است و نماز  
 در مضائق اندک که محاذی با معصیه میشود برضای مقدس  
 امکان ثل احتیاط ثانی خصوصاً صورت نشستن بر غیر معصی  
 بلکه عیاضاً اخبار ادب این است که عقیبت را از غیر شریف نباید  
 بنحویکه هیچ ضربی از معصی محاذی با جسد شریف نشود و هیچ  
 نماز در وزن با محاذات هم بدی بلکه با تقدم زن عیاضاً هر  
 که هست احتیاط در ثلک میباشد و دفعه که گفته میشود و فصل  
 چیزی مثل پوده و در هر دو آنجا ذکر کرده ایم که مکان معصی  
 بود از جهت اباحه و اما خود مکان معصی عبادت و احوط و خوف  
 نماز در محل فراموشی هر معصی از اعضا او در هر حال از  
 احوط و فضا نیست بدین نماز که او را بر میبندد در حال  
 و دفن میکند در حال و سجود و احتیاط میکند بدین نماز که

در حال

در حال سجود و احتیاط میکند لباس نماز گذارد و محل فراموشی  
 باین بلا واسطه و مع الواسطه مثل آنکه در شرف خود را انداخت یا لای  
 محل عقیب است یا بناد نماز خواندن پس معلوم شد که در راه و اباحه  
 شریف است اعم از محل و خوف و فضا است امری که است که  
 مکان نماز گذاردن باشد از اینجا است منع بدین و یا با  
 او از نجاست غیر معصی مگر وضع سجده که لازم است خالی از  
 نجاست باشد چه از قبل بدین چه از بعد بدین و وجه معصی  
 غیر معصی و مراد از این مکان محل ملاقات جسم نماز گذار است بجا  
 که موضع ایستادن باشد چه موضع سجود باشد چه ساقط  
 و کاری فضا ندارد مقصد چهارم در لباس نماز گذار است بدین  
 لازم است بومر در حال احتیاط پوشیدن شیره عورتی و احوط برای  
 ستر هم است که در محبت محلی گذشت در جمیع نمازهای واجب  
 پوشیده چه غیر پوشیده و اجزاء نماز که فضا میکند و یک در نوافل و در  
 نماز معتد یا احوط هر چند در طلب باشد و نماز محرم نباشد  
 زن عورت او در حال نماز جمیع بدن میباشد عوی سر و دست  
 عاده احتیاط کند بستر محرم و بدین فضا و بدین فضا  
 عیاضاً است که در وضو یا بدین شستن و مراد از این ظاهر است  
 آن تا بدین است و مراد از فضا ظاهر یا عیاضاً است و است فضا  
 لکن احوط ستر هم بدین است غیر از موضع سجود که هم مثل او است  
 و عیاضاً در آنجا که ستر نماز گذارند که بخواهند بدین و هم چنین

و در نوافل

و در نوافل و در نوافل و در نوافل



دختر با بالغ و اگر کنیز از او شود در آفتاب ناز خود را به پیوسته  
و بعضی در حکم از او است و اگر دختر نابالغ در آفتاب ناز  
بالغ شود نابالغ و قول شریعت بر عبادت اطفال کما هو  
المتعارف خود را به پیوسته ناز و آواز صبیح است اگر صبی  
اخلال بستر خود را در جبهه جمل بیک ناز و باطل است و اگر  
و اگر خلل از جبهه جمل موضوع بوده باشد مثل اینکه عفت  
توده که ستر نخوده یا اینکه بن لباس ناز است و بعد  
خلاف آن ظاهر شد ناز صبی است و اگر فراموش کرد  
کردن و در آفتاب و باد و باران ناز و اگر فراموش کرد  
و معتدل است در سحر و خورشید اول آنکه غیبی نباشد  
بهر هکذا در مکان گذشت جاهل موضوع بلایا سی است  
معدود است و جاهل بیک و ناسی بیک معدود نیست بقم  
مر بخص نباشد برای مرد در حال اختیار و لقا در حال  
ضرورت مثل سرها جا ناز است در آن ناز و طبع و احتیاط  
نوک است در حال اختیار و جاهل بیک و ناسی آن و هم چنین  
جاهل موضوع و ناسی آن معدود نیست و هم چنین جاهل  
نبیت از برای مرد لبس صبی در جبهه جمل ناز و طبع و احتیاط  
و دفع شش در حال صرب و آنچه حرام است عنوان لبس  
و پوشیدن لبس افراشته الحاف بجز برای ناز است و هم  
سروشی است چنان صریحاً اقامه کند که از حیض بپزدن ناز و طبع  
است

خجسته برای  
زن جا ناز است  
در صورتی که  
مهر و عقیقه  
و نوزاد  
در لباس صبی  
و پوشیدن  
سروشی است  
شکل عقیقه و نوزاد  
و پوشیدن  
است

اختصار

اختصار بجهاد انگشت معصومه است و هم جا ناز است لبس  
صرب مخلوط بغير صرب لکن خلط و صبح با ناز و باطل است  
نشود سبک طلا نباشد که ناز مردان بان باطل است هر چند  
مهر بوس انگشت طلا باشد و اقامه داشتن ساعه و بجز طلا و ناز  
طلا که متصل به ساعت باشد اگر هر چه ناز که نوز بین طلا  
عبودیت در جهاد طاهر باشد لباس از نجاست و کما سبک است  
معصومه است و آن چند چیز است اول خون صرب و دفع ماکا  
خوب نشده باشد چه از ظاهر باشد چه از باطن مثل بوی  
در خون بواسطه احتیاط کند یا زاله اگر صرب صرب نشود  
عقودن صرب و دفع در ناز صرب ناز و در لبس ناز و طبع  
باشد باشد با ناز باشد صرب صرب و ناز در جهاد  
نیز معصومه است و ناسی بیک و ناسی آن مشقه شد و صرب  
صرب باشد چه نیت به بدن و چه نیت به لباس سبک نجاست  
در لباس صرب و طبع صرب باشد چه دختر و چه نیت به لباس  
بلایا صرب طاهر کند لباس و بپزدن ناز باشد لکن شستن و آلودن  
ناز و در جهاد خلل کند لبس هر نازها اقامه کند و بعد ناز  
از نوب به بدن و از نوب به لبس ناز و نیت به لبس و نیت  
چهارم خون کمتر از در جهاد و نیت به لبس و نیت به لبس  
باشد چه از نیت به لبس باشد اقامه در جهاد لبس ناز و نیت  
کند یا زاله و نیت به لبس است در جهاد لبس ناز و نیت  
لبس و نیت به لبس است و نیت به لبس است و نیت به لبس است

عقب  
اوقات  
نار و نیت  
مهر و عقیقه  
لبس و نیت

در صورتی که  
مشقه احتیاط  
کند یا زاله

و استغاضه نباشد و باغ مشیت خون که ناز و در جهاد لبس ناز و نیت  
علا الاقوی و نیت ناز و در جهاد لبس ناز و نیت ناز و نیت  
باشد و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
هر چند در جهاد لبس ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و اقامه لبس ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
لباس ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
امور معینه در سحر و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
دس و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
شده و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
کذا و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
میباشد ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
سحاب اشکال است و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
انسان مثل و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
و هم و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
هر که و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
مخلوط است و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
لباس از نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
سان با نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
سان و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
مختص است

علا الاقوی  
عبره لبس ناز و نیت  
و نیت ناز و نیت ناز  
لبس و نیت ناز و نیت  
در نیت ناز و نیت ناز  
مختص است

بعضی پشت با وادون بعضی ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
و خلاف در جهاد لبس ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
سبک نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
است که و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
سبک نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
ذکر هشت نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
از این و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
غیر کن است که و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
شود و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
مقدم و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
مقام و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
که و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز  
و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز و نیت ناز























مانع از مشاهده امام و یا مامومین از پیش رفتن و نماندن محال این  
 تشریف مناجات فرستادن بود که امام است در محراب داخل و در طرفین  
 مسجد باشد مانع باشد از مشاهده مامومین امام را مگر  
 بکفر که در مقابل امام ایستاده باشد که نازان بکفر صحیح است  
 و در طرفین آن باطل اگر چه اتصال با بن بکفر دارند باز در کس  
 امام معین باشد باشد یا باشد یا با اسم و یا بصفه پس اگر امام  
 کذب باشد از آن بهمان کاذب است و اگر معتمد و شنیده و اسمها  
 مختلف دارند باین با اسم کند و اگر اتفاق در اسم دارند  
 تعیین باشد که کذب یا تعیین بوصف دو از دهم مانع و عا  
 و حلال از ده پس جای نیست امامه صغیر برای تعیین و در  
 و صراحت زاده از طرفین و از طرف واحد فصل دوم در مشاهده  
 و مراد از مشاهده آن است که ماموم پیش رفتند امام را در صف  
 نکرند و اما در احوال مشاهده امام باطل است و ماموم در  
 خواستن و رفتن بر کعبه و مسجد لازم است که سبقت بکند اما  
 اگر کوفه یا مجامع او در آخری مسجد است و احوط و زیاده که معتمد  
 شد در دخول نماز یا در خروج فعل یا در هفتاد مانع فعل و اما  
 سهواً از صفیحه نماند و در آن کلام است ماموم بان فعل کند  
 مجتهد حصول متابعت مثلاً قبل از امام ماموم بر کعبه و یا مسجد  
 رفت سهواً و بعد ماموم در مجتهد متابعت اگر کعبه قبل از رفتن  
 امام بود چه او را قبل از کعبه و کعبه بود لازم است ذکر کعبه

امام

بعد از

بعد از ورود و اگر کعبه بعد از امام رفت و ذکر کعبه هم کرد  
 و عود محض متابعت بوده ذکر بکلام نیست و هم چنین است  
 حال سجده در هر دو عود و در هر دو ذکر عود ذکر و اگر چه ذکر  
 با وجود بودن واجب و یا لغوی صحیح نماند است و احوط اما در  
 اصل نماز و اگر تقدم در احوال عمد بوده باشد در هر دو مقبول  
 است پس ذکر کعبه در هر دو قبل از شراعی امام از قبل رفت و سجده  
 رفته باشد قبل از امام ذکر کعبه واجب خود نماند است بلا اشکال  
 و این آنکه ذکر کعبه بعد از شراعی از قبل رفت امام و مسجد بعد از کعبه واجب  
 خود باشد که لا اشکال در عصیان و ماموم و اما در فساد و احوط  
 و دخول است احتیاط در این مقصود است بهمان حالت باشد تا  
 امام ملحق شود و نماز را تمام کند بعد از اعادة نماز نماید اگر چه در گذشت  
 در این صورت ملحق شود با امام نادان باطل است بلا اشکال و اما  
 متابعت در احوال لازم نیست مگر در کعبه اگر چه هر که با امام  
 از کعبه امام بگوید و اما سلام را بدون قصد اقرار و فعل و نکرین و عا  
 حوط و اگر تقدم شد در وقت قصد اقرار و فعل و نکرین و عا  
 گفتن تسبیح است بعد از تسبیح امام و اینان سجده سهو و فصل سیم  
 در نماز جماعت است و در آن در هر جماعت حاضری و غایب  
 امام در اول نکرین و در وقت که امام از حلقه کعبه خارج نشده باشد پس  
 اگر کسی افتد و کند نماز نکرین با امام بر کعبه رفته باشد خواهد بود  
 از شرکت شده باشد یا نشده باشد با امام بر کعبه رفته باشد

آنکه در وقت

و هنوز رفع راس از کعبه نکرده باشد خواه مانع از ذکر شده  
 باشد یا نشده باشد افتاده او صحیح است اگر شک کند که در  
 کعبه امام بوده افتاده او باطل است چه شکر و چه حال از کعبه خود  
 قبل از ذکر باشد یا بعد از ذکر چه کعبه یا کعبه کردن ماموم  
 باشد و مانع دفع راس معلوم نباشد و اگر در وقت قصد  
 جاعه و در آن امام در سجده و سجده باین و در شکر و کعبه  
 امام کرد در سجده و سجده باین نماز خود را باطل بداند و اگر بگوید  
 برای نماز خواهد بخواند جاعه بخواند یا اقرار و اگر بگوید که قصد  
 جاعه و نکرین را در کعبه امام داد در کعبه و کعبه نکرین همان طریقی  
 مانند ملحق با امام شود اگر امام رفته دارد و لا نماز خود را از آن  
 فصل چهارم در ماموم موقوف است که در آن بعضی لغات امام  
 نکرده است پس میگویم اگر ماموم در بعضی رکعات امام کرده  
 آنچه که در آن نکرده اقل نماز خود محسوب دارد مثلاً اگر امام  
 تسبیح بخواند ماموم مشغول بحدود سوره شود و نکرین فراموش  
 بگذرد یا بختان باشد که چه باشد نماز او صحیح اگر چه خلف  
 کرده و حلقه احوط اعادة نماز است هرگاه امام بر کعبه و در قبل  
 از امام کردن ماموم حمد و سوره را بجا نماند امام را و اگر چه  
 است که تمام کند ملحق شود با امام در سجده و در سجده است که قصد  
 اقرار و نکرین است که ماموم و نکرین علم دارد که تمام حمد و سوره را تمام  
 بکند قبل از کعبه امام نیست افتاده نکرین و حال تمام بکند بحال  
 نکرین

نماز

نکته در وقت او

نکرین گفتن برای کعبه انقضای افتاده کند و احوط برای ماموم  
 مسبوق اعادة نماز است در هر چه نکرین و حلقه و یا بعضاً مجتهد  
 میانه عود است و الله العالم و مناسبت مقام تمام کلام است  
 بکلام و یا نکرین که معتمد می باشد است الا که هر چه  
 که حلقه ماموم نشهد ماموم نباشد و نکرین محض متابعت است  
 در فضیلت جاعه و تسبیح یا تسبیح بخواند یا نکرین یا نکرین  
 او را نکرین خود را از زمان دو نکرین بعد از نکرین مثل آنکه  
 یا تسبیح در رکعت دست را بر زمین گذارد بعضی اصحاب در آن  
 میدانند این نجافه و نکرین احوط است البته اگر ماموم در بیند امام  
 در کعبه و نکرین که هر یک را داخل صف شود امام دفع راس از کعبه  
 میکند در همان جانب افتاده میکند بر کعبه و بعد خود را داخل  
 در صف میکند و نکرین این حکم شرط است که ماموم زیاده و نکرین  
 که او نباشد افتاده کردن و مسامح از آن است از قبل رفتن و نکرین  
 آنکه باقی است از برای ماموم در هر حال از آن قصد اقرار پس اگر  
 ماموم بعد از کعبه در دو نکرین اقرار قصد اقرار نماید فراموش حمد و سوره  
 ساقط است بلا اشکال و اگر چه در کعبه و نکرین قصد اقرار و نکرین  
 حال از کعبه باشد لغوی سهو و طریقت است و عا و اگر در اشتباه  
 باشد احوط عدم سفیاض فراموش است و خواندن حمد و سوره است و  
 بعضی از امام خوانده باشد و نکرین احوط این است که ماموم قبل از کعبه  
 قصد اقرار نکند و اگر چه واجب بر ماموم و فراموش با دانستن امام











بلکه فصل و نقل نگردد باشد بغير چنين اورا و نقل و منفعت ضرر  
ندارد پس بله محل با اين نبود و محل شرعي خواهد شد و احوط  
اين قسم از وطن است و اگر اعراس از آن بلد کرده و ببلد دیگر وطن  
فرار داده و رفت مسافرت بان محل که بجز وصول بان محل سفر قطع شود  
و باید تا زمانیکه هم چنین دوزخ را این قسم از وطن با دوش از اقصای  
دارد در ایجاد مدلت و شش ماهه ماندن بکجهت که گذشت اگر از آن  
وطنیت نبوده و شش ماه است با قسم تا در مایه بودن از آن و ماندن  
بلکه بعد از آن العول بان مسافر است پس در بدو وطن فاطم  
بعد از تحقق وطنیت در هر قسم حسب حال خود و اقاریر قسم فصل  
اقامه عشره و ان عباد ذ است از بودن در مکان معین  
و با در بدو معین یا فصله النفاذ ده روز تمام پس فصله اقامه  
عشره معین از بیابان و در بدو عشره معین از بیابان محقق اقامه  
شد با بدو فصله خرج در ابد اقامه از آن بلد نداشته باشد  
مکمل مکرر خرج پس و واجب بلکه از لوازم تعبیر حیران و بدایت  
خر و عاده پس اگر فصله خرج داشته باشد در آن بلد اقامه  
نخواهد شد با بدو این ده روز موقوف باشد و تفریق کافیه نیست با  
حرم و حرج باشد و وطن و در دفا و نه در آنکه در ده روز کافیه نیست  
در حصول اقامه و لازم نیست نام باشد بلکه تفریق کافیه است  
علاوه احوط هم نماند تا خود را قهر و اندامها را میگوید که در آن  
نماند با باشد الا تکلیف نام است از چند شخصی آن بلد عالا  
علاوه

۲ مکتوبه از...

کتاب در...

علاوه بر این وقت و نشانی باشد و کفایت در اقامه خواندن نمیکند  
تا از صبح و مغرب فضا و ضربیه حضرت و داده و اقل را نیمه بعد از  
فصل اقامه علاءه و کفایت کفایت نمیکند در اقامه تمام بعد از فصل  
اقامه استقرار فضا تمام بدینکه اگر کفایت تا از ظهر و عصر و شام که در  
و با اینها تا احوط و کفایت کفایت در اقامه تمام بعد از فصل اقامه  
باشد و تمام اقامه نماید از ظهر بعد تا ختم شد از فصل اقامه اگر چه  
و موجب اتمام روز و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
دخول در صحنه و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
و اگر در کفایت نماند است قبل از کفایت و تمام کفایت نمیشد تا  
فصل اقامه تمام کند اگر بعد از کفایت و کفایت نماند است احوط تمام اقامه  
بطریق نام و معانی اقامه نیست و اگر کسی بعد از فصل اقامه شرح  
تا از کفایت تمام و شش ماه از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
که فصل اقامه تمام تا از کفایت تمام کند بلا اشکال در کفایت تمام  
از برای تمام اقامه محل اشکال است و احتیاطا بیع میان تمام از آن  
نشود و اما بعد در محل اقامه است و اگر شش ماه بعد از فصل اقامه  
که تمام اقامه بخیر اندوه و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
در جوع فائده دارد و اگر این شش ماه فایده و وقت باشد با کفایت  
تا از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
که در فصل اقامه اگر این شش ماه از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن  
مسافر بودن در آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن

عقب  
الروا...  
کذا...

از...

اجتهاد خاص بلون اذن مسافر و اذن بلون اذن شوهر و غیره  
واجب و نظام بلون اذن مولی و با قاضی آن سفر معصیت باشد مثل  
سفر کردن بچون حکومت و نظم کردن بمریم و بچیزه و در کفایت در هر مکان  
خاصی و مثل خوردن و خوابیدن در مکان و یا سخی چینی کردن و اقامه  
نشدن کردن با بدو نام از آن تمام کند و در کفایت حاصل کلام در سفر معصیت  
آن است که معصیت مفقود میشود از برای قطع مافضل اجل  
اطاعت و وجه و بعد نسبت به توبه و توبه مفقود شد از آن  
مسافره و یا قطع مافضل مفقود شود از برای معصیت مفقود شد  
بکفایت او معصیت است اما سفر یک سال تمام باشد معصیت  
اگر بوده باشد بختکرا اتحاد پیدا کند هر چه را سفر منزلت کوفه  
مقتضی در سفر و معصیت و معصیت و معصیت و معصیت و معصیت و معصیت  
است موجب ضربت و اگر اتحاد پیدا نکند حرام با سفر موجب  
فصل است علاءه و کفایت کفایت فرغ شده باشد با بدو بعد  
در حصر ممکن از اداء آن باشد نداده با مطایره و این سفیر و در سفر  
ممکن از اداء نباشد و بخوان و اقامه سفر اگر وفادان شد با معصیت  
مثل آنکه در آن سفر چیت کند و یا ششم نظم کند و موجب ضربت  
بلا اشکال و خلاف و سر او را است و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
شرط است بر وجه استمرار و دوام با این معنی مسافر باید فاصل  
ایا حصر سفر باشد ابتدا و است و اگر در آن فاصل ایام بود  
در آن فاصل معصیت کرد با بدو نام اگر خود کرد بیوی طای

و...

اجتهاد...



[illegible]

چهارم البغیہ

— 444

526

اگر باقی در نفسه بعد مضافه است فصره میکند اگر باقی نهائی  
مضافه باشد ختم میکند باقی معصیت را باقی علی الاطلاق دهم  
تابع جا و وظائف کرناغ باشد اگر تابع باشد اجبار و اولی این اختیار  
سفر مخاطبه بوده باشد اگر تابع باشد اجبار و اولی این اختیار  
میکند و لوسفر چار معصیت بوده و ~~میکند~~ چار تمام باشد اگر شخصی  
کند با جا و غیره دفاخته در عنوان تابع و لو که در اعوان بودن فصره میکند  
سنتی اگر شک کند که سفر مخاطبه است و یا معصیت یا نداد که باعث  
و دایم سفر معصیت است و یا مخاطبه و یا هر دو واجب و تمام است  
فصل در اثر این فضا آنکه شخص کمتر سفر باشد یعنی سفر را اشتغال و غیره  
و عمل خود را نداد باشد پس اگر کسی سفر را اشتغال و عمل خود را نداد  
تا دایم نام میکند و روز و شب که به هیچ وجه شرط اول اشتغال با آن عمل  
در هر قدر مضافه در هر چه قصد اشتغال دهم آن عمل مکرر شود  
طی و در اقوی کتابت حصول کار بدیده شد و بستر نهاده احوط است  
پس فصره سنتی ~~کند~~ باید در هر طریقی باشد است و احوط در  
حصول اگر در غفلت و جمع است بیوی طایب اقامه نکردن ده روز  
در هر سفر سنتی ده روز و نماند با قصد اقامه در غیر بلد بخود و در  
بلد خود ~~باید در هر طریقی باشد~~ باید این قصد اقامه در آنجا باشد اگر غفلت  
با این کیفیت حاصل شود اگر کسی سفر بودن برون بود و هر چه چنان نماند  
بلدی می روز مفرح باشد پس اگر نماند بلای می روز مفرح و اولی از  
او هم ده روز اگر چه بلای نماند باشد اگر کسی سفر بودن برون بود

۲ فری

مجلس

۱۲ طرح جمع است

در مجموع

عبدالله بن محمد  
بن عبد الله بن محمد  
بن عبد الله بن محمد  
بن عبد الله بن محمد

والكره بعد از

خفا هر دو است با علم بجهان فاعل احد چهار بار و لغا و نه نادر و محل  
نرخس بالنبه به بلد بنی خروج از بند و دخول در بلاد و بیابان  
انوی حد نرخس تسمیه و محل بلاد همان معنی است که نسبت به  
بلد معبر است مگر آنکه در دخول ظاهر واحد ماکه است در  
بیرون قصر را حوط در بلاد ظاهر بیک در بلاد که می رود و نه ماکه  
است اعتبار خروج از حد نرخس در قصر کردن ناز و افاضل  
و بعد از ابراج شرابط مذکور و واجب است بر مکلف قصر واضل  
دوده پس اگر حد او عالم انعام ناز کند و دود و بیک در محل او داخل  
مکند و موطن او معبره که اگر ناز کند ناز او صحیح است زیرا که تخمین  
در این چهار موضع عا الاخری بنی قصر انعام و انعام افضل است و  
فصل حوط دوده و باید قصر کند تخمین است نبه ناز و موطن که  
و مراد بان هر چه در سبب ابتداء او داخل الدار است و است  
صحن شریف در و آن مظفر ابن حکم را ندانند و مسجد که ضعیف  
حجرات ان و بلیه مکه و شرف و بلیه بدنه طبع عا الاخری و  
افضل است بر نفس مسجد الحرام و مسجد نبی و در این حکم  
بویله بر افضل و بنفس مسجد بن حکم نبه نوا و بلیه حد و تخلف  
مشو و ذو ایل که قبل از عا و تخلف اخبار از انعم و بنی بخی داخل  
در حکم است و ذو ایل که بعد از صلوات اخبار از انعم است  
خایع از حکم است و لکن شخصی از محل اشکال است احتیاط  
مطلوب است و بر یقین اخبار انعام در این و او در آن است  
نوا

۲۱ از ان حدیث

عماد

خواجه

4

خواندن نوافل را بینه خانه در میان امور بسنت ادا کنند اگر کسی  
نام کند نماز او بیک در دوزخ و از جهنم جمل که نمیدانست تکلیف  
فرض و اضافات صحیح است و بجز او چیزی نیست از اعاده و دم  
انکه باطل قصر و نام دم قبل نام بعد از دخول از قصد اقامه و یا نامند  
بکان اینکه سفر و معصیت است و غیر ذلک معذور نیست علی  
الاخری سیم اگر جاهل بفرض یا نام خوف نماز او در سفر بشود  
نام قصر و احوط جمع است باین فرض و نام در قضاء چهارم  
اگر جاهل بفرض یا نام عالم بحکم شد در اثناء نماز اگر اتم عمل بعد از  
دخول در رکعت ثالثه و قبل از رکوع است نماز باطل است علی  
الاخری و استیفاء نماز کند بجم اگر حاضر نام کند نماز او نامسأب  
فرض و یا سبب قصر معذور نیست اعاده در وقت قضاء و در  
خارج لازم است ششم آنکه در وارد بخیر بعد از اختیار نام  
شکوک صحیح عارض شود بفضلی او رخصا و کند و اگر این شکوک  
بعد از اختیار فرض روی داد شود و منوط اند بر نام کند و عمل شاک  
بیاورد نماز او بشک باطل نشود و یا بخیر بعد از اختیار نام اگر  
کند میتوان از بعد از بصر کند نماز او باطل کند هفتم آنکه محبت  
که از هر نماز قصری نهیة لیسحات او بصر بخیر است و اگر بعد از قصد  
نیم در بعضی نمازهای مقصر از واجی و محجوز بخیر نماز او اجبی قضا  
حافات است و بصر برون و برون و بصر برون واجب است قضاء  
والدخول و اگر نماز او بعد از دخول شده است که با اختیار و

فقر معذور است  
واما جهل بجنوبها

۲۷۴م خاتم کند و نواز  
قصه گانام کشند و اگر بعد از  
رکوع است

618























کلام در زکوة در بدو مقدمه و چند مقصد است اما مقدمه بدین  
و جوبان است و وجوب آن خالصه از ضروریات دین است و منکران  
کافر است و تارک آن با عقدا و جوبان فاسق و اخبار و آثار و  
تارک آن و توبه عاقل و دیبا است حتی در بعضی از اخبار است مانع از زکوة  
اگر چه عقدا بر طریقه باشد چه از ایمان و اسلام ندارد بخوارید  
بصورت مجبور و محض اهل کفر و نفاق میبرد و هر کس منع زکوة کند از  
مال خود خداوند عالم آن مال را ماری کند از آتش و میباید بکشد  
و بیش از آنکه بگوید و تا مردم از حساب فارغ شوند و اخبار  
این خوب بسیار است و کفایت میکند این مقدار از برای عاقل و اما  
مقاصد مقصد اول بر بیان کسی است که زکوة بر او واجب است  
معتبر است در وجوب زکوة پنج چیز اول بلوغ پس و اجنبیت و مال  
طفل صغیر که بتیم باشد و یا نباشد زکوة چه مال نقدین باشد  
چه غیر نقدین مطلقا تجزیه خارج زکوة از مال صغیر در حقوق که  
تجارت کند و یا مال آن از برای او و همچنین تجزیه خارج زکوة از  
غلات آن بعد از آنکه بقدر مضایقات و شیو است تحبیب در مواشی  
طهر

طفل محل تا بلوغ است احوط ترک است و حکم به تحبیب است نسبت  
بجمله که هنوز منفصل نشده باشد و میسر در احوط و بی که در  
و جده و وصی پدر و جد و حاکم و عدل و مبین هستند بر تکرار  
و اگر و غیر آن که مال صغیر و تجارت کند از برای خود مستحب  
زکوة بدهد اگر شرط زکوة تجارت موجود باشد چنانچه خواهیم بیان  
کرد این نعم و لکن جواز فرضی و شرط است عاقل و مریض و  
علی الاحوط دانستن مقدار فرضی از مال غیر از مستثنیات دین است  
و کفو است بوجاهت خالی از وجه نیست خلاصه احوط است و عاقل  
از ملائمه اگر مقترض غیر از ابد جده باشد باید صغیر باشد  
و در آب و جده عدم مقصد کافی است و اگر غیر از وی و یا وی  
مطلوبه از وی کند مال صغیر و تجارت کند و طهر و زکوة شود معاملة  
میشود برای صغیر ابد از اجاره و بی که در جائیکه معامله بعین مال  
صغیر واقع شود و ربح هم مال صغیر است در زکوة در انصاف  
محل تا بلوغ است و اگر معامله بتمه واقع شده و یا مال صغیر معامله  
در بلوغ صغیر ندارد و لکن معامله احوط است مال را برای صغیر و غیر  
از شرایط عقل است پس زکوة در مال مجنی چه نقدین و چه غلات  
و مواشی ثابت نیست و این حکم در جنون و طباقی اشکالی ندارد  
و نسبت به مشهوره با ندن تحبیب زکوة در مال او بعد از تجارت و بی الزمان

در مورد صغیر و جده  
و اگر غیر از وی و یا وی  
مطلوبه از وی کند مال صغیر  
فرض اول

و اما جنون و ادواری در اموال که در آن حول معتبر است اگر در اثناء  
حول واقع شود حول را می کشد اگر چه زمانی که باشد و باید حول  
و بدوین حدود آن در هر چیزی از اجزاء حول و اما اموالی که در آن  
حول معتبر نیست بعضی فرمودند مثل غلات اگر در حین انعقاد  
حب عاقل باشد کافی است در لزوم زکوة اگر چه حین نصفه  
دیوانه باشد و این فرمایش و جیه است و احوط است و نوم  
مانع از وجوب زکوة نیست و در انحاء و سکر محل تا بلوغ است  
احتیاط و اضع است ستم از شرایط حریت است پس زکوة در مال  
عبد نیست یعنی بندگان بودن مانع از اطلاق وجوب زکوة است  
اگر کفایت مالک میشود مطلقا یا بعضی چیزها را و اگر کفایت که هیچ  
مالک نمیشود و کما هو المثل المصنوع عدم وجوب و اضع قلم است  
چهارم از شرایط مالک بودن است پس و خوف بوقف عالم نه  
نسبت بعین و نه نسبت غایه زکوة نخواهد بود و نه در هبه قبل از  
قبض بنیان و علی المثل المصنوع حصول ملک بعد از قبض و نه در قبض  
قبل از قبض نه در مالیکه وصیت شده باشد قبل از فوت و نه  
و هم زکوة نخواهد بود در دین ربنی چه مطلق باشد و غیره  
در وقتیکه شرط حاصل نبوده باشد و نه در دین موقت در وقت  
که وقت قبل از ابتداء حول باشد و یا ابتداء حول نیم از شرایط ممکن  
از خوف

از تصرف است یعنی مالک قادر باشد بر دفع و تسلیم آن و قاطعه دفع صورت  
موجود در آن زکوة نیست اگر چه قادر باشد بر تحبیب آن با استعانة نظام  
و یا بدین بعضی از او یا با قاعه بتیمه و لکن احوط در این فرض دادن  
زکوة است و هم واجب نیست زکوة در دین ربنی مطلقا باشد و چه  
مروط و چه شرط حاصل شده باشد و چه حاصل نشده باشد و لکن احوط  
دادن زکوة در این فرض است بعد از آنکه مستجمع شرایط دیگر باشد و  
احوط اگر نکو نیم اقوی و جوب زکوة در ربع شرط موقوف بر مشرتی  
بلکه اقوی و جوب زکوة است بر مشرتی در چهارم خمس با بیع  
فصل در چهارم شریک بین با بیع و مشرتی و هم واجب نیست  
زکوة در مال غیر مالک که ممکن از تصرف در آن منفرد و بگونه  
در آن نباشد و هم واجب نیست زکوة در وقف خاص بر موقوف علیهم نسبت  
و در غایب آن زکوة واجب است بعد از وجود شرایط و اسلام شرط  
و جوب نیست چنانچه شرط وجوب نیست در سایر عبارات پس  
واجب است زکوة بر کافر مثل سایر عبارات علی الاقوی تبیین  
اچیز ذکر کردیم از واجب بودن زکوة در مقصود و تجزیه نسبت  
باشی که در آن حول معتبر است شکا و ندارد و اما مثل غلات  
که در حین انعقاد حبه مالک و ممکن از تصرف نبوده و بعد از انعقاد  
مدفوع مقصود و تجزیه در وقت حصار و تصفیه و یا بعد از حصار و تصفیه

غایب  
نسبت



مرد مالک شد احوط و خوب زکوة است و نمک از او زکوة شرط و خوب زکوة  
 بلخی طاعتان مالک است در وقتی که تلف شود یا اینکه مستحق موجود نباشد  
 و مثل مغضوب است در عدم و خوب زکوة مدخول در وقت که جای او  
 شخص کم کند اگر چه بکند بر او و خوب است و است و احوط از زانی  
 که پیدا کرده است زکوة بر کافر مثل سایر عبادات لازم است و اگر انصاف  
 اسلام کرد ساقط می شود بلکه بعضی قائلند بر سقوط زکوة در نصای  
 موجود مثل آنکه انفاق در حال کفر باشد و لیکن تصفیه در حال  
 اسلام واقع شود و مسئله محل تا حل است و احتیاط واضح است و خوب  
 زکوة بر کافر غیر از این است که برای امام و امام عالم است که زکوة را  
 قهر اکبر ندارد ایشان در حال کفر مادی که نصایط است بلکه اگر  
 انفاق تلف شود مطاع الیه بود از او شان بلکه اگر انفاق کند اخذ  
 میشود از او شان علی الاظهر اگر چه خلاف است مقصد در ویم درین  
 چیزهایی که زکوة در آنها واجب است و در این چند فصل است فضل او  
 بدانکه زکوة واجب است در نه چیز که میان حیوانات سه تصفیه  
 شتر و گاو و کوسفند و در میان غلات چهار چیز کند و خوب و  
 و کشمش و در طلا و نقره مسکوکین بسکه معامله در غیر آنها  
 واجب نیست علی الاقوی مثل برنج و نخود و ماش و عدس و ماش  
 انهایی مستحب است زکوة در هر چیز که از زمین رسیده شود و مکمل و مؤخر  
 باشد

نصف

باشد مگر اشیاء مرطبه که از ماندن بابت روز و یک فاسد و فیه موقه  
 کم میشود و هم چنین مستحب است زکوة در مال تجارت علی الاقوی بشرط  
 که خواهد آمد و نک در مایان اگر بدو و اندر او هر دو عرضی شد  
 هر سالی دو بار شرفی بدهند که هر بار شرفی هجده نخود باشد و اگر یکی عرضی  
 شد و یا هر دو عرضی شد یک شرفی بدهند و در حیوانات دیگر مستحب  
 نیست فصل دوم در نصاب حیوانات است بدانکه نصاب شتر  
 دوازده است نصاب گاو یا نصاب بچم پنج است در هر پنج است  
 کوسفند است که در بیت و پنج بچم کوسفند باید بدهد و نیزه کاه  
 و نصاب ششم علی الاقوی بیت و شش است و باید بدهد و نصاب  
 بدهد و آن شتر هار است که داخل در سال دوم شده باشد  
 و اگر نداشتن باشد این بیون بدهد و آن شتر است  
 که داخل در سال سیم شده باشد اگر هیچکدام را نداشته باشد  
 قیمت شتر بخاطر را بدهد و یا بخرد بشت بخاطر را علی الاقوی  
 نصاب هفتم سی و شش شتر است و باید بدهد و نصاب  
 و آن شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و  
 نصاب هشتم حمل و شش است و در این یک حقه لازم است و آن  
 شتر ماده است که داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب  
 نهم هشت و یک شتر است و در این لازم است دارن چند

و آن شتر ماده است که داخل در سال پنجم شده باشد نصاب دهم هشتاد و یک شتر است  
 و واجب است در این دو بیت بیون و نصاب یازدهم خود یک شتر است  
 و در این دو حقه است و نصاب یازدهم صد و بیست و یک شتر است و واجب  
 الا ان هر چه بود در هر چه بود صد و بیست و یک شتر است و واجب  
 حمل و یک شتر بیون احوط اگر کویم اقوی در مقام حساب بخوبی  
 که مطابق بیاید با یکی از آنها و چیزی زیاده یا کم از آنها تا زیاد  
 بیاید کم باشد در اعانت فقر او ملحوظ شود و اما نصاب گاو و یک شتر  
 در کاه و قوت نیست مگر در وقتیکه شخصی مالک شود یکی از دو عدد  
 که سی و حمل باشد پس مالک سی و یا شتر است باید بدهد  
 و آن بچه گاو است که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب  
 بچه گاو و ماده باین سن ظاهر اجماعی است و مالک چهار گاو یا شتر است  
 باید بدهد و سینه و آن ماده گاو است که داخل در سال سیم  
 شده باشد و اما باید ملاحظه این بود که اگر داشته باشد  
 در حساب هر کدام مطابق باشد اخذ با و کند مثلاً در شصت احسن  
 سی و یک و در هشتاد و حساب حمل کند در صد احسن  
 سی و حمل کند و هم در هشتاد و نصاب شخصی از برای او نیست و  
 اما نصاب کوسفند بدانکه نصاب شخصی چهار است و حمل  
 که با شتر است کوسفند باید بدهد ویم صد و بیست و یک شتر است باید بدهد و کوسفند  
 در ویم

بدهد سیم دو بیت و یکی است که باید است که کوسفند بدهند چهار  
 سیصد و یک است که باید چهار کوسفند بدهند و بعد از این حد  
 گذشت چیزی نیست تا چهار صد برسد و بعد از سیصد چهار  
 از برای هر یک کوسفند بدهند و در نصاب پنج کوسفند  
 بدهند و در شصت و شش کوسفند بدهند و هشتاد و یک شتر است  
 شتر و خوقرا زیاده شدن حد است در هر مرتبه و لازم نیست  
 تفاوت دانی باین نصاب جزو و شخصی با اهل نصاب یکی در هر فرا  
 در همان فرد که متحد است با نصاب شخصی در حق فقر او ثمره و فایده  
 دارد در ضمانت مثلاً اگر یک کوسفند در سیصد یک تلف شود  
 یا بجز او هفتاد و پنج جزو و ربع جزو از کوسفند خوقرا کم میشود  
 و اگر یک کوسفند در چهار صد کوسفند تلف شود یکجز از صد جزو  
 در یک کوسفند حق فقر کم میشود و باید نصاب چهار شتر باشد  
 و بچه گاو و یا شتر کوسفند یا شتر و بیون و بر مالک چیزی نیست  
 و نصاب معتبر است در و خوب کوه خواه شتر یک شتر باشد یا نه  
 باشد و در هر شتر یکی مالک او باید باشد و نصاب باشد و تفاوت  
 ندارد در این حکم اجتماع ملک او در یک مکان و یا افتراق ملک او  
 در آنکه معتبر است فصل سیم در شرط سیم است یعنی در زکوة  
 در حیوانات لا تشرع لادعایه نصاب تا نه بودن حیوانات تشرع در تمام

سوم



و مردان چوین خود خوار است در میان مردان اینک از کمال  
چیزی بخورد و در جمیع و علف عرف است پس در ظاهر علف  
دادن یکروز و یا دو روز و سه روز عرض سال و منافاتی با  
سائمه بودن ندارد پس در مخلوف هرگز زکوة نیست و فرقی  
ندارد در مخلوف بودن با آنکه مالک علف بدهد یا بدست خود و یا  
آنکه در پنج روز و فصل که مالک است بجزد چه آنکه مالک  
از چیزی بدین برفه و یا با شد و یا با اختیار بدون عذر باشد  
و مضرتی نداشته بودن ندارد چنانچه میگوید غلام از جهت چریدن  
و یا جاره کردن زمین وسیع را برای چریدن حیوانات بلای کوه  
علف زمین معینی خاص بجزد بجهت چریدن از سائمه بودن بیرون  
میرود و در جمیع و علف عرف است نشان مقدار وقت که  
بیک روز علف بخوردن از سائمه بودن بیرون برود چنانچه  
جماعتی فرمودند و نشان مقدار سائمه که اگر اغلب سال خود چر باشد  
و در دو سه ماه علف از مالک بخورد در دو سه ماه بجزد چنانچه  
فرمودند بخی فصل چهارم از شرایط آنست این شرط و کاه  
باری و کاری بنا شد پس اگر شتر و گاو و بارکش شد و یا کار شد  
زکوة در آن نیست اگر چه سائمه باشد و ظاهر خلافی نیست و در جمیع  
در مال بودن عرف است مثل ستم و علف فصل پنجم از شرایط  
و در جمیع



و در جمیع کذا شتر حوال است و حوال مقید بر وجوب زکوة با انصاف و کذا شتر  
یا زده ماه هلالی است و ماه دوازدهم مذکویت در وجوب ندارد علی  
الافتوی بلکه ظاهر بودن او است جزء حوال یا پس اگر اتلاف کند بعد از  
دخول ماه دوازدهم بلکه تلف شود و وجوب زکوة ساقط نمیشود بل قبل  
از یازده ماه تلف شود یا اتلاف کند و یا تبدیل کند بچوب یا بغير جنس  
و وجوب زکوة ساقط میشود و باید ملاحظه حوال چندین مورد که مالک  
بجد و انصاف باشد مثلا اگر چه که سفتند مثل اولی که شش ماه  
نشد مالک از حوال که شتر بود و بعد از گذشتن شش ماه دیگر نژد  
مالک مالک زکوة واجب نیست و باید از برای بجهت حوال اعلام  
ملاحظه شود و کفایت میکند حوال مادرها از حوال بچها و آن بچها  
نصاب مستقلا باشند بقدر نصاب مادرها اشکالی و خلافی در  
اعلام بودن حوال نیست مثلا یک شتر دارد و پنج شتر  
زایشند و این پنج شتر خودشان نصاب مستقلا هستند بعد  
نصاب مادرها و حوال آنها ملاحظه میشود علامه و زکوة آنها  
میدهند ابد حوال آنها را با حوال مادرها مختلف میشود و اگر  
چهل گوسفند دارند و چهل گوسفند زایشند در این فرض  
اقوی عفو بودن است و بر مالک سویی زکوة است مادرها  
چیزی نیست و اگر چه که گوسفند دارند و شتر و گاو یک زایشند که بچها

شتر  
دارد و در او شتر  
گذشت و ساقط  
باجل از شتر

در این باب  
نصاب مستقلا  
نصاب

با مادرها نصاب بعد از صد و بیست و یک است و باید ستم حاصل میشود ظاهر  
مشهور این است که بکشد مالک تا حوالها تمام شود و زکوة  
انها را بدهد و بعد حوالی از برای هر دو ملاحظه کند و اگر  
کفایت شود که بعد از وجود بچها عدم حوال مادرها میشود بجهت  
حصول تعیین در نصاب اول چنانچه نسبت را در بعد علامه فرمود  
در بعضی کتب افعالی از وجه آنکه خالی از قوه نیست و حوال بچها  
ملاحظه میشود بعد از آنکه حاجه بشیر خوردن نداشته باشند و  
احوط ملاحظه حوال تولد است و در این تفصیل که ذکر کردیم فرقی  
ندارد در حصول مالک بین نتاج و خریدن و هبه و صلح و امانت  
و اگر مالک مرتد باشد و فطری شد در انشاء حوال مال مستقل  
میشود و باید ملاحظه حوال جدید شود و اگر مرتد بعد از حوال  
باشد اخراج زکوة میکند از مال امام علیه السلام و یا ناایمان و اگر  
مرتد از مسلمانی شد اگر در انشاء حوال بعد از حوال چریده و بعد از تمام  
حوال متولی اخرج امام و یا ناایمان میشود چنانچه اگر مرتد بعد از  
حوال باشد و اگر مرتد از اسلام و مسلمانی مرتد از اسلام است  
زکوة و اخرج نشدن مال از ملکان و متولیان اخراج نشدن اما اگر  
و یا ناایمان چریده فطری باشد و یا ناایمانی گرفته هرگاه شخص مالک  
شود و در انشاء حوال چنانچه که مکمل نصاب بعد از انشاء و اگر چه در حوال  
بر نصاب

بجای زکوة است

بر نصاب مستقلا باشد مثل آنکه بیست شتر است در انشاء حوال شتر یک  
مالک شد چریدند و چه بخورد بیک نفر این است که هرگز مالک  
مستقل و حوال مستقلا در حوالها نیست شتر بعد از تمام  
شدن حوالها چنانچه که گوسفند دهند و بزها شتر بچها بعد  
از تمام شدن حوال و یک گوسفند و بچها دهند و اگر کسی بر او واجب  
شد بیست تخم و ندارد مگر بهر ملائذ از او بیک سال کند  
بنت لبون باشد و یا عکس آن بدهد و در فرض اول بنت لبون را  
گیرند خواه امام باشد یا ناایمان بیک سال خاص او یا ناایمان و یا فقه  
بگیرد و دو گوسفند و یا بیست در غم و در فرض ثانی بدهد بنت تخم  
یا دو گوسفند و یا بیست در غم و مشهور این است که بگوید در حق  
در این حکم است با ساقی این فقیه با فقه سقیه یا زیاده و یا نقیصه  
و احوط ملاحظه فقیه سقیه است هرگاه آن ارفع بحال فقیر باشد  
و این حکم مختص است در فرضی که تفاوت بین و احوال  
نزد مالک برسد سال باشد و اگر تفاوت زاید شد یا ناقصه شود  
بشود علی الفتوی و بعد از غنای از آن حکم بگوید بیک خواه ابل باشد  
و خواه بقر باشد و اختیار دفع اعلی و کفر فقیران و دفع اعلی و کفر  
چنان مالک است پس اگر اختیار دادن قیمت کرد با فقید واجب است حتی  
ندارد که تکلیف کند او را ببلدن بدل این کیفیت و جان است برای

شتر

بحال

۳۰  
اشقی



مال است داد و صدمه واجب است امکان عین هر چند اخراج و اجاره عین  
 افضل است و کوسفند یک داده میشود برای زکوة کوسفند و یا برای  
 زکوة شتر و یا برای جبران احوط اگر نیکویم اقوی با یکدیگر از یکسال  
 نیست و همچنین اگر زیاد باشد بلکه امر بر او است و اقوی احوط  
 زکوة است در اسنادی که از نه بعین نه بصفة و اقوی تعلو بعین است  
 بوجه احوط و شکر که بحقیقت که فقیر با صاحب مال از هر یک صیغه  
 و لکن شایع مقدس را قاعداً مال و شکر علیه اختیار را  
 بدست مال ندارد در تصرف کردن در مال اجاره زکوة گرفتن  
 و حق فقیر و اعطاء بدو و قیمة و قول تعلو حق بعین از قبیل  
 رها نه و یا از قبیل جنایة ضعیف است پس اگر مال فقیر و در عین  
 کند به سبب و غیر سبب بدون ضمان هر تصرفات صاحب مال در مال حرام  
 و سبب او مثل سبب غاصب است و محض است با اجازه و یا فقر  
 و کفایت اجازه فقیر در محض سبب خالی از اشکال است و فقر و تعلو زکوة  
 بعین و بدنه ظاهر بشود در تلف مال زکوی بعد حصول شرط ابطال  
 تعلو بطی از مال غیر که علی القول تعلو با بعین سابق میشود زکوة  
 او و یا بعضی و علی القول بدنه چیزی از زکوة نمی شود و فقر و غیر  
 فرمود نه بصفة مقام ذکر فروع چند است اولی که مشتری نداند  
 دادن زکوة مال از مالک جایز است برای او خریدن از او و محض لازم  
 نیست

نیست و اگر بعد از خریدن عالم شد در زکوة رجوع کند یکبار هم برای او لازم است  
 اجاره کند سبب را بصفة تعلو زکوة و بعد از خریدن و زکوة برای او است  
 بیایم چند در این مقدار که دفع کرده باشد تا شایسته اگر در فرض خریدن مالک  
 از مال خود زکوة از او بدهد سبب تعلو اشکال است از جهت سبب و علم فقیر  
 سبب زیرا که داخل شود در فرض تحت سبب و با حق طلب حقه او خالی  
 از وجه نیست بدون اجازه بلکه با اجازه قوی است تا مالک را کمال بیع  
 مال زکوة را عازم را بر او از خرید و صحیح است سبب برای مشتری بوجه  
 مرعی اگر او را زکوة از غیر صحیح لازم و الا از برای وی فقر است و خد  
 کند زکوة را از عین الرابحة هرگاه تمام نصاب صحیح باشد و یا تمام حرام  
 باشد و یا تمام حرام باشد جایز نیست دفع فریضه از عیوب و از بیرو  
 مریض بی جان است دفع اینها هرگاه تمام نصاب بصفة باشد مریض  
 و عیب و هم و همچنین جایز نیست دفع اینها علی وجه التقیط هرگاه  
 بعضی نصاب بصفة باشد باوصاف مذکور و لکن احوط در فرض  
 اخیر در دفع صحیح و سالم از مرض و جلاله است و داده نشود از برای  
 فریضه در بی بعضی کوسفند یک داده میشود بجهت است و تازه زکوة یا زکوة  
 علی التکم مکرر نصاب از این قبیل باشد و لازم نیست دادن از برای فقیر  
 اگر در بی کوسفند یک داده شود و زکوة از برای فقیر در دفع فریضه از بی کوسفند در بی  
 که نگاه داشته اند برای جهانبازان اگر چه شمره میشود از نصاب فقر و زکوة

فریضه در زکوة و کوسفند و زکوة از برای کوسفند در زکوة و کوسفند  
 اگر در مال زکوی پیش از قبیل و بعد تحقق شرط مال محض است و زکوة  
 مقتضی احتیاط در عین شکر فقیر است با مالک اگر چه بعضی فرمودند  
 مال مالک است و او ضعیف است علی القول بشکر التماس است  
 مهر و وجه خود را مال فقیر را که بختی نصاب بخود چه از صول  
 چه از نقدین و بعضی قول شد زکوة ضعیف واجب است بر او زکوة  
 و دخلی بزوج ندارد و اگر طلاق داد زوج او را قبل از دخول و  
 بعد از دخول اشکالی در رجوع نصف هر بزوج نیست و لکن اشکال  
 در این است که آیا باید کمال نصف از موجود شود و یا باید از زکوة  
 و قیه مخرج شود و یا تفصیل بعین قبل از اخراج زکوة و بعد از اخراج زکوة  
 اگر قبل از اخراج باشد کمال نصف از موجود و قیه مخرج و بعد است  
 قوه و لکن احوط کمال نصف از موجود و قیه مخرج و بعد است  
 اگر صاحب مال عوی کند عدم حصول قول و یا تلف و یا اداء و قول  
 میشود از او بدون بینه و قسم برای کسی نیست با او معاوضه کند فصل  
 ششم در نصاب فقیرین است اما نصاب بصفة بیانات است در نصاب فقیر  
 واجب است و بعد از آن چیزی نیست واجب شود تا چهار دینار بیک  
 و در آن دو قبل از واجب است که عشر یک دینار است و هکذا هر قدر زیاد شود  
 و هر چهار دینار یا قریب از این دینار عبارت است از یک شاکل از ربع  
 مقال

نقیر

میشود اگر بعد از  
 اخراج باشد کمال نصف  
 از موجود

مقاله الصبیح است اما نصاب فقر و فقیرین است و فقیرین هم صدقه و فقیرین هم صدقه  
 و یکصد و بیست و پنج و بجا بقول ابن زمان ده تومان و نیم میشود و زکوة  
 پنج درهم است و بجا بقول ابن زمان و در شاهی و نیم میشود و زکوة  
 از آن چیزی واجب نیست تا بچهارده درهم رسد زکوة و یکده درهم است و بجا  
 این زمان نیم قران و نیم شاهی میشود و هکذا هر قدر زیاد میشود هر چهل درهم  
 یکده درهم میدهد و معتبر است در وجوب زکوة در نقدین علاوه از نصاب  
 و حواله که سکون باشد بیکه سلطان هر چند بالفعل بان معاملة خود و  
 ندارد در سکه میان سکه اسلامی و کفری چنانچه فرق در نقیصه ندارد و اگر  
 باشد معاملة در جمیع ازین و امکان با و واقعا نشود و هرگاه سکه زده شود  
 برای معاملة و اصلاً معاملة با و واقع نشود زکوة واجب نیست و همچنین واجب  
 نیست زکوة بر مسوح بالعارضه اگر چه معاملة با و شود و احوط در زکوة آن  
 و مثلاً او است هرگاه مسکون است معاملة بجهت فقر را اخذ کنند  
 زکوة بجهت بیگانه معاملة با و نکنند در مقام معاملة و او را ثمن معاملة ندانند  
 بی آنکه اخذ کنند آن را در معاملة ثمناً واجب است در زکوة و واجب نیست  
 زکوة هرگاه بنا داشته شود بر معاملة غیر مسکون و معارف و غیر  
 مردم هرگاه اگر بکنند نقدین را قبل از تعلو و عیوب فقر از زکوة در وجود زکوة  
 در دو و قول است احوط و وجوب است و اگر نقدین مخلوط بمسکون  
 باید در احوط و در مقدار بعضی ازین اگر بجهت نصاب زکوة واجب است و کلاً ازین

بسیار و بیکه  
 این زمان است







از مؤنه است و اگر خرج را با امض و غیره را با بخل و کرم خرج است و خرج  
می شود و با اندازه خرج و غیره حساب می شود از مؤنه و غیره که در حق نیست  
ذکر او را بدین جهت که در نصاب باقی باشد و اگر کسی است که خرج می کند  
و اگر خرج است که در نصاب باقی باشد و اگر کسی است که خرج می کند  
یوم اخراج را بر او در وجه قیمت می بردند و در و یا بیست و یک که در حق است  
و هر چه کمتر است بر تقدیر اختیار قیمت و اگر با مالک است که در اختیار قیمت  
محال است و اگر با مالک کوی غیر از کوی باشد و نه حساب می شود بر هر دو  
و اگر عمل از برای او مدخلی است که در هر طرف مساوی است و در هر طرف  
او است بر مساوی و احوط ملاحظه نصاب است با بودن حصه ملوک و مؤنه  
یعنی اگر مجموع بحد نصاب در ذوق باقی باشد از اخراج حصه مؤنه بدهد  
اگر چه ظاهر در نظر بودن نصاب است بعد از اخراج مذکور است یعنی بعد  
اخراج مذکور است نصاب باشد و احتیاط طریقی است مسائل الاول  
اگر غلات در دسترسند ایضا و احتیاط نصاب ملوک است که اگر در دسترسند  
و یا از باران و یا بطریق غیر از عروق و غیر اینها و اگر در دسترسند  
حاجه با سبب این است که ملوک و سبب این است که ملوک و سبب این است که ملوک  
کرد تا آب برسد و احتیاط در نصاب است و اگر در نصاب باشد حال غلات  
در دسترسند آب اگر در دسترسند در نصاب است که اگر در نصاب است و احتیاط  
می شود نصف غلات را در نصاب می دهند و نصف دیگر را در نصاب می دهند

مجموع

مجموع سدریم عشر می شود و اگر در اکثر زمان و اغلبی آن را با بخل  
برسد و در اقل زمان بغیر علاج اگر چه حق است که اگر با بخل و یا  
نفع اکثر باشد در آن نصف عشر است و در عکس آن عشر است  
مناط در غلظت حبیبان است نه عدد و نفع خلافاً لاجماعه بل  
هوالمشقه و اگر شنبه باشد و احتیاط است که نصف عشر باشد و  
احتیاط در آن اگر کمتر است که عشر باشد و اگر ارباعه شود بحد  
غیر حاجه الیه عشر لازم است اگر ارباعه شود علاج امرای خانی  
از زراعت و سایر ارباب زراعت کرده شود و زراعت حذب کند بر  
خود را بجز و محتاج باقی بکند و احوط در آن عشر است و اگر کسی  
شود در نصاب علاج و جاری شود آب را باید بر نصاب و دیگرین در نصاب  
علاج احوط در آن است عشر است الشانیه عبیه و اعتنا فی نیست  
به بارانها عادی و در فصل خود نیست بر اعیان که در نصاب می شود  
بجای بلو اگر باران نخوری اتفاق افتاد که حاجه باقی باشد در نصاب  
فرض لازم عشر است الشانیه هرگاه از برای شخصی ضرر و تحمیل کرد  
مستدره باشد در بلاد متعدده که بعضی از آنها حاصل و غیره او مستدره  
باشد در بعضی دیگر بیل و ماه و یا در ماه و یا بیشتر ضم می شود هر چه  
در نصاب دارد و اگر در نصاب می شود در آن نصاب ملوک است که اگر در نصاب  
بیشتر است بقدر نصاب است ذوق او را بدهند و باقی هر قدر هست ذوق

ذوق او را بدهد و اگر آنچه که پیشتر است بقدر نصاب نیست صدق است  
ما فی برسد و مالک نصاب می شود و اگر تحمیل باشد از برای شخص از ذوق  
مهر بدهد در ضم ثانی با اول خلاف است نسبت به مهر و در نصاب ملوک  
از اشکال نیست و احتیاط واضح است الرابعه در جایی که فرضه عشر است  
و یا نیست در هر طرف در نصاب و احتیاط واجب بخیر نیست و قد افکس  
بلو بعنوان قیمت از واجبه کافی است و شنبه را بر اینجا غایب می شود  
معاضه پس اگر کسی بخیر کند بعنوان واجبه بکلی جائز نبود اگر تلافی شود  
ضمان بر نصاب است و اگر بکلی تفاوت نقصان شد از فرضه هرگاه بنا گذشت  
مالک بر احتیاط اداء فرضه نقصان را باید بدهد و اگر اید شد از فرضه  
میگیرد از نصابی و اگر تعدد شد انواع مهر و اعیان و مقتضی عدل  
و انصاف در آن از هر نوع است بحضه او و اگر مالک کند اجتهاد برادران  
نوع واحد قوی است الحاقه اگر چه مالک قبل از ظهور مهر و قابل  
بدو صلاح و بوده باشد بر او در وجه مستوجب باشد و چه غیر مستوجب  
و ظهور مهر و باید و صلاح قبل از اداء در نصاب قوی و وجه ذوق است  
بر او است اگر قصد بقدر نصاب باشد زیرا که قوی انتقال هر گاه است  
با وجود درین مقرر و اگر عید را بعد از نصاب و در نصاب و واجبه است  
در مال اگر چه در نصاب است بلکه اگر کسی که مالک است از برای ذوق  
مقدم است بر ذوق السائر و جایز است از برای نصابی از قبل حکم شرع  
فصل سنی

۲ روی نیکه

فصل و تحمیل کردن مهر نخل و کرم و بلور و غیره را بر مالک و فایده مهر و تحمیل  
از برای مالک کیفیتاً و بعد از آنکه قبول کرده باشد و مهر و وقت مهر  
تعلق و وجوب ذوق است و در هر دو نصاب مالک نصاب و یا غیره از نصاب  
و عدل و بدون آن حاکم با قلم که از آن خالی از اشکال نیست احوط  
استیدن از حاکم است در هر طرف کردن فصل هفتم در ذوق مال تجارت  
و مراد بان مال است که تحمیل شود از نصاب بعد از معاوضه و قاصد باشد  
استیجاب و تکلیف مالک است پس اگر مالک مالک شود بجزایزه و غیره  
و یا بجه و صدایق و یا قاصد بجه و تکلیف در زمان مالک شدن نباشد  
بلکه مالک شدن بعنوان ذمه باشد اگر چه بعد از قاصد تکلیف شود از نصاب  
مال تجارت خارج است علی الاقوی و تعلق ذوق این موضوع مشروط است  
عقد نصاب نقدین باشد از نصاب اول و ثانی آنها اگر مال تجارت مزین  
شد است بقدر نصاب نصاب خود در نصاب است و اگر خبر شد در نصاب است  
تقدیر می شود بقدر نصاب و یا نصاب هر کدام موافق شد اخذ می شود  
و هم مشروط است که در تمام سال از برای آن کم نشود پس اگر کم شود در بعض  
سال و لو مقدار کم تر از برای آن ذوق در نصاب است و هم مشروط است بحقیقه  
حول بان محتمل که گذشت در سابق باید تمام حول از برای آن کم نقصان  
نشود و بقاء نوع کافی است یعنی تبدیل بیعی و در بعضی نصاب و بقاء شخص  
مشروط نیست چنانچه بلوغ صاحب مال مشروط نیست و اما اشتراط عقل در آن



کلام است نسبت به غیر و از عدم استظهار و غفلت در تصرف و طاعت  
مهر اگر چه بعضی منافقین کرده است در استظهار و بعد از تحقق شرائط  
تحتیبه زکوة مال التجاره است و اقوی و تعلق زکوة بغير مالک است یعنی  
موضوع مال التجاره و سبب صدور برای استعمال ذمه مالک بمقتل از ربع  
عشر از قيمه مال التجاره و هرگاه مالک شد تجاره یکی از ضعیف شود  
آنکه مالک چهل کاوشد و موضوع مالک شده کوفه واجب است و زکوة تجاره  
از میان رفت زیرا که در این صورت مناط و مجرد زکوة مالی است علی اگر  
معاوضه کند در هر چه که از آنکه شش ماه نگذرد مالک گذشت و چهل  
کاوشد و یک چهل تجاره و وجوب زکوة مالی از میان برود زیرا که زکوة مالی  
معتبر است در اوقاف و شخص مال در تمام حول بخلاف زکوة تجاره علی الام  
زیرا که گذشت که معتبر و اوقاف و بیعی است و در زکوة مالی دین مانع از زکوة  
زکوة نیست بجهت اینکه در ایست تعلق از این بین و اما زکوة تجاره در بیع از او  
بنابر تعلق او بغيره که هویت تجاره اما علی القول الاخر حال او ملل حال مالی است  
مقصود استیم در مستحقین زکوة است و در این صنف مستحقین و در  
فقر و مسکین و فقر بین آنها است که ناچار در بدو و احتیاج او بر سر است  
از اولی و در مقام زکوة ثمر از برای این فرق نیست و در جاهای دیگر مثل  
و عهد و وصیه فایده دارد و معیار فقر و مسکینه در بار زکوة مالک نبود  
قوت این سال است نسبت به مال خود و زری خود نه فعلا و در وقت و در  
کسی قادر

کسی قادر بر مؤنه که مال خود حسب الزری بوده باشد چه فعلا و چه  
حرام است بل و گرفتن زکوة و اگر قادر بر مؤنه خود باین کیفیت بنا شد  
مشایع قلالی از حاصل مالک دارد و اما قلالی از تحصیل میکند از لایق  
بجای آنکه وافی مؤنه سال نیست جایز نیست اخذ بقیه مال زکوة و در زائد  
اشکال است و از این جهت بر او صبر کردن تا آخر سال بلکه جایز نیست قبل از تمام شدن  
و همچنین لازم نیست فروختن مال و اسباب کسب خود را مثل مال الهی و کسب و  
کاوهای کامری هرگاه فروخته شود وافی بقوت سالیه نمیکند بلکه زیاده  
و از این قبیل است کسب علمیه و فوس و ظروف و البه که محتاج الیه میباشد از  
برای شخصی و هرگاه شخصی قادر بر کسب بی خود مشغول شود تحصیل  
اگر آن کسب منافی با تحصیل نباشد حرام است بر او اخذ زکوة و اگر آن کسب  
منافی باشد اگر تحصیل بر او واجب باشد جایز نیست بل و گرفتن زکوة  
و اگر تحصیل مستحب باشد بر او گرفتن زکوة اشکال است بلکه حرام قوی است  
و همچنین محل اشکال است گرفتن زکوة از برای کسی که قادر بر کسب لایق  
بجای آن است و لیکن کسالت میکند در کسب کردن بلکه احوط گرفتن است  
و اگر کسی دعوای نگرفت کند قول او مسوع است خصوصا که حال  
او را قبل از این بقاء دانسته اند باشد چه شخص و بحث حکم باشد  
و یا ممکن نباشد و لیکن احوط در فرض مسوق بقاء با امکان شخص باشد  
فرض نشود و اگر بعد از دادن زکوة معلوم عدم اتحاف و غنی بودن شد

اگر عین باقی است پس بگیرد و اگر تلف شد بکسر نه ضامن است اگر بفعل زکوة گرفته  
باشد و اگر ممکن شد بر گرفتن دیگر نه ضامن و باید که اگر در هفت ماه و یا تا  
امام است ضامن نیست و اگر مال است ضامن است علی الاصول و حکم چنین است  
اگر معلوم شود که فقیر و یا واجب التصدق بودن او بر مالک و یا هاشمی بودن  
و قتی که در هفت ماه و غیره غنی شد باید بر بگیرد عین یا بقاء عین  
و ضلوع قیمت را یا تلف او و واجب است اعلام بکسب فقیر یا بکسب مدفوع  
زکوة است خصوصا مستحق کسی باشد که بخالت می کشد و اهل فقر است  
بلکه بهتر آن است حسب ظاهر بعنوان صل و هدیه باشد نسبت به اهل فقر  
در واقع زکوة سیم از اصناف مستحق عاقلین و از آنها کسان هستند که سحر  
می کشند جمع کردن زکوة باذن امام و باید بکف و ضعیف و عادل باشد  
و بی هوس نباشد بلکه حرام باشد و بجهت نبودن احوط است خصوصا  
محتاج الیه اگر چه قوی کفایه معرفت حاصل از سوال است چهارم از اصناف  
مؤلفه است و آنها عاقلانم کفارند که بلدان زکوة با آنها مایلند و در اینجا  
و باید بر اسلام و یا مسلمانی هستند که عقاید آنها ضعیف است که  
بلدان زکوة قوی در عقاید پیدا خواهد شد پنجم از اصناف عاقل  
هستند یعنی بلدان زکوة ازاد شوند و ان سبطا نیست او را کاتبی عاقل  
باشد از اداء مال الکتابه چه مطلق باشد و چه مشروط بر مؤنه خود  
بلا واسطه و چه بعد بدهد و او بدهد بر او مال الکتابه مؤنه و اگر از او را

اداء وجه الکتابه و صرف یک کسب را احوط بلکه قوی است استرداد از آن و اگر  
داد عبد مؤنه از جهت اداء مال الکتابه و بعد عاجز بود از اداء و مؤنه  
استفاق کند عبد را ظاهر علم حلال استرداد است و یا بیست و ده سال  
بنفس دعوی عبد من دون قیام قیة بلان و بعد نیست کفایه تصدیق  
عبد مؤنه از جهت الکتابه مؤنه دوم عبدی است که در هفت ماه  
شکلی باشد بجهت کسب خدمت آقای خود و یا کسی که اقا بر او مسلط  
کرده که سخت بگیرد بر او پس حلال است خوردن او از وجه زکوة و از آن کنند  
او را تا از شدت خلاص شود و در جمع در شدت عرف است سیم خردان  
بلند را از وجه زکوة و از آن کردن او را در وقت که مصرق اند مستحقین  
برای زکوة نباشد و الا هلال اشکال است ششم از اصناف عاقلین  
هستند و مراد بان مدیونانی هستند که عاجز باشند از اداء بطلان  
برای معصیت قرض کرده باشد و او اینکه برای واجب یا مستحب  
قرض کرده باشند و یا برای مباح و یا مکره قرض کرده باشد و اگر قرض  
برای معصیت بوده و یا معصیت معصیت بوده جائز نیست از اداء  
ان از زکوة بلکه توبه کردن فایده ندارد علی الاصولی بل از سهم فقیر  
می شود داد ناز سهم غارمیان هرگاه متصف بفقیر باشد بآن معنی که در شدت  
و مراد بدین مطلق استعمال ذمه است نه خصوص قرض و اگر قرض  
کند برای اصلاح ذات البین و بعبارة آخری برای مصالح عامه ملایم

۱۶۸



اگر خرف شود و فتنه در جامعه مسلمین ظاهر شود و مثل اینکه مالی تلف  
و تلف معلوم نیست و مثل کسی گشته شده است و قاتل معلوم نیست  
و یا پلی و یا مسجدی خراب شده و قریه خرابه برای اصلاح این امور است  
و عاجز از اداء عسره جائز است اداء آن از سهم غارین و اگر کس قادر  
بر مقفنه سال خود هست و لیکن عاجز از اداء آن است علی الاطلاق  
بر اداء دین است از آن خود و بعد بکس از سهم فقرا از برای قوت  
و اگر مدیون از سهم غارین گرفت و او را مصرفین نکند جائز نیست  
لازم است از اداء و لازم نیست دادن زکوة بخود مدیون تا بدهد بر  
بلکه جائز است دادن بدین اگر چه مدیون نفهمد و او را اطلاع ندهد  
و جائز است احتساب از زکوة او طلا یا شمشیر یا شمشیر که عاجز از اداء  
چنینکه عاجز از اداء واجب نفقه دهنده زکوة باشد یا غیر او وجه واجب نفقه  
احدی باشد و دعوی دین بدون بینه غیر مجموع است بل اگر دین  
تصدیق او را کند بعد نیست مجموع بودن بدون بینه هفت از احسان  
سبیل الله است و آن عبارت از هر چیزی و وسیله شود بخیر و یا خیر  
عالم و از جمله جمله او و جهاد است نه مختص بجهاد علی الاطلاق  
جائز است صرف این سهم را در مقفنه و زوایا و عجز آنها و مسجد  
و مدرسه و قنطره و کتب علمیه حقه و غیر اینها هر چه بخواهد و وسیله  
باشد ششم از احسان سبیل الله و در اداء و امانت و بی مضایقه و مساوی  
عاجز

عاجز

عاجز است از وصول بطور و یا بجای که می توانست تحصیل حاجت خود کند  
تلف شدن مال آنها در سفر سبب سرقه و یا غیره است و اگر سفر یا عام  
نفقه او پس جائز است دادن زکوة بانها تا برسد محل خود و یا بجای که  
متنک هست از نفقه بجهت اعتباری که در مدینه محل و اگر از مدینه حاجت  
شدن بکند بجهت سرج و یا وکیل و که مصرف کند بجهت وکیل او علی  
الاطهار و موجود از این اصناف از نفقه غیبت غیر از عاملین و مؤلفه  
قلوبهم بقاء و یا خصله صا و بکفایا که احوال و معتبر است در جمیع اصناف  
ایمان ای قسری بودن غیر مؤلفه پس جائز نیست دادن زکوة بشان  
فرق اگر چه از متضعین باشند یعنی معاند با حق باشند و اطفال  
شیعه در حکم شیعه اند اگر چه طرفین از پدر و یا مادر شیعه باشند  
چنانچه اطفال سائر فرق در حکم والدین خود مان است و باید زکوة  
داد با و لیا طفل هر کس و ولی شیعیان طفل است و اگر کفایه و زکوة  
باهل مذهب خود بخیر نیست و نایاب باید بدهد بقدر شیعه که بخواهد  
عبادات و بخیری و مسقط تکلیف است بعد از آن که تقصیر عیال متنا  
حب مذهب خود نکند باشد و همچنین عیال نیست اگر کفایه و زکوة  
بدهد شیعه در حال که مخالف است علی الاطلاق و بخیر در حکم کفایه  
و اما اعتبار عیال است در بعضی صنف بلا اشکال است مثل عیالین و عام  
اعتبار او در بعضی اصناف مثل مؤلفه و فی سبیل الله و بلا اشکال است

استند

۱۷۲ از حق و سبب

محل خلاف است بعضی عبارت از عدالت و بعضی عبارت از امانت و بعضی عبارت از احوال و بعضی عبارت از احوال و بعضی عبارت از احوال  
با احوال و بعضی عبارت از احوال و بعضی عبارت از احوال و بعضی عبارت از احوال  
اختیار اولی است و همچنین معتبر است در کسری زکوة و واجب نفقه و زکوة  
نیاید چه و موجب می شود و یا در و اجلا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
کنیز و چه و موجب می شود و یا در و اجلا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
بقلم و کنیز بکرم مقام و یا در و اجلا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
شرط نیست بل بودن و اجلا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
مهری که احتیاج باشد با و وظایف است دادن زکوة بواجب نفقه از جهت  
توسعه بعد از اداء مقدار واجب نفقه و کسوة چنانچه عیال آنها جائز است  
از زکوة برای فرزندان سهم سبیل الله و جائز نیست بزدنا شرم زکوة  
دادن مقهر چهره شوهر باشد و چه غیر شوهر باشد و دهند زکوة زیرا که  
قادر است بر اطاعت و اطاعت کند و نفقه بخورد و جائز نیست برای زن  
که زکوة خود را بشوهر فقیر خود بدهد اگر چه مصرف در نفقه روجه کند و  
جائز نیست دادن زکوة بانخیاصی که واجب نفقه هستند و موجب عیال  
غیر از عیال و کنیز چند اشخاص در نفقه آنها مستحق ندانسته باشد  
مسئله حرامه اگر کسی طالع علم باشد و پدر و مادر و برادر و برادر و برادر  
و لیکن نفقه و کسوة او را نشاید بدهد اگر تحصیل کند و اگر تحصیل نکند  
بر او در نفقه سبیل الله چنانکه کسی که بخواهد بدهد بکس غیر منافع تحصیل  
بر تقدیر

بر تقدیر عدم وجوب اشکالی ندارد که خود را اخذ زکوة و هر که متکثر نباشد  
از کسب غیر منافع با تحصیل اگر تحصیل واجب نباشد با جائز نیست اخذ  
زکوة و اگر واجب باشد جائز است اخذ زکوة و بعد نیست وجوب تحصیل  
این انفسه از برای صاحبان استعداد بخیر می کند باشد و شرط است در  
گیران زکوة از غیر هاشمی اند از غیر هاشمی نباشد در حال اختیار یعنی کسی که  
منسوب باشند هاشم جدی غیر از طرفین پس کسی که منسوبان  
نیز گویند هستند از طرف مادر و یا از اولاد مطهر هستند جائز است گرفتن زکوة  
زکوة از غیر هاشمی و حسن برانها حرام است چنانچه از اشاء الله مدکور شد  
و اگر غیر هاشمی عامی شود برای هاشمی بجهت نبودن حسن و زکوة مشکوک  
و یا بجهت ندادن جائز است اخذ زکوة از غیر هاشمی با اندازه شدن حق و شیخ  
ضرورت و در زاید از آن محل خلاف است و احتیاطا لا یشی ترک و اما سابق  
صلقات غیر از زکوة از وجه حق زکوة مستحب اقوی عدم حرمه است باطل است  
بر سادات ذوی العز و الاحترام و اما نسبت به غیره و انتم بر مانیت  
بیان تکلیف آنها اما متولی اخرج زکوة مقرون با قصد قربت مخصوص است در  
مال و وکیل از مال و لیکن شرط است در وکیل از مالین و عادل باشد پس  
جائز نیست بدهن غیر از این و فاسق دادن مال فقرا را و اما من دفع الیه  
لیصرفه مصارفها و موافقها مختص است با هم و وکیل امام که کمال  
میکنند او را از زمان حضور و یا فقید جامع کمال طهر را از غیبت بیکر که امام

۱۷۲ از حق و سبب



و یا عامل او مطالبه کند از مالک زکوة را واجب است بر او دفع زکوة بسوی  
 آنها و اگر فقیر در زمان غیبت مطالبه کند زکوة را اقوی و جویز است  
 بسوی او مثل امام علیه السلام و لیکن شرط است که مأمور باشد باین جهت  
 شریعت کند در حلال کردن زکوة برای خود یا غنی بودن و واجب است  
 بسط کردن زکوة را بر اصناف بلکه جائز است دادن تمام زکوة را به نصف  
 واحد بلکه بیک نفر از صنف واحد منصرف تمام زکوة را بیک نفر  
 الا که اقوی جواز نقل زکوة است از بلد مالک منصرف به مستحق و جواز  
 در یک یا مومنین یا غیر مومنین نقل با وجود مستحق سبب  
 ضمان است اگر تلف شود و اگر نقل با عدم وجود مستحق در هر دو  
 منصرف دیگرند و در هر دو هم منضم ضمان هم نیست در صورت تلف  
 و اگر طریق غیر مأمور شد و تلف شد ضمان است و کفایت نمیکند  
 از آن فقیر در حمل بر موقوفه ضمان علی الاقوی بلی از آن و بی قراء  
 کافی است در موقوفه ضمان و مؤنه نقل بر مالک است بلی در صورت  
 که مصرف زکوة ممکن نباشد و حفظ آن هم بر مالک بعد از آنست که در این  
 وقت مؤنه نقل محسوب شود از زکوة الثانیة اگر بخواهد باشد یا علی الاقوی  
 منصرف بر غیر بلد کفایت خود افضل صرف زکوة آن است بر فقیر و باید  
 مال اگر چه جائز نیست نقل از غیر بلد اما لایحه ان مالک باشد  
 یا غیر آن ضمان بخاص کلام مناط در زکوة مال بلد مال مستند جواز نقل  
 و عدم جواز

بلد

و عدم جواز نقل و اما زکوة فطر مناط و غیره بلد زکوة دهند مستحب است  
 واضح غیر مکان زکوة دهند چه آن مکان بلد او باشد و یا نباشد مثل  
 آنکه مسافر کرده زکوة بکس تعلقی فطر ببلد است هر وقت ثبوت هلال  
 سوال شد در هر یک یا بلد زکوة واجب شود و اگر تعیین زکوة فطر در هر یک  
 که خارج از بلد زکوة دهند است تعیین میشود حال او در جواز نقل و عدم  
 جواز نقل مثل حال زکوة مالی است اقوی که زکوة جواز نقل نیست و اگر چه  
 عدم نقل است الشایسته جایز است برای مالک عزل و تعیین زکوة را  
 مال مخصوص چه با وجود مستحق در بلد و چه با عدم وجود مستحق در بلد  
 بلکه افضل عزل و تعیین است و لیکن بعد از آنکه مؤنه نزد مالک  
 و مؤنه او عدم جواز تبدیل غیر او و اگر تلف شود ضمان نیست مگر با عقد  
 و تعویض و اگر قبض دلی فقره داد بر آن مؤنه برای مالک حاصل  
 میشود اگر چه تلف شود بعد قبض از جهة تعدی و تعویض الزامه  
 اگر ملوک خرید شود از زکوة بانمودن مستحق و از آن کرده شود و بعد  
 کسب کند و تحصیل مال کند نسبی و وارثند نسبت به بلد و بعد از آن  
 او علی الاقوی فقره است باید مال او را فقره داد بخلاف ملوک که  
 تحت سند باشد و خرید شود از زکوة که وارث بعد از نمودن از آن  
 نسبی و ضمان بر پدر امام علیه السلام است علی الاظهر اما مستند هرگاه جمع شود  
 در مستحق و سبب یا سبب که هر یک از آنها سبب صحا و مستند مثل نقل

۱۷۴

و در کتابه جایز است علی الاقوی عطا زکوة برای هر سبب است که غایت  
 از برای دادن زکوة در هر طرف کثرت بلکه جایز است دادن زکوة را باین اقسام  
 اولی دفعه بلی اگر داده شود باندازه که غناء بان معنی که کثرت  
 حاصل شود از برای دیگر جایز نیست دادن زیاد و یا طایفه قلة زکوة  
 فطر بفقیر واحد جائز نیست اگر از مجموع هم که مضایع اول فقره است و  
 بعد از دادن مضایع جائز نیست که کمتر از آن مقدار بکس دیگر  
 یاد و در هر دو یا سه در هر دو یا سه و مستحب و الحاق کردن طایفه  
 فقره که در مضایع اول و کمتر از نصف دنیا میدهند و در مضایع  
 تخمین است در دادن این مقدار و کمتر و این احوط است و همچنین در  
 این حکم در غیر این دفعه از مضایع اعیان و غلات السابغة که  
 دارد از برای مالک آنکه طلب کند از فقیر قلة چیزی که دفع کرده  
 بفقیر من باب صدقه اگر چه صدقه مستحب باشد اما اگر فقیر نخواهد  
 کند او را بعد از قیمت رسانیدن و مالک بجزد که احوط است و در هر  
 گزاهند در مالک هرگاه زکوة جز از حد آن باشد که ممکن نیست  
 استماع فقیر و او غیر مالک هم نمیزد و یا ضربه مالک سبب  
 غیر مالک الشایسته در احوال که حول مستحق است و انعام و  
 میشود زکوة واجب است بعد از دخول ماه و از هر هم علی الاقوی  
 بلکه کثرت که ماه و از هر هم حساب میشود از سال دیگر نه از سال اول  
 وفاقا

۲ و دون کمتر

اشفردی

وفاقا لجماعة و اقوی جواز تاخیر زکوة است بعد از حلول عزاء و اخراج کربلا  
 صبر نکرد باشد و چه افزای باشد و چه تخفیف از این اعتبار جمیع  
 شدن فقره و استطاف و استطاف از کسی که هر سال از زکوة میکند  
 و لیکن تاخیر باندازه باشد که بگوید در اواسط جمیع سالی و مثلاً در ماه  
 و یا سه ماه و چهار ماه و کافی تاخیر واجب میشود بجهت بودن مستحق و  
 بجهت خوف از ظالم که اگر ملققت شود میکند و اگر تعدیم زکوة قبل از  
 وقت جایز نیست علی الاقوی بلی اگر چه بدهند مستحق قبل از وقت  
 و در وقت زکوة حساب کنند زکوة بعد از آنکه دهند و گیرند و مال  
 متصرف بصفت محترم در سبب بکس و فقیر و مال باقی باشد بسیار  
 خوب است و اگر قبل از وقت زکوة داد بقصد احوال لازم بر کس بدهد  
 عین مع بقاء او و مستحق قیمت بلیغ التلحقه اگر کسی مالی داشته باشد  
 که بجهت نصاب بوده و بعضی از آن مال را بر ضایع بکس بداند مال باقی ماند  
 نزد مستحق بدون آنکه تصرف در آن بکند و ضعیف جواز است  
 علی الاقوی بر مالک که ضم مال قرض کند با مال خود و زکوة  
 بدهد خطا محتمل در نتیجه است و معلوم است که زکوة از جمله عبادات  
 و نیست در احوال و سبب عبادات اعتبار است و کلام در نتیجه است  
 اول در نتیجه کثرت و ثانی در کثرت اما الکلام در جهة اولی متصور است  
 بصورت چند و آنکه مالک از عبادات اخراج و ایضا باید قاصد

ان نقل

۱۷۶



دادن زکوة باشد تا زمانی که فقیر برسانید شود و بعد از آن کو قصد خود کرد  
 ضرر ندارد و دوم خود سبب باشد از اخرج و عزل زکوة باشد و اگر در وقت  
 کند از برای تقسیم کردن بفقراء اگر در فرض هم باشد نیز از آن دفع بفقیر  
 خودش بعد صبح است و اشکالی ندارد اگر چه وکیل نیز زکوة نکند و اگر  
 عکس شد یعنی می باشد وکیل شد زمان دفع و وکیل نکرد بلکه از قصد  
 خود برگشت زکوة حساب می شود علی الاصول بلی اگر از قصد برگشت و یا  
 نیت کرد علاوه از نیت وکیل تعیین به برانست حاصل است سبب مناسبت اخرج  
 و عزل خود مالک باشد و داد با نام و یا بی نام در زمان حضور و یا بفقیر  
 جامع الشرايط در زمان غیبه بعنوان زکوة و بعد از قصد برگشت ضرر ندارد  
 زکوة و اسقاط تکلیف از آن نام چه ای که نام و وسایع و فقیر قصد زکوة  
 در مقام دفع بفقراء بکنند و یا نکنند زیرا که ایشان و فقر است و  
 بدل آن آنها بقصد زکوة اسقاط تکلیف می شود و اگر مالک و یا وکیل او  
 زکوة داد بفقیر بدون نیت اگر عین مال موجود است نزد فقیر نیز زکوة  
 کند کافی است و اگر موجود نباشد و تلف یا تلافی شده باشد اگر کفر  
 عالم بعدم نیت باشد ضمان است و حساب کرده می شود مثل غنیه زکوة اگر  
 جاهل باشد از وجه تفصیل است بین تلف و تلافی در صورت اولی ضمان  
 نیست و در ثانیه ضمان است و اما کلام در جبهه ثانی یعنی لایزال است  
 مقام نیت قصد ربه یعنی ایان فعل بلای غیر پروردگار عالم و تعالی و غیره

انچه

انچه دفع میکند بفقیر زکوة است و یا کفاره و یا خیر بلکه احوط تعین است که کفاره  
 مال است نه زکوة فطره و وجوب و نیت لازم نیست و محتاج نیست  
 تعیین کردن صنف زکوة مالی یا غیره بلکه زکوة کوفته است و یا زکوة  
 و یا زکوة نقدین بلکه با اتحاد نوع حق و لو در بد باشد بین نوعین در فقه  
 ذی حق و حقوق واحد باشد تعیین لازم نیست مثل اینکه میداند زکوة  
 مستحق است بدو و قرآن و لکن نمیداند نسبت به مال زکوة است و یا کفاره  
 مستحق هر دو نوع فقیر است در این فرض لازم نیست تعیین بلی اگر بعد از  
 علم باشد تعالی بدو قرآن میسر شود و بدین نوعین که مستحق و یا کفاره  
 مثل زکوة و خمس باید در دو قرآن بدهد یکی بفقیر و یکی بکافر مشغول  
 الذکر رسید باشد که در این صورت دارن یک دو قرآن باید نفرستد از  
 بابت مال الذکر که کافی است و زکوة که در تعیین صنف لازم نیست  
 باین وجه اگر صاحب دو نصاب باشد یکی بچهار کوفته و دیگری  
 پنج شتر که برای هر یک یک کوفته بدهد باید بدهد که در مقام دفع بفقیر  
 کرد برای کوفته بدهد همان مستحق می شود و برای شتر کوفته دیگر  
 و اگر در مقام دفع بعنوان زکوة دارد و تعیین نکرد احوط احتیاط آن  
 کوفته است برای هر دو علی وجه التوزیع دفع بفقیران برای کوفته  
 و دفع دیگر برای شتر و نیت از برای او تعیین کردن برای یکی از آنها  
 بعد از آنکه دفع بعنوان یکی باشد و اگر مالی داشته باشد باین نیت زکوة

نیت از زکوة

او را بدهد و این طور نیت کند اگر مال غایب عن عالم باشد این مدفوع  
 زکوة باشد و اگر تلف شده باشد صدقه مستحب باشد اسقاط تکلیف می شود  
 و ضرر ندارد از این مقام و هم صحت است اگر نیت کند که مدفوع زکوة باشد  
 اگر مال غایب عن عالم باشد و اگر معلوم شد که تلف شده و عین مدفوع  
 باقی باشد اخذ می شود از او و اگر مال دیگر دارد حساب میکند از برای او  
 و اگر تلف و تلافی شده باشد اگر قبض عالم بوده بدلف صاحب شتر و غیره  
 و اگر جاهل بوده وجه تفصیل است بین تلف و تلافی در صورت اولی ضمان  
 نیست و در صورت ثانی ضمان است لهذا تمام الکلام فی زکوة المال اقا  
 کلام در زکوة فطره و آن نیز از واجبات است و از واجبات است و می شود  
 که آن شرط قبول روزه رمضان و موجب حفظ نفس و مظهر جسم و قلب  
 از قتل است معنوی و بیان او در ضمن چند فصل است فصل اول در  
 دهنده زکوة فطره است و معتبر است در او بلوغ و عقل و حریت پس  
 واجب نیست بر طفل ناز برای خوردن و ناز برای کسی که عیال او است  
 می شود بلکه احتیاطا اخرج از مال طفل نسبت به حق ثابت است  
 اگر چه بگویم او را در زکوة مال طفل و هم واجب نیست بر بچگون و نیت  
 و کنیز چرخ باشد و وجه ثبوت حریت کرده باشد مثل ام الولد و کنیز  
 مشروط و مطلق آنجا است که هیچ چیز از او نداشتند باشد بلی اگر  
 بعضی از آن شده احوط اگر نکون اقوی واجب بر او است مانند آن که

ازاد

ازاد مد است و ما بلی او بر موی و هم چنین است و واجب نیست بر کسی که شیعه  
 باشد قبل از دخول مسجد و بعد از دخول مسجد هوس کردن و یا بلی  
 الاظهر و همچنین معتبر است در دهنده زکوة غنای بفقیر مالک بود و نیت  
 سالیانه خود و عیال خود فعلا و یا سابقا بلکه محال را بزرگ مقدار  
 فطره از این زکوة سالیانه را با اجتماع شرایط واجب است اخرج زکوة  
 کند از خود و از هر کسی که عیال او است سوائی آنکه بوجه باشد واجب  
 التفقه و مثل زن و معلول و پیر و مادر و اولاد یا بنوه باشد واجب بفقیر  
 او مثل سایر ارحام و اجانب و ضابطه در وجوب در واجب بفقیر و طایفه  
 فقیر است مثل اجانب و غیره و نیت کافی است علی الاصول پس  
 اگر زن و یا غلام و یا بنو عیال از عیال او محسوب شوند فطره آنها  
 واجب نیست چه از عیالات و کبری محسوب شوند یا نشوند و اگر معسر  
 باشد که بر او فطره واجب نیست بجهت صغیر بودن اما فقیر بودن واجب  
 نیست بر او فطره عیال هم بلی اگر عیال خود شش نفر باشد اقوی وجوب  
 فطره است از مال خود و اما اگر عیال غنی باشد و جامع شرایط وجوب  
 باشد فطره عیال اسقاط است چه از او فطره معسر کند و یا نکند و اما  
 صنف رخصه عام کسی را گویند که نازل شود در خانه کسی بجهت خوردن  
 خواه صاحب منزل دعوت کرده باشد و یا او را دعوت نکرده باشد و  
 کفایت میکند در صدقه و او را در منزل عینان قبل از نیت هلال شوال



و برون او در اینجا بعد از مرگیت و لو تمام سب را غافل و چیزی بخورند  
 صاحب خانه علی الاقوی و عیال بودن در او معتبر است اگر چه جای حق  
 فرمودند بلکه نسبت با کثرت و اندک کسی یا غافل از کسی شد از حیوان  
 ضیف و میزانی و مانند در اینجا فطر او بر صاحب خانه نیست اگر چه چیزی  
 بخورد بلکه فطر او با خودش هست چنانچه و اگر نیست فطر او غیر از  
 کسی که طعام بفرستد برای او در شب عید قبل از روزه هلال و فطر  
 صیف بر میزان است در وقتیکه شرایط در میان و اگر چه باشد  
 خواه میزان بدهد فطر میزان و یا نه و خواه میزان غنی باشد  
 و یا نباشد بلی اگر میزان فقیر باشد و یا غنی از رات بر خود و یا  
 فطر دارد و اگر در صورت غنی بودن میزان میزان فطر خود را  
 بدهد چه علی وجه اصل و چه علی وجه انبساط نیز قابل بودن از میزان  
 سبب سقوط فطر از میزان است و بلی اگر بدهد با اندک میزان حاجتی  
 فرمودند سقوط از میزان و نیز در حقیر محل اشکال است احوط عام  
 در سقوط است و مثل میزان است حکم عیال چه واجب الفقه بر چه  
 نباشد با وجود غنا و معیل در سقوط فطر با عیال غنی است سقوط و  
 اگر معیل فقیر را و فطر از عیال غنی کرد علی وجه تعبدی در سقوط فطر  
 از عیال را نه صحت محل خلافت احوط اگر چه فطر عیال سقوط  
 و مستحب است از برای معیل فقیر در فطر خود و عیال را و اگر در نزد او  
 نباشد

نباشد مگر مقدار فطر یک نفر جایز است هر یک یکی بدهند تا آخر یعنی  
 دست بدست بدهند و آخری میدهد بقدری غیر خودشان باشد و اگر  
 این است که هر یک فطر مستقلا باشد لازم است بینه فطر هر یک را بدهد  
 صغیر از جانب صغیر نیست کند و سالی چندی مستحق است لابد است از بینه  
 بر او اقلی اگر کسی مستحق عیال کسی شود در خانه دیگری و یا در غیر بلد دیگر  
 و خرجی میدهد برای او فطر آنکس بر خرجی دهنده لازم نیست و اگر فطر  
 متعارف در منطقه عیال با او قرار میگیرد بخوراک و پول مال فطر او بر  
 عیال دهنده لازم است ثانیاً اگر چه و نو که در خانه نگاه میدارند  
 اگر بطریق متعارف عیال با او نفقه میدهند و از عیال محسوب شوند فطر  
 او بر آنهاست و اگر بول میدهند از باب اجرت و بخارج بعد از او است  
 فطر او بر اقا لازم نیست ثالثاً حضور شخص در وجوب فطر لازم  
 نیست بلکه لازم فطر عیال غایب است در وقتیکه از عیال محسوب  
 شود و هرگاه سبک شود در حق غایب مستحق باقی و حق و عیال او نباشد  
 و همچنین اگر سبک شود در باقی بودن بر عیالیت فصلی و قسم در  
 جنس فطر است و مقدار آن اما اولاً ضابطه در جنس بخور و کفای  
 در فطر است که آنچه قوت غالب بخور انسان است مثل غلات و  
 و برنج و ارزن و نخود و عدس و سیر و کشک و مانند اینها نه مثل خیار  
 و چغندر و خرما و زرد و غیره و مانند اینها خواه قوت غالب

شخص باشد و یا نباشد پس جائز است که قوت غالب بخور است  
 بر نخور بدهد و قوت غالبها غیر بخور است بر نخور بدهد و کسی که قوت غالب  
 او بالاتر است بر بدهد و کسی که قوت غالب او پس تر است بالاتر بدهد  
 و جایز است دادن فطر عیالات متعدده از اجتناب تعدیه و اما دادن  
 فطر یک نفر را مگر با اندک جنس احوط عدم کفایت است و کفایت است از  
 قیمت اجتناب از کفر در فطر خواه قیمت جنس بلند باشد و یا قیمت  
 پست باشد بدهد و در کفایت نصف می دانند جنون قیمت از یک جنس  
 محل اشکال است احوط آن است که آن طریق کنند و در قیمت تجدید از نوع  
 نویسد و مرجع قیمت سوق بلد است و افضل دادن خرما است  
 و بعد از آن کشمش است و بعد از آن قهوه و سویق و بدهد قوت غالب بلذات  
 و اما مقدار فطر یک صاع است از جمیع اجناس حتی اگر بنا گذارند که بیش  
 بدهد بقول کفایت کمتر از صاع در غیر ضعیف و مقدار صاع مشخص  
 چهارده مثقال و ربع مثقال است و بصطیح و هوزل را بر آن که معتبر  
 از هزار و در دست و هشتاد مثقال است از نصف من چیز و کمتر است  
 و بحسب حقه معمولی بخف شرف است که هفتصد و سی و سه مثقال  
 و شصت مثقال از سده و چیز کم است فصل سیم در وقت فطر  
 فطر است وقت وجوب آن علی الاصول وقت غروب است و اگر در  
 آخر ظهر رمضان که در آن هلال می آید بکافه جائز است که جامع شرایط  
 باشد

باشد پس اگر صبی بالغ شود و بخور عیال شود و فقیر غنی شد بعد از روزه  
 هلال اقوی عدم وجوب فطر است بلی احوط دادن او است بعد از  
 رؤیت و جایز است اخراج فطر بعد از وقت وجوب و افضل آن  
 بعد از طلوع فجر صادر و بهتر آن است که قبل از غار عید بدهد و اگر  
 وقت وجوب نوال و زرع است پس اگر در وقت غروب بدهد بکند  
 تکلیف با و ساقط بلی احوط آنست که اگر بدهد در وقت بعد از زوال  
 اداء و قضاء نکند و در ایامه صورتی است که عمل نکند باشد یعنی  
 تعبیه فطر نگردد بجز در وقت در حال خاص نگردد باشد و الا تأمیر  
 از وقت و در خارج وقت دادن ضرر ندارد خصوصاً انتظار انقضای روزه  
 محتاج باشد مگر تاخیر بخور عیال باشد و اقوی جواز آن است تا بعد از  
 مستحق و عدم مستحق و تلف بعد از آن از حیث ضمان و عدم ضمان و جواز  
 حمل به بلایان بلد دیگر و عدم جواز بخور است که گذشت در روزه مالیه و  
 معین شدن فطر در جمله مالیه که باید بداند فطر محل اشکال است احوط  
 تعبیه در مقدار مساوی بخور عیال باشد مگر اگر کسی عیال در آن باشد  
 باز خلافت و اشکال ندارد و اگر یکی از آن را بعد از حصول تعبیه در آن  
 خالی از مال نیست و جایز نیست تبدیل بعد از آن را از آن بعد از تعبیه  
 قسمه فطر شود و الا در آن را در آن است تبدیل و اصل چهارم در مستحق  
 روزه فطر است بدانکه مستحقین این روزه هفت طبقه است و کلاً احوط







بیاوردند بلکه عرض شد باشد و بعد عود کند خمس لازم است و اگر  
 جماعتی در ملک باشند و معدن آن همه هر یک از شرکاء و بقدر  
 نصیبش در شکلی و خلافی در وجود خمس نیست و اگر سهام آنها متضام  
 بقدر نصیبش در احوط و جوی خمس است و اگر معدن متعلق شد در دو  
 نوع و یا بیشتر و مجموع آنها اگر بقدر نصیبش در آن هر یک بقدر  
 نصیبش در خمس لازم است بخلاف آنکه اگر معادن متعارف شدند  
 چیزی که از آنها بیرون آید و هر یک در نصیب بقدر نصیبش  
 خمس لازم نیست بل خمس لازم است از باب امتیاز مکتسبات با وجود شرط  
 و اگر خمس معدن را بیرون کند قبل از تصفیه از هاردن و معدن حمزی  
 نخواهد بود مگر علم داشته باشد بزیادتی و یا مساوی بودن آن  
 معدن از وجهه بان چیزی که بعد از تصفیه بیرون میکند و اگر کسی  
 اجیر کند بجهت بیرون آوردن معدن و بیرون آوردن خمس بر مستاجر  
 نه بر اجیر زیرا که معدن ملک است اگر چه اجیر قصد خود را کرده باشد  
 و اگر اجراج معدن در ملک غیر باشد معدن مال صاحب ملک است خمس  
 بر او لازم است و چیزی بر بیرون آوردن او نه نیست اگر اجراج بدو  
 اذن مالک باشد سیم گفته اند با و علی الاقوی مالک است که چیزی  
 شده باشد در بیرون آوردن خاک و یا غیره و سکون طلا و نقره و  
 و اجزایات و غیره و آنچه خارج شود و حق است بر او بیرون آوردن آن  
 که بیرون آید

که بیرون آید و باید در ارضی از ارضی است و باید در ارضی از ارضی  
 در صورتی که ارضی محکوم است ملکیت و اجدید و ارضی اسلام باشد  
 و چه باشد و باید با ارضی اسلام بود که در سلاطین اسلام و در صورت  
 ثانیة التوسیل شده است و خراجها و کثرت و در میان کوهها  
 آنها مثل صخرة اولی محکوم ملکیت و اجدید و اگر بیرون آید در صورت  
 و اگر مالک ندارد مثل یافت شده در شام عام و در قبرستان  
 و در مسجد و اما مزارها آنها علی الاقوی مال واجد است مگر در جمیع  
 صورتها و مگر خمس را بر همدیگر مال واجد است و احوط الحظر و محرم  
 المالک در صورتی که در ارضی اسلام ضعیف است و اگر یافت شده  
 باشد در ملک مالک معین اگر ملک مال خود باشد است و تحصیل آن  
 او را با حیاء آنها مال واجد است مگر و خمس او را بر همدیگر مثل ثابوت  
 تحصیل کرده باشد او را بخیرین از اشخاص معین و اگر زقران خارج  
 معلوم نیست که مال آنها نیست مثل سکون است بیکه سلاطین  
 از اسلام و گفته اند مثل سابق مال واجد است بعد از اذن و خمس و اگر  
 قرآن موجود باشد در عدم ملکیت سابق و احوط مال برود مال  
 فرو شده های سابق باشد و خمس لازم است اگر باع مدعی ملکیت شود  
 و محتمل شود با صدق و قول المومنین و معتبر است و اگر بی ملکیت  
 از خود کند که در این ملائع و ارضی اسلام باشد مال واجد است و خمس

بدهد و اگر از اسلام در او با مدح و جهل مالک بر او جاری کند  
 و مثل او مدح و کرامت است اگر آن مال غیر واجد باشد مالک  
 بودن و مال واجد بودن و جهل مالک بودن و ملحق است بکس  
 اگر کسی مایه خرید و یا شکاری خرید بخرید بخرید که بعد از آن در کار  
 رشک فتنی و در مایه مایه یافتی پیدا شده مال واجد است چه قبل  
 جواهر است باشد چه از قبل نفوذ سکون بسکه اسلام باشد  
 همچنین ملحق است بکس دیگر که از حیوان اهلی بخرید و بخرید که بعد از آن  
 ذبح پیدا شود چیزی که قیمت داشته باشد در تعریف کردن آن  
 بیایع اگر دعوی کرد که از من است با و میدهند بدون مطالبه  
 و معین و اگر آن مال مشتری است و خمس او را بدهد و دیگر لازم  
 نیست تعریف کردن مال قبل از بیایع اگر چه بعضی گفته اند این  
 چهارم غوص و مالد و بیرون آوردن لؤلؤ و مرجان و طلا و نقره  
 و امثال آنها است از زمین یا بفرقه فتنی در آن چه آنکه اگر خواسته  
 شود بر بیایع و یا بستاند شود و واجب است و خمس در آن بدهد  
 از آنکه بوده باشد قیمت و اگر بیرون آید و در کمتر از یک سال  
 لازم نیست و بیایع عاقل است از یک سال شرعی که بعد از آن  
 از طلا و سکون و حکم بعد از اخراج و بعد از خرج و تعدد نوع غوص  
 که گفته شد معدن و قول بقدر ضعیف است پس اگر از این و دیگرها  
 بیرون

بیرون آید و در ارضی غوص و یا اخذ کند که در مایه غوص بر او  
 جاری نیست و یا با غوص بیرون آید از زمین یا مایه و یا چیزی دیگر  
 و یا بیرون آید از زمین یا مایه غوص بیرون آید و در ارضی غوص  
 مصر و امثال آنها حکم غوص جاری نیست و داخل در ارضی مکتسبات  
 حکم و غوص بیاید و همچنین خارج است از حکم غوص هرگاه که  
 کند از غوص در حال آنکه ان غوص قصد ملک نکند باشد و مثل این  
 در خروج از غوص هرگاه بیرون آید در اموال غرق شده بر او  
 کان باشد جواهرات اگر بکس مالک شدن غاصر بعد از اعراض صاحب  
 ان العینا بخرید و در وقت و اورد شده است و غیره که ما خود شد غوص  
 حکم غوص و ارضی که ما خود شد از آنکه در مایه و یا مری بجهت از باع  
 مکتسبات و در وجوب خمس در کفر و معدن و غوص بعد از اخراج  
 از برای آنها اگر کنند زمین و شمشیر کردن و چو لادن برای فرو رفتن در  
 اب و آلات و غوص و نصاب در ملکات مثل هر بعد از بیرون کردن  
 مخارج است بجمیع خریدن زمین است زمین از مسلم چه از برای زرع  
 باشد چه از برای بنا و ساختن و چه بوده باشد از زمین از آن زمینها  
 که در آن خمس واجب شده مثل ارضی موقوفه عوه که خسارت ارضی را  
 دارند باهل خمس و اهل خمس فروخته اند و چه بوده از زمینها  
 پس اگر بنا بخرید بدون ارضی لازم نیست قطعا و اگر خرید بنا با ارضی



وارض بالبيع باسند ظاهر عدم وجوب جنس است و نیست از برای اهل نفس  
 الزام نمی بقیت بل از برای آنهاست الزام جنس نفس ارض و اگر کسی  
 خص یا نیا فرود بر ذبی با زار او اخذ خمس میکند و هر کس بدو  
 از بیع بسیار معاوضات کما هو ظاهر بعض الاصل و عطفوا استقالا  
 کما هو ظاهر بعض الاخر و حجی ندارد ششم مال مختلط بجماعت است  
 توضیح الحال از او موقوف است به بیان صورتی پس میگوید مختلط  
 حلال بجماعت یا نه نیست یا مال حرام و معلوم است قدر او مالک  
 و یا معلوم است قدر او مالک و یا معلوم است قدر او مالک و یا  
 غیر معلوم است از جهت قدر و مالک و در فرض اول خلافی و اشکالی نیست  
 و جواب مردان مال مالک و در فرض ثانی حکم بمثل مالک باید جاری  
 شود و از صدق داران برای مالک الاقوی و در فرض ثالث اگر مالک موقوف  
 بالتفصیل باشد تکلیف صحیح کردن با مالک است و اگر با حق بصلح  
 قتیقه احتیاط داران بمقداری است که بقیوم بپایان حاصل شود  
 و جایز نیست داران بمقداری که بقیوم بپایان دار و در هر مورد بطریق  
 برائت است و اگر مالک معلوم بالا جماع باشد علی وجه ششم الحق  
 باز تکلیف بصلح است اگر با حق بصلح نشود و الا او بیعاری جمیع حکم کنین صلح  
 کند با او و مال اطلاق حکم بشیرت نیست بین آنها و در فرض ثالث تکلیف  
 بجنس داران مال است و در تکلیف و نظایر مال با و حاصل میشود و مصرف آن بجنس  
 مثل سایر

میرزا یحیی  
عمر قاسم

من سائر خصمه است و تحقیق با حق با نام نذر علی الاخر و در صورتیکه علی بن ابی طالب  
بزیاید و ناقص بودن حرام از نقد از خمس اشکال ندارد بلکه خلاف معنی  
نذر است و اما اگر زیاده از نقد از خمس بوده باشد خمس بر دهد و از این صله  
و اگر کمتر باشد تکلیف صدقه دادن است و احتمال وجود خمس در جمیع صور  
ضعیف است و اگر بعد از دادن خمس معلوم شود مال ناقصی عدم ضمان دفع  
و احوط ضمان است بجهت خلاف بعضی الاعظام و اشکالی نیست در صدقه دادن  
در حق نقصان و زیاده از خمس کلام و اشکال در مقدار آن نیست و ضمانت  
و احتمال ابراعات احتیاط کند تا تعیین کند بر بابت و احتمال انکفاء  
بقدر بقیه با اشتغال و ابراعات ظن کند بر شخص صدقه را و باید  
آخر بهتر باشد هفتم ابراج مکاسب است یعنی از جمله چیزها که خوش  
و احب می شود ابراج مکاسب است و کلام در او تأمل در موضوع او است  
و آخری در مؤنه اما کلام در اول مراد او چنینی است که زیاده از نقد  
مؤنه نسأل الله بخود و عیال خود چیزی را عیال واجب النفع خود بخود باشد و یا  
از ابراج و مضاف تجارت از سایر کارهایی که از صنعت عمر زیاده است  
اعمال از حیاطه و کتابت و تجارتی و بنائی و قاصدی کردن و عیادت از  
صوم و صلوة و حج و زیارت و تعلیم اطفال و هر عملی که برای او واجب باشد بلکه  
مطلق فایده اگر چه با کسب حاصل نبوده باشد و هدیه و عیادت و مال  
موقوفه و غیر از آنجا که مکان او زیاده باشد و عوض خلع و صدق و غیر

می شود و اگر ممکن از آزاد بوده و معامله در داد و گزیده از مؤنه محسوب نخواهد شد و اگر دین مال اهلان سائل باشد اگر قرض کرده برای تخریب خود و عیال خود یا قرض کرده برای سرهای دیگر چه برای اکارا یا برای بلند حساب شود از مؤنه و اگر قرض کرده و بلا انشاء خرج نباشد ظاهر آنست که از مؤنه حساب نخواهد شد و اگر از قبیل ضمانت بوده باشد مثل چیزی دادن بظالم بطریق تعارف یا هوای متعارف نزد اعیان برای حکومت و سلطان چیزی می ستارند و در عینت نسبت بهای آن از مؤنه است و اگر از یاد متعارف شد یا از مؤنه حساب نمی شود و اگر از قبیل خسارت ضرر شد پس آن ضرر و خسارت یا از طرف ظالم و سارق است و یا ضرر و خسارت بخاطر سابقه است و یا ضرر و خسارت بخاطر سابقه است و یا ضرر و خسارت بخاطر تعارف همین عالم است چه ضرر و یا معامله کرده باشد و یا بانکار مشتری و اگر ضرر و خسارت بواسطه تعارف ظالم و سارق باشد و غیره یا بخاطر محسوب از مؤنه نیست و همچنین ضرر و خسارت در مال تجارت سابقه و اگر ضرر و خسارت در تجارت سابقه حاضر باشد چه بانکار مشتری باشد و یا بواسطه ظالم و سارق و یا بجهت حصول او در معامله مثل اینکه اگر آن خرید و بعد ضرر و خسارت در آنست یا خسارت این تجارت از مؤنه بعزل آنست که هیچ در تجارت دیگر حاصل شود و قول است ظاهر احتساب است و او را یا احتساب از مؤنه

مؤرخ

و نیز کسی عیالی و غیره خشت از جمله کماست و اما کلام در مؤنه پس  
میگویم مؤنه باز قبیل نفقات است و از قبیل دیون و از قبیل غرامات  
و خسارات و اگر از قبیل نفقه باشد باید رفتار او بر نحو اقتصاد و  
تدبیر باشد به غیر و اسراف و بختی که عرفا بگویند مانند آن خود  
رفتار کرده از اکل و شرب و لباس و مسکن و زیاده روی کردن و  
بر خود و اهل خود و ملک و ضیق گرفته و از جمله نفقه است بخارج زن  
که حق و عروس کردن برای او و اداد و فرستادن و دختر خانه شوهر زن  
زیادت قبول گرفته و هفتن برای حج اگر هان سال استطاعت حاصل  
باشد و اگر بتدریج تحصیل استطاعت شد باید با ایضاً از غیر محسوب  
از نفقه خود و نه سایرهای قبل و ملائکه کسب بعد از خارج در هر سالی  
مبلغی زیاده و در هر سال پنجم استطاعت حاصل شد خمس سال پنجم را  
نباید بدهد و اما خمس چهار سال قبل را بدهد و از جمله نفقه است  
مهمانی و مروت و اهدادن و بخارج در علم رض خورد و بستگان او  
و بخارج سفر طاعات بلکه سفر مباح و از جمله مؤنه است اما البیت  
از قبیل نفوس و ظرف و غیرها و کسب لایق بحال او اگر شخص عالم باشد  
و از جمله مؤنه است و زورات و کفارات و غیره که واقع نبود و هر چیزی  
که عرفا او را بخارج حساب میکنند و اگر از قبیل دیون شد اگر این مال  
سنوات سابقه باشد و ممکن از اداء نشد تا در این عام از جمله مؤنه محسوب  
میشود



در بعضی از اینها

بیشتر است از تمام در بعضی اوقات دیگر هیچ کند و مثلاً بقیه تمام کند  
چند است از جهت توضیح و تقسیم کند مثلاً الاولی آنچه ذکر کردیم  
از اشیا بی که در او خمس واجب است نصایب معتبر نیست در وجوب  
مگر در کتب و معدن و غیره و ذکر نمودیم که نصایب و غیره و کتب  
و نصایب کتب اگر طلا است باید بعد از اخراج مؤنه و غیره و بیست  
باشد و اگر نقره باشد باید بعد از اخراج خارج و بیست در هر یک باشد  
و همچنین معدن نصایب و بعد از اخراج خارج نصایب است و تفاوت  
نقره در وجوب خمس بر معدن فقط احتیاط است الشائیه و وجوب  
در اشیا بی که مذکور بود و بیست است که باید در اول از مندا مکان را در  
۱۷۱ ارباب مکاسب که شارع مقدس از فاقا بر مالک تو معذره داده  
تا کتب سال تمام شود چنانکه بعضی اصحاب فرمودند الشائیه و تقصیر  
نصوص و ضایع علم استرطاب و عقل در وجوب امور مذکور  
سبب وجوب خمس است مال که هر کس باشد بی در صورت مالک بعضی  
و بخوف شدن از دست بردن یا خراج خمس کند از مال او بی علیه الزامه  
انچه ذکر کردیم از اعتبار اخراج مؤنه سنده اختصاص بر ارباب مکاسب  
دارد و در عین همان اعتبار اخراج است که جهت تحصیل از مال مذکور  
لا غیر بی ارباب مکاسب آنها شریک است در اعتبار اخراج است  
تحصیل الحاقی است در بیان مبدء سنده است و در مال ایجاد  
تمام است

غیر از کتب

تمام است و احتیاطاً کفایت بازده ماه در وجوب خمس ندارد و کتب و غیره  
و استیفاء سال علی الاظهر زمان شرع یک سبب است و باید در اینها  
من غیر کتب از زمان حصول قائله است اگر چه کتب باقی معذره  
داشته باشد و آنچه هیچ مجموع سنده بعد از اخراج مؤنه سنده از باید  
خمس را بیرون کند و تفاوت ندارد در این حکم بین انواع و اقسام  
چهاره منافع و هیچ داشته باشند و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی  
تفاوت نمایند و حیث الزام و القدر و چه متساوی باشند  
آنکه هرگاه باقی تفریق در وجهها عرض خود را مقصود انفعاله بشود  
او بیست از باید از مؤنه را باید خمس بدهد که داشته باشد و اگر مقصود  
تکلیف نفس اشیا است ظاهر وجوب خمس است در زیاده و کمبود  
قیمت آن در وجهها با زیادتی عین و کلفی در دست و ثواب اخراج  
و منطوق در وجوب خمس در ارباب مکاسب ظهور بر وجوب خمس است نه نقد کردن  
منافع و هیچ پس از ظهور هیچ شده و هنوز در وقت است که  
جنس او السابیه ذکر کردیم مراد مؤنه سنده خارج بر وجه اقتصاد  
پس اگر سرفه زیاده روی کند در خارج حساب میشود و بلا اشکال  
بلکه عدم خلاف و اگر تفریق و تکلیف بر خود و عیان خود زیاده  
نوی و وجوب خمس است در زیاده که منطوق مؤنه فعلی است و هر چه خارج  
کرده است همان مؤنه است الشائیه هرگاه که باقی خرید و بیست از آن

م ۱۶۸ در اینها  
من غیر کتب از زمان  
معدن و کتب

انکه

و مادی بی جهت سواهی مثلاً زناه کرد و بیست بجهت او در زمانه و منطوق  
اشکال و بوجوب اخراج شد باید خمس آن تمام بجهت تحصیل باشد و غیره  
و اگر تفریق در وقت بیست و تفریق در وقت بیست و تفریق در وقت بیست  
و اگر تفریق در وقت بیست و تفریق در وقت بیست و تفریق در وقت بیست  
و کاسبی کرد و شصت تومان شد و خمس بیرون نکرده باز کسب همان منافع  
کرد و تا بیست تومان کرد باید بیست و شصت تومان از بیست  
خمس بدهد و وجوب معلوم است الا شریک که هرگاه خود شخص طاعت کند  
خمس نیست و وفاء مؤنه سنده او میکند و هیچ از تمامه کرد و مثلاً  
در اعتبار مؤنه از مال و یا از هیچ و یا توابع بعضی از مال بعضی کتب  
در هیچ و بعضی اوقات عدل اخراج است و حوط اول بی خانه و کتب و غیره  
البیت از فرض خارج است باید مال از غیر اینها باشد و اولی عدم  
مؤنه است از هیچ هرگاه کسی بر تمام یا تکلیف مؤنه او را بدهد الحاقی  
بدانکه خمس تعلق میکند بر بعضی در جمیع مذکور است و اهل خمس شریکند  
در مال مالک بیکر عیسای که چنان است برای مالک اند و خمس از تفریق  
من الشائع علی مالک بیکر معامله کند با پنجین بیکر و تعلق خمس بر  
م و در بعضی تصور نمیشود مودون التزام بقیمت با علم بوجود آن معامله فاسد بجهت بر و احکام  
فاسد و غیره و بعضی تصور نمیشود مودون التزام بقیمت با علم بوجود آن معامله فاسد بجهت بر و احکام  
بر او جاری و اگر معامله با مودون التزام بقیمت بجهت بر و احکام

صحیح و انتقال حق از عین بعضی در این هنگام و بیکر و بعضی متعلق  
حق اهل خمس چنانچه در اخبار کثیر است و کاری بیشتر چنانچه در اخبار کثیر  
است که تا شریک نیست سبب نفر از سادات زاید از مؤنه سال او را که هو  
المشهور انک الشائیه که شخص قبل از حول در ارباب خمس را بیرون کرد  
و بعد از حول او معلوم شد نقصان اتمام ناید و اگر معلوم شد زیاده  
داده اگر مستحق عالم محال بوده است و از میکند باقیه عین و باقیه حساب  
میکند از وجه دیگر و با علم ممکن از استرداد نقصان کند و اگر کتب از جاهل  
بطل باشد و تلف شد و نیست از برای او وجوب چنانچه ظاهر اصحاب است  
و اگر باقی است از زیاده و اگر کمتر از آن ممکن است و باقیه و الا نقصان کند  
الرابعه شریک که کاسبی میکند در خانه شوهر خود و یا کاسبی میکند در خارج  
کسی که خدمت او را میکند و خارج او است باید خمس از او بدهد و در  
اخراج مؤنه سنده زیر مؤنه بر شوهر و اقامت محبت و غیره  
در میان قسمت خمس و میان مستحق او پس میگویم باید خمس را شریک است  
کرد علی الاصح سه سهم و مال امام و سه سهم و مال شایقی و مال  
و این شریک از سادات و غیره و الا احترام و سه سهم امام و مال شایقی و مال  
خدا است و سهمی دیگر مال رسول الله است و سهمی مال ذوی القربی است  
و سهمی مال معصومان است و سهمی مال رسول الله است که سهمی مال امام  
و سهمی مال خدا است و سهمی مال رسول الله است و سهمی مال معصومان است و سهمی مال ذوی القربی است

نهم



مخمس

و باید که پنج خصل از طوایف مذکور کسافی باشند که منسوب به طایفه از طوایف مذکور  
و کفایت نمیکند انسابیان نیز که از طوایف مذکور که چنانچه فرموده و اولاً از طوایف  
خطی از خصلت و این خصلت از طوایف مذکور که در اولاد هاشم که خداوند عالم رحمت  
نموده و عموماً از آن قوم که از طوایف مذکور است و طوایف مذکور در این طوایف مذکور  
و عیناً هستند بلکه شرافت در این طوایف مذکور است و طوایف مذکور است  
کسانی که علقه او بر پیغمبر پیش تر است و تصدیق نمود مدعی محض نیست  
الا اینکه شریعت و کفایت از طوایف مذکور و شیاع من دون فاده علم نزد حقیر  
انکال است بلکه قوی عدم کفایت و تصدیق است در مستحق از طوایف مذکور  
علاوه از سیادت فقر و قول عدم اعتبار فقر در تباری و این دلیل ضعیف  
و اما این یعنی خردی بودن پس بغیر از شاعری بودن جایز نیست دان  
خمس فضلاء از کاف و عدالت شریف است بل باید بخوبی باشد که خصل  
مصرف نماید و باید واجد فقره خصلت باشد پس جایز نیست  
خمس دادن با و احتساب کردن از با فقره که هر جائن است دادن از با فقره  
و طبعی برای دادن فقره عیال اگر آن واجد فقره صاحب عیال باشد و نسبت  
بطوایف مذکور لم بطور و تمسک بازم نیست علی الاشیء و مراد از این  
چهار است و مراد بهست عیال بقضاء افراد طوایف مذکور است و این  
نقل خصل از بلدی بسوی بلدی دیگر اگر چه حق در هر بلدی معین است و این  
باضافه و اگر حق در هر بلدی معین است هر که از طوایف مذکور در هر بلدی معین است

باین بلد

باین بلد قریب بعد و لکن هر چه در صورتی که فقد مستحق باشد و این در صورتی که  
در جایز برای بلد بعد بنابر آنکه نقل از بن فقیه جامع کثر است و این  
بر او نیست که حق در هر بلدی معین است و این که فقد مستحق در هر بلدی معین  
او هم در هر بلدی معین است و نقل واجب در هر بلدی معین است و این  
صورتی است اولی که مؤید بر خود مکلف است و جایز است کسی که زنده او  
مستغول است بخمس حواله بدهد حاکم سریع مطاع و از باب خمس مطاع  
سهم امام باشد و وجه سه طوایف مذکور باشد مال که از برای او است در فقره  
دیگری و بعد از قبول حاکم سریع فقره او بری میشود بخلاف آنکه حواله دهد  
خمس را بخمس معین از طوایف مذکور ظاهر علم صورتی است زیرا که محال است  
فقره محیل نکند و فقره مستغول بنوع است بل که مقصود بجهالت و کالت  
در بقضای فقره است و بعد از فقره معین شدن مال آن وقت از باب خمس  
بردارد ظاهر عیناً در هر بلدی معین فقره حاصل میشود و مستحق سهم در آن مال  
و مراد از این است که امام مالک است و بدین معنی که در هر بلدی معین فقره  
در هر بلدی معین فقره در هر بلدی معین فقره در هر بلدی معین فقره  
خدی عیال و نسبت به پیغمبر و بعد از او با عیال و عیال و عیال و عیال  
اول در بعد از او است و او چند چیز است اول غنیمت در مقام قتال با کفار  
در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
از آن امام پس از عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

نیمه

غیر از آن که در هر بلدی معین فقره حاصل میشود و مستحق سهم در آن مال  
بیاورد و بدین معنی که در هر بلدی معین فقره حاصل میشود و مستحق سهم در آن مال  
فوق از باقی از اخذ است و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
بلدی در آن امکان از آن امام و نقل کردن با کفار هر دو از آن و سایر اموال  
منسوب به ملک معین نیست و اگر معطله بشود معطله معطله است و فقره  
هنگام است و برای معیال است زیرا که کفالت حلال کردن این  
برای اموال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
بسلطان کافر است از اموال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
امام قبل از قیامت غنیمت برادر برای خود از سلاح و اسب و کینه و غیره از آن  
چهار را از حق مسلمین بدون جنگ و قتال از کفار گرفتند و چنانچه  
باشند اهل و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در آن وقت و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
مسلمین است و اما امراضی که فقره و غلبه ما خود باشند از آنها معیوم از عیال  
الفقه مال جمیع مسلمین است بخلاف اموال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
مستحق از آن حق مسلمین است و فقره و غلبه ما خود باشند از آنها معیوم از عیال  
و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در آن چنانکه از طوایف مذکور با کفار یا عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

فعل

فعلی باشد که از خلافت ظاهر در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
از حق مسلمین است و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در بقای او بر ملک مالک اگر چه عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
و بعد از او است و در مالک شدن شخص یا عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
ملک یا عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
بودند حال فتح در ملک شدن از برای عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در حمله و غارت و اموال آنها چه زیاده باشند و بعد بکشد از اموال و عیال و عیال  
و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
درون عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
الاصاله و قسم تا بی محتاج بالا الصاله و این یعنی است مالک خاص ندارد و ششم  
سرکوها و انچه در آن است از اسباب و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
زمنی است که محل میل باشد و اجاب یعنی زمین فی الزمان که عیال و عیال  
در ملک غیر امام باشد و تابع ملک مالک نیستند اگر چه کنند از حق شمل  
بر ملک و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
فرمودند و لکن معیوم از آن است که معیوم معیوم و عیال و عیال و عیال و عیال  
مستحق هستند از این طوری که بگویم معیوم معیوم و عیال و عیال و عیال و عیال  
و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال



حضور در زمان غیبت برای مخالفین اما معارضه واقع شده است اما اگر چه در مباحثه  
 هر دو طرف بر این پدید آمدن هر کس جایزه کرده اند و در وقت ادو و غیره حکم عادلانه  
 جائز نیست در زمان حضور و در باب سبای ایدی آنها تصرف را افعال به طوطی  
 باذن ان بن کوا بران نیز که طوایف طغر خیل از آنها است و اما در زمان غیبت و علم  
 ایدی آنها افعال و مباح کوندان برای خودشان چه تصرف باشند و غیبت  
 و لکن مقتضای احتیاط در هر یک که علم و علم در آن وقت تمام عدول که توان  
 امام زمان و مصرف کنند در فقر و شیعه و اما من نسبت به تمام طوائف و  
 برای اهل بیت است و رسانیدن من و در وقت از فقید با آنها اگر چه طوائف است  
 و اما نسبت به تمام امام برای و جائز نیست مصرف کند بلکه لازم است خدمت  
 عادل باشد و هر چه برای او است در مصرف مصرف کند و اما آنکه استند از او  
 در مصرف مصرف کند حسب نظر جهت اذن اقوی جواز مصرف تمام امام  
 شاهد حال یعنی در طریق که شکستاف رضای امام علی کرده باشد و بجا می آید  
 سهم امام و روحی الاقدار جائز است مصرف او در مواردیکه قطع برضا امام توان  
 حاصل کرد چنان سادات بلند و یا موالی از فقر و سبب باشد و یا مصالح  
 پس مصرف تابع قطع برضا است پس و لا یصح فی اقصاء عدول از ایشان  
 اگر چه عایا لکن قطع باید کرد برضا زیرا که احتمال هر دو بعد از او و خارج  
 مشروط باشد بظرفیه اگر چه مقتضی اصل اقوی جواز تصرف است و لکن قاعده  
 مستفاده از اخبار اید علم حواله است خاتمه معروض است و متنازع میان من و جملة الجملین  
 ظاهر

وجود

ظاهر بود که این مستثنی است از افعال و محض از بعضی ظاهر میشود مستثنی از افعال و محض  
 ظاهر میشود و عکس این و کفایت استند از این مورد در زمان غیبت و زمان مشابه از محض  
 با قضا و اید ان بن کوا بران از تصرفات استثناء آنها از افعال بعد از قول یا یا احراق  
 از برای سید علم و حجتی ندارد و اما استثناء آنها از محض نسبت به تمام امام  
 و جبهه است پس باید علم و با حذر بر نگه نسبت به تمام امام باشد از برای شیعه  
 در زمان غیبت و ما شایسته از افعال علی الاظهره کنیز است سید کرده شود از  
 کنار و اخذ کنند و را سبب و یا غیر او علی وجه سبب و یا غیره و یا سبب است  
 بحسب سبب است و از آن و امام محض از سهم خود را حلال کرده برای سبب است  
 طیب و لا اذن آنها و مراد از مساکین است که شخص بعد از غلبه بر کفار سکای  
 آنها را مسکین خود قرار دهد و امام محض از تمام کرده و مراد از مناجر خیران  
 انبیاء از کسانی که اعتقاد بحسب ندارند از خیر بدین عرفو محض است نسبت به تمام امام

و تفسیر است و بیک هم کردند از برای آنها و لکن متنازع  
 و اینجا ظاهر بود در نظر کن شد

تمت فی یوم الاثنين و جمیع

الاحرام و الحمد لله و لا

و آخره و طاهر

و باطن

م









